



## فصلنامه علمی - تخصصی پاسخ

سال اول، شماره دوم، فصل تابستان



صاحب امتیاز: مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

مدیر مسئول: حسن رضایی مهر

جانشین سردبیر: علیرضا صدری اقدم

مدیر اجرایی: محمد کاظم حسینی کوهساری

صفحه‌آرا: اکبر جعفری

مترجم انگلیسی: محمد جواد اسکندرلو

با تشکر از همکاری خالصانه حسن‌رضا رضایی



### هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا)

محمد جواد ارسطا: استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

عزالدین رضائزاد: دانشیار جامعه المصطفی علیه السلام العالمیه

حسن رضائی مهر: استادیار جامعه المصطفی علیه السلام العالمیه

رسول رضوی: استادیار دانشگاه قرآن و حدیث

محمد جواد زارعان: دانشیار موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله

علیرضا صدری اقدم: دانشجوی دکترای شیعه‌شناسی

حسن معلمی: دانشیار دانشگاه باقر العلوم علیه السلام

سید رضا مؤدب: استاد دانشگاه قم



نشانی: قم، خیابان معلم، کوچه ۱۲، جنب جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، پلاک ۱۴

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه علمیه قم)

تلفن: داخلی ۱۱۰ - ۳۷۷۳۷۲۱۷ - ۰۲۵ \* دور نگار : ۳۷۷۳۷۲۱۳ - ۰۲۵ \* صندوق پستی: ۴۴۶۶ - ۳۷۱۸۵

آدرس الکترونیکی: [info@ntpasokh.com](mailto:info@ntpasokh.com)

\*\*\*

❧ قتل مطالب فصلنامه با ذکر مآخذ بلا مانع است ❧



## راهنمای تهیه و تدوین مقالات

برای فصلنامه علمی - تخصصی پاسخ مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه علمیه قم)



### ساختار کلی مقاله

#### الف) نحوه تدوین متن مقاله

۱. عنوان: عنوان مقاله گویا، رسا و ناظر به محتوای مقاله باشد.
۲. مشخصات نویسنده: نام و نام خانوادگی، رتبه علمی، تحصیلات، رشته، شماره تلفن و نشانی الکترونیکی.
۳. چکیده: عصاره مقاله است و باید بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ کلمه باشد. (بیان مساله یا موضوع، قلمرو بحث، قلمرو منابع، اشاره به دستاوردها)
۴. کلیدواژه: حداقل ۵ واژه کلیدی که نقش محوری در متن اصلی مقاله دارند.
۵. مقدمه: شامل خلاصه‌ای از بیان مسئله، اهمیت موضوع، اهداف پژوهش سوال‌های پژوهش و پیشینه پژوهش.
۶. بدنه اصلی مقاله: در ساماندهی بدنه اصلی مقاله لازم است به موارد زیر پرداخته شود. توصیف و تحلیل ماهیت، ابعاد و زوایای مسئله، نقد و ارزیابی نظریات رقیب به طور مستدل، تبیین نظریه پذیرفته شده، تقسیم مطالب در قالب محورهای مشخص.
۷. نتیجه‌گیری: شامل یافته‌های حاصل از پژوهش با اهداف در نظر گرفته شده از انجام پژوهش، مقاله و مقایسه نتایج پژوهش با یافته‌های پژوهش‌های مرتبط پیشنهاد تحقیق.
۸. ارجاعات: به شیوه درون متنی تنظیم شود: (نام خانوادگی مولف، سال نشر، شماره جلد و صفحه)، هم چنین استناد به کتب مقدس (قرآن، تورات، انجیل) به صورت (نام سوره : شماره آیه) و قوانین موضوعه به صورت (شماره ماده : شماره بند) ذکر شود. اسامی نویسندگان خارجی به فارسی نوشته شده و از زیر نویس کردن معادل انگلیسی آنها خودداری شود.
۹. فهرست منابع: نام خانوادگی، نام، عنوان کتاب، (نام و نام خانوادگی مترجم، مصحح)، شماره جلد، نوبت چاپ، محل نشر، ناشر، سال انتشار.

مقاله: نام خانوادگی، نام نویسنده، عنوان مقاله، نام مترجم، نام مجله، شماره مجله، سال انتشار مقاله.

پایان نامه: نام خانوادگی، نام، عنوان پایان نامه، رشته، دانشکده، نام دانشگاه، نام کشور، سال دفاع

۱۰. اشکال / نمودار / جداول: به طور جداگانه و به ترتیب از ابتدا تا انتها شماره گذاری شوند.

ب) اصول صفحه بندی و نگارش مقاله:

تعداد صفحات مقالات، حداقل ۷ و حداکثر ۱۸ صفحه A4 و با رعایت صفحه بندی موارد زیر قابل ارزیابی می باشد:

۱- مقاله باید در محیط نرم افزار Microsoft office word 2007 و ویرایش های بالاتر از آن تایپ شود.

۲- اندازه ها از حاشیه صفحه، بالای صفحه ۳ سانتی متر؛ پایین صفحه ۲/۵ سانتی متر؛ سمت چپ صفحه ۲/۵ سانتی متر؛ سمت راست صفحه ۲/۵ سانتی متر تنظیم گردد.  
جهت آگاهی از نوع و سبک و اندازه قلم در نگارش مقاله به پایگاه نشریه الکترونیکی پاسخ به نشانی [www.ntpasokh.com](http://www.ntpasokh.com) مراجعه شود.

ج) نکات مهم:

- مقاله های ارسالی نباید در هیچ کتاب یا مجله دیگری چاپ شده باشند و یا به طور هم زمان برای کنفرانس ها و همایش های داخلی و خارجی ارسال شده باشند.  
- مقالات دریافت شده عودت داده نمی شود.  
- در این فصلنامه مقالاتی انتشار می یابد که در راستای پاسخ به شبهات نگاشته شده باشند.  
- چاپ مقاله در فصلنامه منوط به تأیید داوران می باشد و فصلنامه در ویرایش و تلخیص مقالات ارسالی آزاد است.  
- نسخه word و pdf مقاله باید از طریق پست الکترونیکی به دفتر مجله ارسال شود.  
- نامه پذیرش صرفاً پس از انجام اصلاحات مورد نظر داوران توسط نویسنده صادر خواهد شد.

- مقالات رسیده توسط سردبیر بررسی و پس از تأیید، برای چاپ آماده می گردد.

## فهرست مطالب

درباره مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات

|          |                                                      |
|----------|------------------------------------------------------|
| ۷.....   | گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر رضایی مهر        |
|          | معیارهای تشخیص جریان‌های انحرافی                     |
| ۱۵.....  | گفتگو با حجت الاسلام دکتر عبدالحسین خسروپناه         |
|          | شاخصه‌های عرفان اسلام                                |
| ۲۱.....  | گفتگو با حضرت حجت الاسلام والمسلمین محمد باقر تحریری |
|          | بایسته‌های شبهه‌پژوهی و شبهه‌شناسی                   |
| ۳۵.....  | محمد رضا کدخدایی                                     |
|          | بازخوانی انتقادی اساسنامه عرفان کیهانی (حلقه)        |
| ۵۳.....  | وحید رضا ملکی                                        |
|          | خداشناسی در عرفان کیهانی (حلقه)                      |
| ۷۷.....  | محمود رضا قاسمی                                      |
|          | نقد و بررسی مبانی مدعیان تناقض در قرآن               |
| ۱۰۵..... | حسن رضا رضایی                                        |
|          | نگاهی تطبیقی به جایگاه زن در ادیان                   |
| ۱۳۳..... | همایون سراقی                                         |



## درباره مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات

گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر رضایی مهر  
ریاست مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات

**مجله‌ی پاسخ:** لطفاً بفرمایید مرکز در چه سالی و با چه هدفی تاسیس شد؟

♦ مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات در سال ۷۸ با تصویب شورای عالی حوزه علمیه قم تاسیس شد و اهداف مهمی هم پشت این قضیه بود. که می‌توان گفت هدف اصلی و اولویت اول هم پاسخگویی به شبهات دینی بود؛ شبهاتی که احیاناً از طرف برخی منابع القاء می‌شود و لازم است به آنها باید پاسخ داده شود. جوامع معمولاً به دلایل مختلف در مقاطعی خصوصاً در حوزه اعتقادات دچار مسایل و شبهاتی می‌شوند که در صورت عدم دفع و رفع آنها زیر ساخت های اعتقادی جامعه به مخاطره می‌افتد و از این روی باید به آنها پاسخ داد جامعه ما نیز از این قضیه مستثنی نیست و در برخی زمان‌ها درگیر مسائل و شبهاتی می‌شود که باید پاسخ داده شود. حالا چه کسی پاسخ بدهد؛ حضرات بزرگوار به این معنا رسیدند که پاسخگویی در وهله اول کار حوزه علمیه است. پاسخگویی به مسائل دینی، متولی اصلی‌اش حوزه است. لذا با این هدف (که شبهات و سوالات مردم در حوزه دین و معارف دینی پاسخ داده شود) این مرکز تاسیس شد، تا مردم بتوانند سوالات و شبهات خودشان را با یک مرکز حوزوی قابل اعتماد طرح کرده و جواب را بگیرند. لذا با این اهداف یک سری سیاست‌ها تنظیم شد و براساس آن اهداف و سیاست‌ها مرکز تاسیس شد.



**مجله‌ی پاسخ:** حضرت تعالی می‌دانید که در دهه ۷۰ مواجه بودیم با موجی از شبهات، آیا علت اینکه این مرکز در آن دهه شروع به فعالیت کرد با این مساله ارتباطی داشت یا نه؟

♦ نمی‌شود گفت بی‌ارتباط بوده است. ولی آنچه مهم است، ضرورت اصل پاسخگویی به شبهات در هر عصری است. حالا چه دهه ۷۰ و چه دهه ۸۰ و چه دهه‌های بعد؛ به هر حال مردم انتظار دارند حوزه علمیه به عنوان متولی دین و تبلیغ دین و ترویج معارف دینی، به سوالات و شبهات دینی پاسخ بدهد؛ البته در بعضی مقاطع تاریخی به جهت کثرت شبهات، عملیات پاسخ‌گویی برجستگی خاصی داشته است مثلاً در سال ۷۰ شبهات در جامعه رواج بیشتری یافت خصوصاً در مسائل معرفتی، معارفی و فرهنگی جامعه، با یک سری شبهات مواجه شدیم؛ لذا نمی‌شود گفت که چنین قضیه‌ای در تأسیس این مرکز دخالت نداشته، اما علت تامه هم نبوده است. بلکه این مرز با عنایت به یک مبنای اصلی که همان ضرورت پاسخ‌گویی حوزه به شبهات و سوالات دینی بود بنا شد.

**مجله‌ی پاسخ:** تا آنجایی که یادم است در همان بدو تشکیل مرکز شاید یک سال بعد از تأسیس؛ اعضای مرکز و مجموعه کارشناسان، دیداری را با مقام معظم رهبری داشتند. ایشان چه توصیه‌ها و رهنمودهایی داشتند؟

♦ آن دیداری که با رهبر معظم انقلاب داشتیم منشأش این بود که مدیر حوزه علمیه وقت حضرت آیت ا... حسینی بوشهری در دیداری که با رهبری معظم انقلاب داشتند گفته بودند که ما مرکزی تأسیس کردیم و یک بخشی هم دارد که به نقد شبهات مطبوعاتی می‌پردازد و ایشان اظهار تمایل کرده بودند که با مجموعه دست‌اندر کاران مرکز جلسه‌ای داشته باشند پس از آن توفیق حضور پیدا کردیم و گزارشاتی درباره فعالیت مرکز ارایه شد و ایشان واقعا از فعالیت‌های مرکز و معاونت‌ها، بخش‌ها و گروه‌های مختلف و بخش نقد شبهات مطبوعاتی خیلی تقدیر کردند و خواستند که این کار با شدت و جدّت ادامه پیدا بکند، خصوصاً نقد شبهات که ظاهراً عنایت بیشتری به این مسئله داشتند. چون در آن زمان برخی مطبوعات در القای شبهات فعالیت گسترده‌ای داشتند در همان دهه ۷۰ و ۸۰ خیلی از شبهات در رسانه‌ها مطرح می‌شد بعد پیشنهادهای هم فرمودند مثلاً در بحث پاسخگویی به شبهات و



طبقه‌بندی پاسخ‌ها و محتوای مرکز که بسیار پیشنهاد خوبی بود، مضمون فرمایش ایشان این بود که شما باید طوری اطلاعات‌تان را طبقه‌بندی کنید و باید آماری در دست داشته باشید که اگر از شما بپرسند مثلاً این در فلان ماه از فلان سال در فلان استان و شهر در مقطع سنی خاص یا جنسیت خاص چه شبهه‌ای مطرح بوده شما بتوانید گزارش بدهید. سوالاتی که می‌آید طبقه‌بندی بشود جنسیت، سطح سواد، استان، شهر، ماه و ... با این سازوکار می‌توان نیاز سنجی نمود که مثلاً در فلان استان چه موضوعی بیش از سایر موضوعات نیاز به کار دارد و به لطف خدا همین فرمایش هم سریعاً پیگیری شد و الان هم در همین قضیه به لطف خدا کارهایی شده و موفق هستیم.

**مجله‌ی پاسخ:** در حال حاضر بیش از یک دهه از فعالیت مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات سپری شده است مرکز تا چه میزان به اهداف خود نزدیک شده و در این مسیر با چه چالش‌ها و موانعی رو به رو است؟

♦ ما گاهی در نگاه کلان و گاهی در نگاه خرد فعالیت‌ها را رصد می‌کنیم. و باز بررسی اینها با توجه به اهداف و سیاست‌های مندرج در اساسنامه باید دیده بشود که این خود یک بحث دیگری است. اما به لحاظ کلان و با توجه به اهداف و سیاست‌های مرکز در این سال‌ها، به نظر می‌رسد فعالیت‌ها بسیار مفید بوده و مرکز توانسته مخاطب‌های خودش را هم جذب کند و هم نگه بدارد. و این یک امتیازی است به نظر بنده، دلیلش هم این است که حجم سوالاتی که برایمان می‌آید از همان ۷۹ تا الان، هر چند حجم سؤالات در یک فصل یا مقطع زمانی شدت و ضعف داشته است ولی سؤالات به صورت متوسط می‌آمده یعنی قطع نشده است. مثلاً کاربرهای پایگاه اندیشه قم پیوسته مرتبطند. به نظر می‌رسد با توجه به گزارش‌های واقعی و حقیقی که دست ما هست به لطف خدا فعالیت مرکز قابل قبول بوده است و گواه مطلب توجه پرسشگران و کاربران متعدد به مرکز و فعالیت‌های آن است حتی محققینی که با ما مرتبط‌اند و در خدمت‌شان هستیم مشتاقانه با مرکز ارتباط دارند. اما به لحاظ مسائل خرد و برنامه‌ای هم این را باید بگوییم که مرکز در این حوزه نیز با تکیه بر اهداف و سیاست‌ها، حرکت کاملاً رو به رشد داشته و این حرکت در مسیر اهداف و سیاست‌ها بوده و این جای خوشحالی دارد. ولی ممکن است این را هم بگوییم که آن حد و اندازه‌ای



که ایده آل ما بوده به لحاظ جا افتادن مرکز در فضای عمومی، هنوز به آن معنا نرسیده‌ایم. طبیعتاً یک مشکلاتی وجود دارد که ان شاء الله حل می‌شود. پتانسیل عظیمی در این مرکز وجود دارد که اگر مردم عزیزمان اطلاع داشته باشند طبیعتاً حجم سؤالات وارده چندین برابر می‌شود چرا که مردم اعتقاد خاصی به حوزه دارند گاهی می‌گویند من زنگ زدم یا نامه نوشتیم سوال دارم و مشکلم را می‌خواهم با حوزه علمیه مطرح کنم و از حوزه جوابم را بشنوم. دیگران هم می‌توانند به من پاسخ بدهند ولی من می‌خواهم از حوزه علمیه و مرکز زیر نظر حوزه علمیه قم پاسخ خود را دریافت کنم. این خیلی مهم است. البته تبلیغات مرکز باید عمیق‌تر باشد؛ کیفیت برنامه‌ها هم همینطور که ان شاء... بوده و در این سال‌ها به لطف خدا بیشتر هم خواهد شد.

**مجله‌ی پاسخ:** اشاره کردید به اطلاع مردم از مرکز؛ چرا با وجود جایگاه مهمی که مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات دارد ولی بیشتر مردم و حتی نهادها از وجود چنین مرکزی بی‌اطلاع هستند؟ آیا فعالیت بدور از فضای رسانه‌ای جزء سیاست‌های مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات است؟

♦ در واقع آنچه که ما دنبالش هستیم پاسخ‌گویی به سؤالات و شبهات دینی مردم است و این به نوعی متوقف بر تبلیغ مرکز است. ما در این چند سال اخیر هم که در خدمت عزیزان بودیم توانسته‌ایم با آن امکانات موجود و در حد وسع‌مان برای تبلیغ مرکز فعالیت‌های متعدد داشته باشیم و به لطف خدا کار شده از حیث تشکیل همایش‌ها و نشست‌ها و نمایشگاه‌ها و غرفه‌های پاسخ‌گویی در سطح شهر قم و استان‌ها و نمایشگاه کتاب تهران و قرآن تهران و اینها همه خودش تبلیغ مرکز بوده، در عین حال ما معتقدیم که هنوز مرکز به لحاظ تبلیغی و شناسایی به جایگاه مطلوب خود نرسیده است که واقعا باید همه دست به دست هم بدهند و این مرکز را به عنوان یک مرکز پژوهشی و مطالعاتی حوزوی و علمی حسب فرض و ضرورت برایش تبلیغ بکنند اما درباره سوال دوم‌تان، باید گفت نه. بنا نیست که فعالیت‌های مرکز بر اساس روش سنتی مثلاً به صورت پاسخ‌گویی مکتوب و مانند آن، پیش برود کما اینکه الان دیگر سوال مکتوب از بین رفته و بیشتر از طریق فضای مجازی و ایمیل و پرسش الکترونیک از طریق سایت اندیشه دریافت می‌شود و ان شاء... طرح‌های



دیگری داریم که هم قضیه تبلیغ مرکز برای مردم عزیزمان و هم پاسخگویی را حتی از ایمیل و اینها فراتر ببریم و ما الان این قضیه را در مجاری مختلفی انداخته‌ایم. یکی‌اش همین پاسخگویی از طریق ایمیل‌ها معمولی است. یکی‌اش از طریق تدوین و طراحی نرم افزارهای مختلف و متعدد است که خیلی‌هایش هم رونمایی شده و الان چندین نرم افزار علمی و تخصصی در فرایند آماده‌سازی است که به زودی اینها رونمایی می‌شود. یکی دیگر از صورت‌های به روز خدمت‌رسانی مرکز پاسخ به شبهات از طریق ساخت کلیپ و تولیدات بصری است که الان دو سی دی که مشتمل بر ۱۰۰ کلیپ پاسخ گویی به شبهه و سوال است. آماده شده و قابلیت پخش در شبکه‌های صدا و سیما دارد و خلاصه صور مختلفی از قضیه هست که اینها ان شاء... حتما به لطف خدا و با عنایت خداوند تبارک و تعالی و لطف و نظر حضرت صاحب الامر ان شاء... تقویت می‌شوند و البته برنامه ما ارتقای حضور مرکز در فضای سایبری است. اگر حوزه نتواند آنجا ورود پیدا بکند دیگران ورود پیدا می‌کنند. آنجا اگر من یک شبهه را جواب بدهم گروه‌های متعددی شاید هزاران نفر پاسخ را این طرف و آن طرف بفرستند. و معلوم است چنین امری منشأ چه خیراتی خواهد بود و اثرش چقدر است؟ لذا سیاست ما هم این است که ان شاء... در این مسیر حرکت کرده و این مسیر را تقویت بکنیم.

**مجله‌ی پاسخ:** امروزه به موازات پیشرفت تکنولوژی‌های ارتباطی و گسترش فضای مجازی استظهار دارید که شیوه‌های القای شبهه و تخریب باورهای عمومی خیلی پیچیده‌تر شده است آیا حوزه‌های علمیه به ویژه مرکز تخصصی مطالعات و پاسخگویی به شبهات در این راستا دارای یک سیاست راهبردی خاصی هست؟ اشاره کردید فضای مجازی فضای مهمی است آیا الان با توجه به فضای القای شبهه که به نوعی پیچیده هم صورت می‌پذیرد، و به نوعی تخریب باورهای عمومی پیچیده‌تر شده برای مقابله با این قضیه برنامه‌ریزی خاصی مد نظر است؟

♦ قطعا همین طور است و اگر این نباشد نقصان کار است. ببینید شبهه و القای شبهه در هر زمانی دارای سبک و سیاق خاصی است. در هر عصری و مقطعی از تاریخ همانطور که در گذر زمان علم تطورات پیدا می‌کند شبهه هم تطوراتی دارد و آنهایی که القای شبهه می‌کنند سبک‌های متنوعی را به کار می‌برند و الان واقعا القای شبهه روش‌های نوینی پیدا کرده، هر



چند جنس شبهه همان شبهه قدیم است که بارها مثلاً جواب داده شده اما رنگ و لعابش را تغییر داده‌اند، صبغهاش را عوض کردند تیتزش را، موضوعش را، عنوان کلمات را عوض کردند نوع بیان را عوض کردند. جهت شبهه را عوض کردند به هر حال اینها تنوع در شبهه‌سازی و القای شبهه است. خب معلوم است یک شبهه‌ای را که مثلاً هزارسال پیش گفته شده و به صورت متعدد و مفصل جواب هم داده‌اند، اگر بخواهند به همان روش هزار سال پیش طرح کنند کسی به این شبهه و به این حرف توجهی نمی‌کند. لذا مجبور است این شبهه را بیاورد رنگش را عوض بکند بیانش را عوض بکند به روش بکند مدرن و مدرنیته محورش کرده و بعد طرحش بکند. وقتی این روش‌های جدید بیاید، خب ما اینجا چکار باید بکنیم؟ آنها بنشینند هزینه کنند روز به روز شبهات متعددی طرح بکنند حالا یا زیرشاخه آن شبهات اصلی بوده یا نه ممکن است شبهه جدیدی باشد روشن است چنین امری حضور حوزه علمیه و مراکز حوزوی و فعالان دینی در پاسخ‌گویی نوین به شبهات را ضروری می‌کند. حوزه علمیه و مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات با توجه به اهداف و سیاست‌هایی که دارد به لطف خدا در این زمینه قدم‌هایی برداشته و باید این قدم‌ها البته جدی‌تر و محکم‌تر هم بشود و یکی از طرح‌های در فرایند اجرای مرکز، طرح سامانه شبهه‌یابی است که برنامه طبقه‌بندی شبهات را دارد. شبهات نوین، شبهات با سبک و سیاق‌های مختلف با اهداف مختلف که طرح می‌شود در موضوعات مختلف، ریز موضوع باشد، کلان موضوع باشد و نوع نقد این شبهات، و اموری از این قبیل؛ یعنی ما باید الان بیایم در بحث پاسخ‌گویی نوین به شبهات قدم برداریم. ببینیم دشمن دین و ایمان مردم با چه حربه‌ای جلو آمده ما هم با همان حربه عمل کنیم اگر نخواهیم یا نتوانیم با همان حربه بلکه قوی‌تر از آن در امر پاسخ‌گویی به شبهات ورود پیدا بکنم موفق نخواهیم بود. چرا که پاسخ‌گویی دچار آسیب روشی است هر چند ممکن است از نظر علمیت، قوی باشد ولی چون روش مشکل دارد، موفق نمی‌شود. باید ما روش‌ها را نوین کنیم چون آنها نوین کردند. البته این به معنای انفعالی بودن هم نیست، بلکه استفاده از روشی است که خود دشمن از آن بهره برده است و پاسخ دشمن با زبان خودش نوعی مهارت روشی در مقابله با دشمنی دشمنان است. حتی اگر او روش جدید آورده من با دو سبک جدید و مدرن عمل کنم و جلو بروم لذا

به نظر می‌رسد باید مراکز پژوهشی و خصوصا آنهایی که متصدی پاسخگویی به شبهات و سوالات مردم هستند در عرصه‌های مختلف دینی روی این قضیه حساب باز کنند و حتی دوره‌های مختلف برای محققین‌شان بگذارند، کارگاه پژوهشی و پاسخگویی نوین به شبهات بگذارند و البته ما هم در برنامه‌ها چنین سیاستی را دنبال می‌کنیم و اقداماتی هم صورت پذیرفته و ان شاء... بیشتر هم خواهد شد و مردم عزیز آثارش را خواهند دید.

پایان





## معیارهای تشخیص جریان‌های انحرافی

گفتگو با حجت الاسلام دکتر عبدالحسین خسروپناه

**مجله‌ی پاسخ:** با تشکر از وقتی که در اختیار نشریه پاسخ قرار دادید در ابتدا می‌خواهم این سوال را مطرح کنم که با توجه به موج فزاینده عرفان‌های کاذب و وارداتی و نیاز شدید به تشخیص عرفان ناب چگونه می‌توان آن را به جامعه ارائه نمود؟

♦ مهم‌ترین روش برای شناخت عرفان راستین، فعالیت ایجابی است؛ اگر عرفان اصیل اسلامی و عقاید و اخلاق و فقه و به تعبیر کلی، فرهنگ اصیل اسلامی را معرفی کنیم مخاطبان، خودشان هرچه را که در چارچوب آن نگنجد، انحرافی و مشکل‌دار خواهند دانست. بسیاری از جوانان و توده مردم مانند کاسب و معلم و محصل، بدون آن‌که فقه و کلام و فلسفه اسلامی را خوانده باشند فرقه‌های صوفیه را نمی‌پذیرند و به خانقاه نمی‌روند و به مسجد می‌روند.

به حسینیّه و فاطمیّه و مهدیه می‌روند، چون می‌دانند بدعت نیست، ولی به خانقاه نمی‌روند، هرچند اسم حسینیّه داشته باشد؛ سرشان کلاه نمی‌رود.

با این‌که تحقیق مفصلی نکرده‌اند و معیاری در دست ندارند، به دلیل ارتباطشان با علما، با بحث ایجابی یعنی اسلام ناب، آشنا هستند؛ حتی اگر مسجدی هم در برابر اسلام ساخته شود، آن را «مسجد ضرار» و برخلاف اسلام می‌دانند و نمی‌پذیرند.

وقتی حوزه علمیه ما پر از روحانیانی است که هیچ‌گاه فارغ‌التحصیل نمی‌شوند تا به زادگاهشان برگردند، طبیعی است که شهرهایشان جولانگاه تصوف انحرافی و عرفان‌های کاذب شود.



بنابراین بهترین معیار تشخیص جریان انحرافی، خوب فهمیدن و خوب فهماندن جریان اصیل اسلامی به جامعه است. عقل‌ستیزی، وحی‌گریزی، خانواده‌ستیزی و بی‌اعتقادی به خدا از شاخص‌های شناخت جریان‌های مقابل اسلام است. خلاصه آن که اسلام اصیل، معیار کشف انحراف است.

**مجله‌ی پاسخ:** جریان‌هایی مثل بابت و بهائیت در دوره‌ای از تاریخ معاصر پدید آمدند که جامعه‌مان گرفتاری‌های گوناگون از جمله نابسامانی‌های اقتصادی را داشت؛ امروزه هم با وجود ارتباطات زیاد، گرایش فراوان به دین و بالا رفتن سطح تحصیلات، شمار قابل توجهی از تحصیل‌کردگان را می‌بینیم که به معنویت‌های وارداتی و عرفان‌های کاذب روی آورده‌اند. به نظر شما دلیل اصلی آن چیست؟

♦ درست است؛ من هم شاهد برخی از پزشکان متخصص و مهندسان و دارندگان تحصیلات عالی را دیده‌ام به جریان‌هایی جذب شده‌اند که رهبران‌شان واقعاً بی‌سوادند؛ نه تحصیلات حوزوی دارند و نه تحصیلات دانشگاهی. رفتار آدم‌ها همیشه هم «مدلل» نیست و بسیاری از اوقات، «معلل» است. برخی از علت‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی آن عبارت است از: خلأ معنویت. افراد بسیار ثروتمندی بودند که در زندگی این جهانی‌شان لذت‌های زیادی بردند، ولی کم‌کم گرفتار افسردگی شدند و چون انسان، فطرتاً معنویت‌گراست، احساس خلأ و تنهایی و پوچی، آن‌ها را به سمت خودکشی کشاند. برخی از آن‌ها پس از آشنا شدن و ارتباط با جریان‌های معنویت‌گرای نوپدید، مقداری از خلأ معنوی‌شان را پر کردند و آرامش نسبی پیدا کردند و در پی آن مسیر زندگی‌شان هم تغییر کرد. اگر بپرسیدید چرا جذب عرفان‌ها نوظهور شدید، خواهند گفت عمری به دنبال عیاشی و انحرافات بودیم، ولی آن‌ها نجاتمان دادند.

بارها کسانی را دیدم که به فرقه‌های صوفیه جذب شده بودند و درباره علت آن می‌گفتند که به دنبال موسیقی و لات و الواطی بودند؛ هنگام احساس کمبود معنویت، با یک صوفی آشنا شدند و او به خانقاه برد و جذب تصوف شدند. با درستی و نادرستی آن معنویت کاری نداشتند، بلکه می‌خواستند خلأ معنوی‌شان پر شود. با بعضی از کسانی که به «عرفان حلقه» گرایش دارند، جلساتی داشته و دیدگاه رهبران‌شان را هم مطالعه کرده‌ام که در دو کتاب، منتشر شده است؛ فیلم‌هایشان را هم دیده‌ام.

به کسی که خلاً معنوی دارد و تا مرز خودکشی رفته است، تلقین می‌کنند که اگر با کیهان حقیقی ارتباط پیدا کند و زمین و آسمان مرتبط شوند، مشکلش حل می‌شود. از او می‌خواهند آماده ارتباط با کیهان شود و داد بزند و نعره بکشد؛ او هم چنین می‌کند و انرژی‌اش خالی می‌شود. حالش را که می‌پرسند، می‌گوید احساس راحتی می‌کند و آرامش پیدا کرده است.

معلوم است هر کسی در اوج ناراحتی‌اش داد بزند، بعد از آن آرام می‌شود. بعضی‌ها بهایی هستند، چون پدر و مادرشان بهایی بودند. برخی نیز بهایی شدند، چون عاشق دختر بهایی بودند. این دو علت، بسیار مؤثرند.

بیان احکام شرعی، بیش‌ترین سهم را در کارهای تبلیغی عالمان و مبلغان دینی داشته است، چون فقه را بیش‌تر به معنای احکام دانسته‌اند. روحانیان کاروان‌ها در حج عمره و تمتع، به احکام طواف و احرام و سعی صفا و مروه بیش‌تر توجه دارند، تا اسرار و آداب معنوی حج؛ بعضی‌ها اشاره مختصری می‌کنند و بعضی‌ها هم نه. آیا در کنار این‌همه بیان احکام نماز، از اسرار آن هم گفته‌ایم؟ چرا کتاب «علل الشرایع» مرحوم صدوق به حاشیه رفته است؟ مردم در کنار احکام، به معنویت هم نیاز دارند.

در مجالسی که برای اهل بیت علیهم‌السلام می‌گیرند، به برکت انس با آن بزرگواران، بخشی از نیازهای معنوی‌شان تأمین می‌شود، ولی بعد معرفتی، ضعیف است. بعد معرفتی احکام شرعی مان خوب، ولی بعد معنوی‌شان ضعیف است.

باید این خلأها پر شود و اسلام جامعی را به مردم معرفی کنیم که هم معرفت داشته باشد و هم معنویت، هم بیش‌تر داشته باشد و هم منش و کنش.

به‌نظرم بخشی از مردم متدین که به دین عمل کرده‌اند به جریان‌های انحرافی جذب نمی‌شوند. کسانی هم که اسلام را نمی‌شناسند، پس از آشنایی با آن خواهند فهمید باید سراغ مذهب صحیح بروند و نه مکتب عرفانی غلطی که منشأ درست و حسابی ندارد و عقل‌ستیز هم است و اصلاً اجازه فکر کردن را نمی‌دهد.

معنویت منه‌ای عقلانیت، ارزشی ندارد؛ هم‌چنان‌که عقلانیت منه‌ای معنویت هم آسیب‌زاست.





**مجله‌ی پاسخ:** جناب‌عالی در کتاب «جریان‌شناسی فرهنگی» فراماسونری را عامل پدیدآورنده بسیاری از جریان‌ها و معنویت‌های وارداتی دانسته‌اید. بفرمایید چه‌گونه می‌توان پی‌برد که فراماسونری و مستکبران سکولار غربی بر کشور ایران متمرکز شده‌اند و علت تنوع و تکثر معنویت‌های وارداتی چیست؟

♦ نمی‌گوییم همه جریان‌ها را فراماسونری به‌وجود آورده است، بلکه آن‌ها را مدیریت و هدایت کرده، جهت داده و گاهی هم تأسیس کرده است؛ مثلاً علی‌محمد باب در اثر انحرافات که داشت، تشکیلات بابیت را به‌راه انداخت و فراماسونری هم مدیریتش کرد؛ طوری که بهائیت در دل بابیت شکل گرفت؛ بنابراین بهائیت را فراماسونری ایجاد کرد. ابتدا در روسیه و انگلیس و بعد هم در آمریکا تقویتش کرد.

وهابیت یکی از جریان‌هایی است که فراماسونری در تأسیسش هیچ نقشی نداشت. بعد از فروپاشی دولت عثمانی که عربستان مستعمره انگلیس شد، حاکمیت در دست شیعیان بود و شریف حسین حاکم بود. با مدیریت جریان فراماسونری انگلیس، حاکمیت عربستان به‌دست وهابی‌ها افتاد و آن‌ها جنایت‌های بسیاری را در یک قرن گذشته، هم‌راستا با اهداف انگلیس و استعمار انجام دادند؛ جنایت‌های گروه «القاعده» وابسته به وهابیت یک نمونه است.

با مدیریت و هدایت فراماسونری است که جریان تکفیری شیعه با ادعای عالم شیعه بودن، در سایت‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای‌اش همه و حتی علمای شیعه را تکفیر می‌کند.

بعضی از آن‌ها حرف‌هایی را در کویت زدند که به ۱۰ سال زندان محکوم شدند، ولی سفیر انگلیس بیرونشان آورد و راهی ایران شدند؛ سپس دولت انگلیس به آن‌ها ویزا و اقامت و امکانات داد تا حسینی‌ها راه بیندازند و در انگلیس به اسم شیعه قمه‌زنی کنند و با شبکه‌های ماهواره‌ای‌شان آن‌گونه به مقدسات اهل سنت اهانت کنند.

فراماسونری، آن‌ها را طوری مدیریت می‌کند که باعث انشعاب در شیعه شوند و همین کار را با اهل سنت هم می‌کند. فراماسونری را تشکیل دادند تا در دنیا به قدرت برسند. از اروپا شروع کردند و بعد بر آمریکا متمرکز شدند؛ سپس به آفریقا و شبه‌قاره هند روی آوردند؛ بنابراین منحصر به ایران نیست.

همه عرفان‌های نوپدید مانند «کنکارد، اشو، سای بابا، رام‌الله، در آمریکا و جاهای دیگر هم هستند؛ بسیاری از موسیقی‌ها مانند «راپ، متال، هوی متال، بلک متال، جاز» را



سیاه‌پوست‌ها در اعتراض به نژادپرستی به‌وجود آوردند، ولی جریان فراماسونری، آن‌ها را به قهقرای انحرافات اخلاقی کشاند تا گرفتار افیون خود شوند و عقلشان کار نکند که بخواهند به مسائل سیاسی اجتماعی و مبارزه با نژادپرستی بپردازند.

سوسیالیسم، کمونیسم، مارکسیسم، لیبرالیسم، نازیسم و هر مکتب و ایدئولوژی دیگر در دنیا به سکولاریسم اعتقاد داشتند و جزء بدیهیات فکری و اجتماعی بود. انقلاب اسلامی با کنار زدن همه آن‌ها، جریان جدیدی را به‌راه انداخت و از حکومت دینی و فرهنگ و سیاست و اقتصاد و اخلاق و حقوق دینی سخن گفت و دین اسلام با تفکر شیعی جان گرفت و تفکر صدها ساله فراماسونری را به‌چالش کشید.

عرفان‌های کاذب، معنویت‌های نوپدید، فرقه‌های مذهبی، جریان‌های روشن‌فکری و جریان‌های الحادی گوناگون را در جامعه ایرانی ترویج می‌کنند تا آن را گرفتار تفرقه کنند و نتواند پیامش را به دنیا برساند.

نخست‌وزیر انگلیس (کامرون) بعد از دیدارش با رئیس‌جمهور ایران (آقای روحانی) در سازمان ملل، ایران را به تروریسم متهم کرد؛ درحالی‌که تروریست‌ها را از اروپا و جاهای دیگر به ترکیه گسیل می‌کنند و پس از تقسیم‌بندی در آن کشور به سوریه و عراق روانه می‌کنند. در سفرم به استانبول، آن‌ها را دیدم که آزادانه می‌چرخند.

سازمان ملل یک بار، هم به ترکیه از این بابت اعتراض نکرده است، ولی جمهوری اسلامی ایران را که از تروریسم، آسیب دیده و شهدا و جانبازان بسیاری را داشته است، به تروریسم متهم می‌کند. چرا؟ چون گفتمان انقلاب اسلامی برایشان خطرناک است. موضوع هسته‌ای و همه بحث‌های دیگر بهانه است. دلشان برای تصوف و هیچ عرفان کاذب دیگر نسوخته است؛ اگر آن‌ها هم گفتمان انقلاب اسلامی را بپذیرند، غربی‌ها برضدشان می‌شورند.

**مجله‌ی پاسخ:** برخی از جریان‌ها و عرفان‌نماهای وارداتی، درمان‌گری را پلی برای رسیدن به حقیقت والا و عرفان حقیقی معرفی می‌کنند. آیا چنین گزاره‌ای در عرفان و تصوف هست؟

♦ بله. طلا چون قیمتی و ارزشمند است، دربرابرش طلانماها و طلاهای بدلی را درست می‌کنند. کیمیاگران قدیم تلاش می‌کردند مس و فلزهای ارزان را به به طلا تبدیل کنند. عرفان هم چون ارزشمند و گران‌بها و نایاب است، دربرابرش عرفان‌نماها را علم کردند.



هم عرفان نظری داریم و هم عرفان عملی؛ هم عرفان سلبی و هم عرفان ایجابی. عرفان، هم می‌خواهد رذایل را پاک کنیم و هم می‌گوید فضایل را جای‌گزین کنیم؛ هم تخلیه داریم و هم تجلیه. تخلیه رذایل نیازمند درمان روحی و گاهی درمان پزشکی است که در عرفان‌های سالم و اصیل ارائه شده است؛ مثل این‌که چه غذاهایی را بخورید و چه غذاهایی را نخورید تا بدنتان برای سیر و سلوک آماده شود. همه این‌ها در جای خود درست است؛ شبیه آن، توصیه‌های درمانی عرفان‌نماهاست. گرچه ممکن است بعضی از آن‌ها اثری هم داشته باشد و افسردگی را کاهش دهد و کسی را که می‌خواست خودکشی کند، از آن باز دارد، ولی دلیل بر درستی راهشان نیست، زیرا موسیقی و مواد مخدر هم می‌توانند آرامش دهند. گرچه راه‌های درمانی‌شان آثار مثبتی را هم دارد، ارزیابی کلی آن‌ها نشان می‌دهد که مشکل و خطا دارند و آسیب‌زا هستند.

**مجله‌ی پاسخ:** آیا در مجموعه‌های فکری حوزه‌های علمیه و خارج از آن مراکزی هست که بدون نگاه امنیتی، به تحلیل نظام‌مند جریان‌های عرفانی بپردازند؟

♦ نهاد مستقلی را در حوزه علمیه نمی‌شناسم که جریان‌شناسی کند؛ اما برخی از مؤسسه‌های غیرانتفاعی هستند که در زمینه معنویت‌های نوپدید و جریان‌های دیگر تحقیق می‌کنند. جا دارد در حوزه هم پژوهشگاه جریان‌شناسی شکل بگیرد و گروه‌های تخصصی با روش‌های میان‌رشته‌ای به مطالعه جریان‌ها بپردازند. لازم است جزو اولویت‌های حوزه باشد که متأسفانه هنوز نیست.

پایان

## شاخصه‌های عرفان اسلام

گفتگو با حضرت حجت الاسلام والمسلمین محمد باقر تحریری

### اشاره

حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدباقر تحریری، فرزند مرحوم آیت‌الله شیخ محمود تحریری رحمه‌الله از اساتید و محققان حوزه‌ی علمیه‌ی قم و از شاگردان علامه طباطبایی رحمه‌الله و آیت‌الله سعادت‌پرور رحمه‌الله است و در حال حاضر جمعی از جویندگان اخلاق و عقاید اسلامی از مباحث ایشان در قم و تهران بهره می‌گیرند.

تدریس یک دوره‌ی اصول فقه، اسفار ملاصدرا، تفسیر المیزان و شرح بر ادعیه، مناجات و احادیث معصومین علیهم‌السلام؛ هم‌چون مناجات شعبانیه، دعای عرفه‌ی سیدالشهدا علیه‌السلام، دعای افتتاح، دعای ابوحمزه‌ی ثمالی، حدیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب به اباذر رضی‌الله‌عنہ حدیث امام صادق علیه‌السلام خطاب به‌عنوان بصری را می‌توان در زمره‌ی سوابق علمی و پژوهشی وی برشمرد.

کتاب جلوه‌های لاهوتی، سیمای مخبتین، نجوای عارفانه، بندگی حقیقی و حقیقت علم، عروج عقل، بازگشت به‌سوی او، درد دل با خداوند و... از جمله تألیفات این محقق می‌باشد.

هم‌چنین مقالاتی تحت عنوان «نظریات علما پیرامون ولایت فقیه»، «نظریات کلامی شیخ مفید» و مقاله‌ی «عرفان اسلامی چیست، ضرورت و اهداف» به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند که همین امر سبب شد تا گفتگویی راجع به عرفان اسلامی و عرفان‌های کاذب با ایشان انجام دهیم که در ذیل می‌آید:



**مجله‌ی پاسخ:** همان‌گونه که مستحضرید امروزه در جامعه‌ی ما بازار عرفان‌های ساختگی پررونق است و مدعیان سیر و سلوک هر کدام نسخه‌ای را برای افراد تجویز می‌کنند که بعضاً با آموزه‌ها و تعالیم دینی و اخلاقی ما در تعارض هستند. بسیاری از کسانی که گرفتار چنین گروه‌هایی می‌شوند، در ابتدا با صدق نیت و برای سیرآب نمودن فطرت خداجوی-شان قدم به این مسیر می‌گذارند اما به دلیل در دست نداشتن شاخص و معیار، آلوده‌ی این جریان‌ها می‌شوند.

سؤالی که از حضرت‌عالی داریم این است که دقیقاً تفاوت عرفان‌های ناب با عرفان‌های کاذب چیست و چه شاخص‌هایی را می‌شود برای تمییز عرفان‌های ناب و دروغین ارائه کرد؟ در ابتدا ما بایستی معنای عرفان و معرفت را بررسی کنیم که عرفان چیست؟ چه مقصودی را دنبال می‌کند و عرفان چند قسم است و این که اصلاً ما در دین، چیزی به‌عنوان عرفان داریم یا نداریم؟ خاستگاه دین چیست؟ تا این که ببینیم خاستگاه دین الهی به معرفت رسیدن انسان هست یا نه و دیدگاه دین اسلام را در رابطه‌ی با عرفان با دیدگاه‌های عرفانی موجود مقایسه کنیم و این که ادعای آن‌ها چیست؟

معنای معرفت و عرفان تقریباً روشن است، انسان موجودی است که از جهان خارج و از خودش شناخت و درک‌هایی دارد و اجمالاً باید فرقی بین علم و معرفت گذاشته شود. گاهی از علم به آگاهی و شناخت یاد می‌کنند. عرفان هم به‌این‌صورت است. به نظر می‌رسد عرفان و معرفت عمده‌تاً یک شناسایی خاص است که با تأمل به‌دست می‌آید و یک جنبه‌ی جزئی‌نگری هم دارد؛ برخلاف علم که آگاهی از اشیاء می‌باشد و به‌صورت کلی هم می‌تواند برای انسان حاصل شود. به‌هرحال هر یک از این‌ها کاربردهایی دارند. ما کم‌تر در متون روایی، معرفت را به خدای متعال نسبت می‌دهیم؛ اما علم این‌گونه نیست. گاهی به‌ندرت به خداوند متعال معرفت هم نسبت داده شده است، اما عمده‌تاً معرفت و عرفان و از این دست، به انسان نسبت داده می‌شود، علم هم همین‌طور.

به‌هرحال به‌لحاظ تأملی که از آن طریق، انسان شناخت پیدا می‌کند (به معروف)، او عارف می‌شود و آن ارتباط شناختی بین انسان و آن شیء را معرفت می‌گویند. معرفت به‌طور کلی دو گونه است:



یکی شناخته‌های حصولی است که به واسطه‌ی قوایی حاصل می‌شود و آن به سه دسته، شناخت حسی، وهمی و عقلی تقسیم می‌شود. همه‌ی این شناخته‌ها از قبیل شناخت حصولی است. شناخت حسی که روشن است به واسطه‌ی اتصال به خارج حاصل می‌شود. شناخت وهمی نیز شناختی است که جزئی از امور خارجی و آن اتصال قطع می‌شود، مثل آگاهی‌هایی که انسان از اشیاء دارد؛ انسان پس از قطع اتصال حسی، آن مُدرکاتش را در نفس به صورت جزئی تحلیل می‌کند. سومین شناخت، شناخت عقلی است که مقدمات و خصوصیات خاصی دارد؛ از جمله کلیّت و دوام است. مفاهیم عقلی هم دارای اقسام گوناگون می‌باشد. به هر حال این تقسیمات در بحث شناخت وجود دارد و ما با طرح این بحث می‌خواهیم نتیجه بگیریم.

قسم دوم شناخت، شناخت شیء است بدون واسطه، که به آن شناخت حضوری می‌گویند. مانند شناخت انسان به خودش؛ شناخت انسان به قوای وجودیش؛ شناخت انسان به حالات خودش که انسان، هم خودش عارف به خودش می‌شود و هم خودش معروف خود می‌باشد و این شناخت تقریباً با تمام وجود حاصل می‌شود. در این نوع شناخت، دیگر به قوّه‌ای از قوا تکیه نمی‌کند، درمقابل شناخت حصولی که به یکی از قوای انسان تکیه می‌کند.

#### مجله‌ی پاسخ: آیا شناخت حضوری خطا بردار هست یا خیر؟

♦ شناخت حضوری خطا بردار نیست. مگر این که بعد از تحلیل آن، بخواهد به صورت گزاره داده شود و شخص نتواند آن را درست خبر دهد که در این جا به نوعی در خبردهی از یافته‌های خود ممکن است اشتباه کند. اما در یافتن آن جایی که می‌یابد خطایی نیست.

در حیطه‌ی دینی، اساس ادیان الهی بر شناخت نسبت به خدا و هدف از آفرینش و شناخت نسبت به راهی است که خداوند برای او ترسیم کرده است. شناخت، راهبری است که او را به سوی آن هدف راهنمایی می‌کند. پس التزام به دین الهی نوعی شناخت پیدا کردن نسبت به خدای متعال است که اگر این شناخت به باور قلبی برسد، از آن به ایمان تعبیر می‌شود. البته اگر بخواهد آن شناخت به طور دقیق تحقق پیدا کند، باید در صحنه‌ی عمل هم، نقش خودش را ایفاء کند. کسی که شناخت نسبت به مبدأ و معاد دارد، باید در عمل نشان دهد که ایمانش نسبت به مبدأ هست و تنها امری قلبی نیست. چنان چه در روایات ایمان را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

باور قلبی دوم عمل به ارکان و سوم اقرار به زبان.



در معرفت هم چنین تعبیری را در روایات بیان فرموده‌اند که اگر معرفت با عمل همراه نشود، درحقیقت آن معرفت، معرفت نیست. ما بحث را به‌صورت مترتب پیش می‌کشیم. بنابراین اساس ورود در دین الهی معرفت عقلانی پیدا کردن نسبت به مبدأ می‌باشد. دو قسم از معرفت که شمردیم در معرفت حصولی دینی راه ندارد (معرفت حسی و وهمی). اساس معرفت دینی، معرفت عقل است. البته از داده‌های حس انسان می‌تواند به‌عنوان مقدمات در براهین عقلی استفاده کند، اما هیچ‌گاه براهین اثبات‌کننده‌ی وجود حق تعالی و کمالات الهی و این مباحث ماورایی، به‌واسطه‌ی مدرکات حسی تحقق نمی‌کند. لذا ما برهان حسی نداریم، برهان وهمی نداریم؛ برهان، همواره عقلی است که یا بعضی مقدماتش حسی است یا وهمی. به‌هرحال اساس ورود در دین الهی، معرفت عقلانی به محتوای دین است. این معرفت عقلانی تا آخرین لحظاتی که انسان در این دنیا است، با او هست. و این قوای دراک انسان، همیشه با انسان می‌باشد و فعال است با قوای تحریکی انسان.

دین از ما خواسته بعد از این که انسان با ادله‌ی صحیح، اعتقادات صحیحی نسبت به مبدأ و معاد و نبوت و این امور اساسی پیدا کرد، التزام عملی به دستورات شرع مقدس پیدا کند. اساس تدبیر به دین الهی بعد از ایمان و باور قلبی، عمل به ارکان است. انسانی که در این عالم است برای این که این حقیقت در او شکل بگیرد همواره مورد امتحان قرار می‌گیرد. از این جهت برای انسان قوای دیگری هم هست که از آن به تمایلات تعبیر می‌شود. این تمایلات مقتضیاتی دارد. انسان مؤمن همواره سعی می‌کند قوای تمایلاتش که از آن به شهوات و امیال تعبیر می‌شود، در جهت دستور شرع شکل و جهت دهد.

**مجله‌ی پاسخ:** از آن جا که سر و کار ما با مخاطبی است که باورهایش به آن معنایی که برای یک فرد مؤمن باید شکل بگیرد، شکل نگرفته و توانمندی لازم در تشخیص سره از ناسره را ندارد، طبیعتاً در انتخاب این معیارها و تشخیص معرفت و باور اسلامی با باورهای دیگر دچار تردید می‌شود. ما دنبال این هستیم که شاخصه‌ها و معیارهایی را برای طالبین جویای حقیقت معرفی کنیم تا در مواجهه با عرفان‌های بدلی و دروغین تجهیز شوند. امروزه مدعیان عرفان و سیر و سلوک، مسائلی از قبیل این که خدا همان شعور کیهانی است، و ما متصل به این شعور هستیم و در قبال آن می‌آیند بخشی از دین را نفی می‌کنند. مثلاً می‌گویند خاتمیت معنا ندارد، قرآن معنا ندارد، متنی که متعلق به هزار و اندی سال است

معنایی ندارد. این سخنان پر طمطراق طبیعتاً بر مخاطب خالی الذهن که هنوز ایمان و باورش شکل نگرفته تأثیر می‌گذارد. امکان دارد برای جوانی که شاکله‌ی اصلی وجودیش شکل نگرفته و تکامل پیدا نکرده، یک معیار درست و صحیحی را ارائه کنید.

♦ این نحوه ورود ما نحوه‌ی معقولی است، به این معنا که انسان وقتی چیزی را می‌پذیرد، عقلش آن را درک می‌کند. انسان بر چه اساسی این را درک می‌کند؟ عرض کردیم محور عرفان ارتباط با عالم غیب است. عالم غیبی که خداوند متعال و کمال مطلق است و حکیم و او برای ما راه معین کرده است. این مفاهیم بایستی از جهت عقلی به‌اندازه‌ی درک افراد به آن‌ها فهمانده شود که ما سرخود نیستیم. ما موجود با کمالاتی هستیم. اگر چه انسان شخصیت والایی دارد، اما این‌گونه نیست که خودش را بتواند مستقلاً اداره کند و خود را به آن سعادت والا برساند.

انسان فطرتاً دنبال سعادت و کمال است. این فطرت را خدا در ما قرار داده است. آن کسی که این فطرت را در ما قرار داده، چیزهای دیگری را هم تعبیه کرده است. این امور در ظاهر، ضد کمال هستند که همان تمایلات دنیایی می‌باشند. کمال این است که حقیقت انسان، ارتباط خاص با عالم غیب پیدا کند. به‌گونه‌ای که این بُعد مادیّش، تحت الشعاع این ارتباط قرار گیرد. برای این منظور، بایستی ما با زبان قابل درک برای این افراد تبیین کنیم که هدف عرفان دینی، رساندن انسان به پاکی و کمال است. خدای متعال که از همه‌ی عیوب مبرا است، یک راه پاک و راهبری پاک معین کرده که او از نظر فکری، اخلاقی و عمل، پاک است. این‌ها را بایستی به افراد فهماند که این راه، راهبر می‌خواهد. برای تحقق دستورات شرع مقدس، نیاز به مبارزه و مجاهده است. اگر دیدگاهی به ما القاء کرد که انسان به‌هرصورتی می‌تواند به عالم غیب وصل شود، این عقلاً قابل پذیرش نیست. زیرا عالم غیب، عالم پاکی است و با این اعمال زشت، بدون اطاعت و بدون چهارچوب، انسان نمی‌تواند به غیب اتصال پیدا کند. انسان چهارچوب می‌خواهد. خود این‌ها هم چهارچوب‌هایی را بیان می‌کنند. این چهارچوب را از کجا گرفته‌اند؟ این را بایستی به افراد تفهیم کرد. این چهارچوب‌ها بایستی از ناحیه‌ی خدای متعال که ما را می‌شناسد و راه رسیدن به کمال را می‌داند، آورده شود. از این جهت عرض کردم ما تا آخر به این درک‌های عقلی نیاز داریم تا این‌ها قوام حرکت عملی ما شود.





اما آن قسم دوم که در بحث عرفان مطرح است، همان ارتباط قلبی با عالم غیب است و عالم شهودی است که وادی عمیقی است. به هر حال مرتبه‌ی ضعیفی از آن را همگان درک می‌کنند و این‌ها هم ادعا دارند؛ منتها این درک قلبی بایستی با پشتوانه‌ی عقلی همراه باشد.

**مجله‌ی پاسخ:** با توجه به فرمایشات شما، می‌بینیم که اهل سنت هم عنوان می‌کنند ما اهل کشف و شهود عرفان هستیم، هم شیعه، هم بودیسم‌ها عنوان می‌کنند که ما به آن حقیقت وجودی خداوند که ذات پاک است متصل هستیم. اولاً آیا چنین چیزی صحت دارد و ثانیاً آیا غیر شیعه می‌تواند بدون پذیرش ولایت امیرالمومنین (علیه‌السلام) و بدون این که چهارچوب‌های فکری شیعه را پذیرفته باشد در این وادی وارد شود؟ آیا واقعاً چنین راهی و عرفانی وجود دارد یا خیر؟ حالا عنوان می‌شود ما علاوه بر شهود عرفانی ناب، شهود شیطانی هم داریم، لطفاً در این زمینه نیز توضیح بفرمائید.

♦ با این مقدماتی که عرض شد نظام عالم، نظامی متقن است. هر موجودی مسیر کمالش مشخص است. از جایی شروع می‌شود و به‌جایی دیگر ختم می‌شود و یا به کمال دیگری می‌رسد.

نظام وجودی انسان هم قطعاً این‌چنین است. نظامی است متقن و راهی معین دارد که این راه معین با این بحث‌های کوتاه عقلی باید از جانب خدای متعال دیده شود. کسی که بخواهد آن راه کمال را برود، بایستی برای گرفتن آن راه، به خدای متعال وصل شود. در مرحله‌ی اول تمسک به قرآن و پیامبر و فرمایشات ایشان است. وقتی ما با این چهارچوب پیش می‌رویم، خواهیم دید فرمایشات پیامبر در کنار قرآن، ما را به اهل بیت ارجاع می‌دهد. ایشان اهل بیت (علیهم‌السلام) را معرفی کرده‌اند و کلمات اهل بیت (علیهم‌السلام) اکنون در دسترس می‌باشد. بنابراین با این چهارچوب اگر کسی به این مرحله رسید اما نخواست در این چهارچوب حرکت کند قطعاً به نتیجه نمی‌رسد، ولو این که ادعا کند. البته خود قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) به ما فرموده‌اند که اگر کسی واقعاً ارتباط بندگی با خدای متعال داشته باشد و اصل راه را بپذیرد، اما به‌گونه‌ای باشد که معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) به گوشش نخورده باشد و خالصانه یک سری معارف کلی را فهمیده باشد و به آن عمل کند، قطعاً خداوند متعال این شخص را به نتیجه می‌رساند اما کجا؟ نمی‌دانیم. ولی به‌هرحال اعمال صالح آثاری دارد.



حلقه واسطه‌ای بین معرفت اول و دوم وجود دارد که وقتی انسان مطابق معرفت اول که معرفت حصولی است، عمل کرد؛ این عمل با این معرفت آثاری روحی در او می‌گذارد. این آثار گاهی با یک توهمات و دست‌کاری‌های ذهنی مخلوط می‌شود. در این‌جا هم نیاز به کارشناس و رهبر داریم که تشخیص دهد حقّانی است یا غیر حقّانی. اما به‌رحال این اعمال صالح آثار خوبی به‌همراه دارد. قرآن کریم و روایات هم مطالبی را بیان کرده که در نهایت به‌نوعی انسان را به معرفت‌های خاص می‌رساند. درهمه‌ی مراحل این معرفت، نیاز به راهنمایی داریم که به‌گونه‌ای، خودش این راه را به‌صورت یقینی رفته باشد. چون عالم، عالمی است که برای انسان به‌صورت حق و باطل جلوه می‌کند، باید انسان حق را از باطل تشخیص دهد. بنابراین بایستی چشم باز کرد این کسی که ادعا می‌کند رونده‌ی مسیر عرفان است، مقصد و مقصودش از مسیر چیست؟ چه تقاضایی دارد؟ و راهش چیست؟ باید این؛ چهارچوب‌های اولیه و اصلی و عقلی را داشته باشد. در هر مکتبی این‌چنین است. وقتی انسان ملتزم می‌شود، با یک چهارچوب‌های عقلی پیش می‌رود.

لذا ما اگر خودمان را دوست داریم و سعادت خود را می‌خواهیم، باید این چهارچوب‌ها را رعایت کنیم تا در اثر اشتباه منجر به نابودی خویش نشویم.

**مجله‌ی پاسخ:** حضرت‌عالی اشاره کردید به بحث عمل صالح و رابطه‌ی ایمان با عمل. در حال حاضر همان عرفان‌های کوچه بازاری جذابیت‌هایی را برای جوانان مطرح می‌کنند. مثلاً موضوعاتی مانند رابطه‌ی دختر و پسر، موسیقی، رقص و می‌گویند این‌ها منافاتی با مسیر عرفان ندارند. مهم تفکر و دل است که بایستی پاک و سالم باشد؛ اساساً در این حیطه اسلام نکته‌ای دارد؟ آیا می‌شود فارقی یا شاخصی عنوان کرد که عمل با ایمان رابطه‌ای مستقیم دارد؟

همان‌گونه که عرض کردیم وقتی اکثر آیات قرآنی را ملاحظه می‌کنیم زمانی که ایمان را مطرح می‌کند، عمل صالح را در کنارش می‌آورد. اگر رابطه‌ای با هم نداشتند عمل را در کنارش نمی‌آورد و آثار را بر هر دو مترتب نمی‌کرد. این آیه‌ی شریفه بزرگ‌ترین راه‌کار و نتیجه و مقصد را بیان می‌کند: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنفَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل / ۹۷)؛ «هر کس چه مرد چه زن، مؤمن باشد و عمل صالح انجام دهد ما او را حتماً به حیات طیبه نائل می‌کنیم و پاداش او را بالاتر از آن چه عمل می‌کرده خواهیم داد».



هم چنین آیات بسیار دیگری مثل آیهی شریفه‌ی ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ﴾ (فاطر / ۱۰). کلمات پاکیزه به‌سوی خدا بالا می‌رود و عمل صالح این کلمات پاکیزه را بالا می‌برد. یعنی نقش بسیار مهمی عمل صالح در تثبیت ایمان و تقویت ایمان و هر دو دارد. و بالعکس اگر عمل صالح نباشد این ایمان ضعیف می‌شود و بر عکس تأثیر می‌گذارد ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (روم / ۱۰). و آیات دیگری که به‌صورت خیلی شدید ما را از مخالفت خداوند نهی می‌کند و بر حذر می‌کند و آثار نامطلوبی را بر مخالفت مترتب می‌کند.

هم آثار ناگوار طبیعی و هم آثار ناگوار معنوی. به هر حال ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (اعراف / ۹۷). خوب این‌جا همان تحقق ایمان است که با عمل صالح تحقق پیدا می‌کند. هم - چنین آیاتی که درباره‌ی معرفت مطرح می‌شود. آیات آخر سوره‌ی حشر ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (حشر / ۱۸).

که این‌ها رابطه‌ی تنگاتنگ یاد خدا و معرفت خدا را با عمل صالح و التزام به تقوا را در جزء جزء اعمال دنیایی انسان بیان می‌فرماید که اگر ایمان نباشد این‌ها معنا ندارد. آیات زیادی در این زمینه داریم؛ مثلاً در سوره‌ی عصر که نشان می‌دهد انسان در عالم از لحاظ طبیعی به‌سوی خسران می‌رود به‌جز کسانی که ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند و همراه عمل صالح ایمان را گسترش دهند ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ (عصر / ۳). یعنی عمل صالح تنها جنبه‌ی فردی ندارد. دین، خواسته که جامعه، جامعه‌ی صالحی باشد و جامعه‌ی ایمانی باشد و دین، می‌خواهد جامعه یک معرفت عمومی نسبت به خدای متعال داشته باشد. منتهی انسان‌ها در التزام به اعمال صالح مختلف هستند. عده‌ای در قُلّه اعمال صالح قرار دارند که خودشان از صالحین می‌شوند که در آیه‌ی شریفه می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ﴾ (عنکبوت / ۹). خیلی آیه‌ی بلند مرتبه‌ای است: آن کسانی که ایمان و عمل صالح داشته باشند ایشان را حتماً در زمره‌ی صالحین داخل می‌کنیم. اصلاً این ذات، ذاتی شایسته می‌شود. اسلام می‌خواهد یا دیگر ادیان الهی این را خواسته‌اند؟ منتها در برابر این مسئله و در برابر مسیر حق روش‌های



کاذبی از اول خلقت بوده است. شیطان نمودار این روش است که به خداوند گفت: مرا از سجده بر آدم معاف بدار، از آن طرف سجده طولانی خواهم کرد. اگر چه سجده هم یک عمل عبادی است اما خداوند می‌خواهد از طریقی که امر می‌کند اطاعت شود. لذا شیطان در چند مرحله از طریق انبیای الهی به خداوند پیام رساند که نمی‌شود ما از طریقی از رجیم بودن خارج شویم؟ خداوند به او فرمودند: بله.

راهش این است که بروی به خاک آدم علیه السلام سجده کنی، او شیطنتش گل کرد و گفت: او وقتی زنده بود به او سجده نکردیم حالا برویم به خاکش؟! این روایت هست که حق تعالی فرمودند: «انی ارید ان اطاع من حیث آمر» من می‌خواهم اطاعت شوم از آن جایی که می‌خواهم. خلاصه باید این را بیان کرد که ما سعادت واقعی را می‌خواهیم یا نه؟ سعادت واقعی هم یک راه بیش‌تر نیست. صراط مستقیم هم یکی بیش‌تر نیست ولی در برابر این صراط سُبُل دیگر هم هست. این‌ها می‌خواهند ما را از آن حقیقت باز دارند. راه صحیح و اصلی و اولیه پیدا کردن صراط مستقیم، هم به کار بستن صحیح و واقع‌بینانه‌ی عقل است که به واسطه‌ی آن، انسان احتجاج و عقاب می‌شود، و یا ثواب داده می‌شود.

**مجله پاسخ:** شما اشاره کردید به بحث اطاعت از اوامر، انجام واجبات و ترک محرمات. یک فرد سالک در عرفان اسلامی وقتی اوامر و نواهی را انجام یا ترک می‌کند به چه مرحله‌ای می‌رسد؟ گاهی اوقات عنوان می‌شود در عرفان اسلامی اوامر و نواهی، باید‌ها و نبایدها بسیار است و رغبتی برای قدم گذاشتن در عرفان اسلامی وجود ندارد. البته در محیطی که معمولاً عرفان‌های کاذب وجود دارد.

♦ ما تقاضایمان از عرفان چیست؟ آیا تقاضای ما از عرفان پیدا کردن حالی است؟ به تعبیری، معنای عرفان این است که انقطاعی از فعالیت‌های دنیایی پیدا کنیم. گاهی برداشت از عرفان این است که انسان برود در یک حالی و از غم و غصه‌های زندگی منصرف شود. اگر عرفان این است تنها این که با یک شراب خوردن هم انسان بیهوش می‌شود. این حالت که با نشستن پای منقل و مواد مخدر هم حاصل می‌شود؛ این غرض نیست. غرض این است که انسان توجه بیش‌تری به عالم غیب پیدا کند. عرفان این است. این توجه را عملاً در زندگی نشان دهد که من متوجه هستم و همتم در زندگی فقط رسیدن به خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها، مسکن و لذائذ مادی نیست. من در این خوردن غرضم توجه به اطاعت از فرمان خدا است.



﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ (عبس / ۲۴). ﴿أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا﴾ (عبس / ۲۵). توجه کنیم ببینیم این گندم چه طور به این عالم آمد، به نان تبدیل شد و قوت ایجاد می کند. اگر در این ها تأمل کنیم، به حکمت الهی و به قدرت الهی راه پیدا می کنیم که قدرت و حکمت در این ها ظهور کرده و این معرفتش هست. همین طور معرفت همانی است که ائمه ی اطهار (علیهم السلام) داشته اند که واجبش را انجام می دادند و به وسیله ی انجام این واجبات، به عالم غیب اتصال پیدا می کردند.

لذا نقل می کنند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی می خواهد نماز بخواند، همسرشان می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هنگام نماز حالی پیدا می کرد کأنه ما غریبه هستیم. او دارد می رود سوی نماز. با نماز این اتصال را پیدا می کند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در ماه رمضان در دهه ی آخر اعتکاف می گرفتند و بستر را جمع می کردند که آن اتصال شان قوی تر شود. در جنگ چه فضائلی برای جنگ جویان به خاطر دین حق بیان شده که این جنگ جو چه حالی دارد. این کسی که شهید راه اسلام می شود با اولین قطره ی خونس، از گناهان بین او و خدای متعال پاک می شود. وقتی کسی برای کسب روزی حلال و برای اطاعت از فرمان خدا، در راه حلال گام برمی دارد، گویی در راه جهاد حرکت می کند. فضائل زیادی برای انسان مؤمن برای کسب حلالش ذکر شده که این ها همه اش عرفان است. عرفان اسلامی مخلوط از زندگانی دنیایی انسان است.

منتهی وقتی انسان این توجهات را داشته باشد، برای او صفای بیش تری می آورد و این صفا برای او لذات معنوی بیش تری به همراه دارد. لذا ترغیب می شود که در اطاعت بیش تر تلاش کند. از این جهت می بینیم کسانی که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودند، اسلام را در برابر جبهه ی کفر با تلاش شان تثبیت کردند. با آن حملات جبهه ی شرک و کفر بر اسلام، محاصره ی اجتماعی، محاصره ی اقتصادی، حمله های نظامی و... مقاومت کردند و آن زمان هم از حالات معنوی برخوردار بودند.

این ها عرفان اسلامی است و شخصیت واقعی انسان را نشان می دهد. بنابراین خدای متعال فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (بقره / ۱۵۳). استعانت بجوید از صبر و از نماز خدا با شماست.



در قرآن آیات زیادی داریم که می‌فرماید: خداوند با صابران است. یکی از مراحل صبر، صبر در برابر گناهان است، صبر در برابر اطاعت هست. خوب این‌ها فیدهایی است که خداوند متعال به انسان داده و فرموده است.

وقتی ما به قرآن کریم رجوع کردیم، در همه‌ی موارد به قرآن کریم رجوع می‌کنیم. کسی که می‌خواهد به عرفان اسلامی برسد، باید به همه‌ی موارد توجه کند. خوب قهراً برای او این حالات باطنی حاصل می‌شود. بله سخت هست اما اگر مقاومت کند خدای متعال می‌گوید: ما درها را به‌سوی او باز می‌کنیم. ﴿وَالْوِاسْتِقَامُوا عَلَي الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَّاءً غَدَقًا﴾ (جن/ ۱۶). اگر استقامت کنند ما آب گوارا به ایشان خواهیم داد. همین‌طور آیات بسیاری که انسان‌های مؤمن را ترغیب می‌کند در مسیر حق قرار بگیرند و اساساً محور عرفان اسلامی بر معرفی حقیقت انسان است؛ حقیقی که به امر الهی ابدی است. این حقیقت ابدی نیاز به یک زندگانی سعادت‌مندانه‌ی ابدی دارد، این زندگی نیاز به راه‌کارهای صالح دارد تا انسان در این زندگانی محدود با مجاهدات آن را به کار بندد تا به آن سعادت ابدی برسد. اما محور عرفان‌های کاذب این مسئله نیست و به انسان چنین شخصیتی نمی‌دهد. برای انسان چنین شخصیتی را واقعاً قائل نیست. اگر چه به‌هرحال ممکن است شعارهایی داشته باشند. با این شعارها افراد را جذب می‌کنند؛ ولی در واقع این چنین نیست. کسی که منطقش می‌گوید این مسیر با این آلودگی‌ها منافاتی ندارد در حقیقت همان انسان را می‌خواهد با این آلودگی‌ها ذبح کند و او را در همین عالم نگاه دارد و انسان را بمیراند. خوب این‌ها را ما باید به جوان‌هایمان تبیین و تفهیم کنیم. با زبان خود آن‌ها و با زبان ساده، این‌ها بیان شود و معارف دین به‌صورت سخت بیان نشود. گاهی ما درست معرفی نمی‌کنیم. این‌ها یک دفعه وحشت می‌کنند. مگر اول تکلیف چند تا واجب داریم؟ دو، سه تا واجب داریم این‌ها را انجام بده!

**مجله‌ی پاسخ:** به نظر شما چه شیوه و راه‌کاری را به‌عنوان بهترین راه‌کار برای جذب مخاطبان می‌توانیم انجام دهیم؟

♦ در مرحله‌ی اول شناساندن آن‌ها به خودشان، که تو چه موجود و واقعیتی هستی؟ چه حقیقتی داری؟ در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ (ذاریات/ ۲۱). این همه آیات داریم که انسان را به خودش توجه می‌دهد. ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (تین/ ۴). این را ما تبیین کنیم که تو چه حقیقتی داری و اسلام به این حقیقت توجه دارد. هم جنبه



مادی تو را می‌خواهد حفظ کند که تو به یک مرتبه بالایی می‌خواهی برسی و از غیر دین حق و استقلال پیدا کنی و هم به آن کرامت‌های انسانی برسی ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ (اسراء / ۷۰). این‌ها را تبیین کنیم و مشوقاتی که در این کنار هست که اگر انجام دهی به چه آثاری نایل می‌شوی. هم آثار دنیایی خوب و هم آثار معنوی و اخروی خوبی در پی دارد. در کنارش هشدارهایی هم بدهیم که اگر این معنا تحقق پیدا نکند به چنین مصائبی می‌رسیم. و نکته سوم هم نشان دادن الگوها و نمونه‌هاست. نمونه‌هایی که در زمان معاصر از اقشار مختلف به این نتایج رسیده‌اند.

#### مجله‌ی پاسخ: می‌توانید چند نمونه را معرفی کنید؟

♦ مثلاً شهادتی که ما در جنگ داشتیم بهترین نمونه است. شما عمل‌کردشان را بیان کنید. این‌ها چگونه تلاش می‌کردند از راحتی خودشان دست برمی‌داشتند برای این که دیگران به راحتی برسند. چه ایثارهایی که آن‌ها کردند؟! چه حالی که داشتند و از آن‌ها نقل کرده‌اند. این‌ها را بایستی برای مخاطب نشان دهیم. آن‌ها راه معرفت واقعی را رفتند. عرفان در اسلام محدود به یک عمل‌کرد نیست. بلکه در صحنه زندگی انسان پخش است. فرموده دوری از محرمات کنید زاهدترین مردم هستید، عمل به واجبات کنید عابدترین مردم هستید. اسلام می‌خواهد عابدترین باشیم. مگر چند تا واجب داریم؟ می‌خواهی زاهدترین مردم باشی با زهد آن حالت بی‌رغبتی حاصل می‌شود که برای ما بیان فرموده‌اند.

خلاصه یک روش‌های صحیحی را از جهت بیان معارف عقلی دین با زبان آن‌ها بیان کنیم که برای‌شان خیلی سخت نباشد و اساساً معرفت عرفان اسلامی را برای‌شان روشن کنیم که معنایش چیست؟ این معنا واقعاً تبیین نشده. حتی عرفان‌های خودشان هم برای‌شان تبیین نشده. آن‌ها با احساسات افراد بازی می‌کنند و آن‌ها را می‌کشاند و فقط با تخیلات سروکار دارند. ما در عوض، آن جنبه‌های عقلانی را که برای آن‌ها ملموس شود، بیان کنیم که ما واقعاً موجود فقیر هستیم و این فقر به آن‌ها نشان داده شود و این که موجود فقیر باید به غنی مطلق تکیه کند. واقعاً اداره شدن زندگی ما بستگی به آن غنی مطلق دارد. این را با بیان ساده تبیین کنیم.

**مجله‌ی پاسخ:** جناب‌عالی از شاگردان حضرت علامه طباطبایی رضوان الله علیه بودید. به‌عنوان آخرین سوال، روش سیر و سلوک معنوی و عملی ایشان چگونه بوده و چه‌طور می‌شود به‌عنوان الگویی به سالکین حقیقت ارائه کرد؟

♦ با توجه به مقدمات مذکور، روش سیر و سلوک این بزرگواران از متن کتاب و سنت برخاسته است. متن کتاب و سنت، ما را به معرفت عقلانی پیدا کردن نسبت به دین و معارف دین ترغیب می‌کند که باید این معرفت عقلانی را به‌اندازه‌ی ضرورت در زندگی پیاده کنیم. این می‌طلبد که انسان اول به اصول بینشی‌اش توجه کند. لذا می‌بینیم علامه طباطبایی برای مدارس ابتدایی در سال هزار و سیصد و چهل کتاب می‌نویسد که اکنون به‌نام آموزش دین چاپ شده است. آن وقت در ۵ جلد نوشته شده بود و هر کدام حدود ۴۰ صفحه‌ای دارد. هم اعتقادات داشت، هم مسائل علمی ضروری، هم مسائل اخلاقی.

این کتاب الآن چاپ شده و بیان‌گر روش ایشان، بینش ایشان و اعتقاد وی می‌باشد و این نشان می‌دهد هر کس در هر درجه‌ای که می‌خواهد بیاید یک دیدگاه اولیه نسبت به دین داشته باشد. آن بچه به‌اندازه‌ی خودش، دبیرستانی به‌اندازه‌ی خودش، دانشگاهی به‌اندازه‌ی خودش؛ و یک سری مسائل اولیه دین را بداند و به آن عمل کند. روش سیر و سلوکی علامه همین است. البته بحث معرفت بحث عمیقی است. معرفت حقیقی نسبت به حق تعالی که قله حساب می‌شود، باید شخص مراحل را از تحصیل معارف دین و التزام عملی مستمر به آن‌ها را پیدا کند تا قابلیت یابد به آن معارف حقیقی برسد.

این طور نیست که شناخت خدای متعال به‌صورت عمومی محدود به یک حد خاصی باشد. از این جهت ملاحظه می‌کنیم در سیره‌ی عملی ایشان که هر کس می‌آمد و یک راه‌کاری می‌خواست به او می‌داد. مثلاً در سرگذشت علامه طباطبایی می‌بینیم جوانی به ایشان نامه می‌نویسد که من می‌خواهم سیر و سلوک داشته باشم. ایشان به او فرمودند که در روز، مراقبت نسبت به اعمال داشته باش، کارهایت را برای رضای خدا انجام بده، بعد از مدتی حالاتی برای تو عارض می‌شود به من بگو. یعنی قطعاً سیر و سلوک و عرفان با همین زندگانی دنیایی است و جدا از این زندگانی نیست. کسی غیر از این را بگوید عرفان اسلامی را نشناخته است، منتها توجهات خاص لازم دارد. انسان به زندگانی دنیا با دید دنیایی نگاه نکند، بلکه با دید ایمانی بنگرد. این دید ایمانی قوی‌تر می‌شود و عرفان انسان هم قوی‌تر شده، با عمل شکل پیدا می‌کند.



**مجله‌ی پاسخ:** در پایان اگر نکته‌ای دارید بفرمایید:

♦ صحنه‌ی زندگانی دنیا، صحنه‌ی مبارزه هست. هر کس در هر کجا باشد این صحنه را درک می‌کند و همواره هم صحنه‌ی حق و باطل پیش روی انسان هست ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾ (رعد/ ۱۷). و انسان هم همواره می‌خواهد دنباله‌رو خوبی‌ها و به دنبال کمال باشد.

منتها همواره باید چشممان را باز کنیم و خوبی‌های واقعی را از کاذب تمییز دهیم و اگر دنبال خوبی‌های واقعی باشیم به آن‌ها می‌رسیم. بدانیم که زندگانی انسان به زندگی دنیا ختم نمی‌شود. مخصوصاً جوان‌ها توجه داشته باشند این قوا، قوایی است که هرگونه او را جهت دهیم، همان‌گونه رشد می‌کند. اگر در جهت کمال سوق دهیم به مواهبی می‌رسیم که قابل تصوّر نیست. به‌هرحال نمونه‌هایش زیاد است. در زمان خودمان و در صدر اسلام، به‌عنوان مثال روایت شده پیامبر ﷺ جوانی را دیدند که حال دگرگونی دارد. پیامبر ﷺ از حالش پرسیدند. عرض کرد: من به جایی رسیدم که بهشت و جهنم را می‌بینم و پیامبر اکرم ﷺ روی سخن او و چنین دیدگاه ایمانی صحّه گذاشت و فرمودند: «تور الله قلبه بنور الايمان»؛ خداوند قلب این شخص را به نور ایمان منور فرموده و این شخص از پیامبر حسن عاقبت خواست و در یکی از جنگ‌ها هم شهید شد. این بدان معنا است که رسیدن به سعادت در یک عمل خاص نیست که مثلاً دوری از اجتماع کنیم و امثال این مسائل یا مرتکب آلودگی‌ها بشویم.

پایان



## بایسته‌های شبه‌پژوهی و شبه‌شناسی

محمدرضا کدخدایی\*

عضو هیئت علمی مرکز تحقیقات زن و خانواده

### چکیده

یکی از مهم‌ترین عوامل فساد ایمان و موانع شکل‌گیری عمل صالح، وجود «شبهه» است، که می‌تواند زمینه‌ساز کفر عملی و نظری گردد؛ از این رو، شبهه در کلام علوی، یکی از زیربناهای کفر معرفی شده است. تفکیک پرسش و شبهه از نظر اهداف، انگیزه‌ها، نتایج و همچنین راهبردهای واکنش به آن متفاوت است. در شبهه‌افکنی، راهبردهای گوناگونی اعمال می‌شود که آشنایی با این راهبردها، برای مقابله با آن ضروری است. مغالطه‌های ذاتی و عرضی، از مهم‌ترین راهبردهای شبهه‌سازی و شبهه‌افکنی در قالب‌های مختلف، از جمله: نوشتاری، گفتاری، هنری و رفتاری است. نویسنده بعد از بررسی ماهیت شبهه و لزوم تفکیک آن از سؤال به ارکان شبهه پرداخته و در آخر به اهداف و نتایج شبهه اشاره مفصل دارد. از این رو، نگارنده فهم شبهه و شناخت منبع آن و پاسخ به آن را ضروری بر شمرد.

کلیدواژگان: شبهه، سؤال، پرسش، مغالطه، سفسطه.

حضرت علی (علیه السلام) در بیان کفر و تقسیم‌بندی آن می‌فرماید: «الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٍ عَلَى الْفِسْقِ وَالْعُتُوِّ وَالشَّكِّ وَالشُّبْهَةِ؛ زیر بنای کفر چهار چیز است، فسق و فجور، سرکشی، شک و شبهه» (شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۲۳۲).

می‌بینیم که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در تبیین کفر، شبهه را نیز یکی از ارکان و زیرساخت‌های مهم معرفی کرده است؛ بنابراین اگر هدف نهایی خلقت و تشریع دین، ارسال رسل، انزال کتب، نصب اولیا و اوصیا و هم‌چنین، رسالت عالمان دینی را که جانشینان پیامبران و امامان هستند هدایت انسان به جایگاه امن و مطمئن جانشینی خداوند متعال در پرتو «عبودیت الهی» بدانیم،<sup>[۱]</sup> و باور داشته باشیم که این مهم جز با ایمان و عمل صالح محقق نخواهد شد،<sup>[۲]</sup> یکی از مهم‌ترین عوامل عدم تحقق ایمان و عمل صالح، «شبهه» است که زمینه‌ساز کفر عملی و نظری است.

خداوند متعال در سوره توبه، به چگونگی شکل‌گیری «مسجد ضرار» اشاره کرده و وجود شک و شبهه را زیربنای پایه‌های کفر معرفی می‌کند که همین بنیان نیز، دلیل تداوم شک و شبهه در دل منافقان و کافران بوده است. در مقابل این جریان بی‌ریشه و نامبارک، جریانی است که بر تقوا استوار است و مهم‌ترین مشخصه آن از بین بردن شک و شبهه و ایجاد زمینه بندگی و اطاعت الهی است: «أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ \* لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (توبه: ۱۰۹ و ۱۱۰)؛ «آیا کسی که مسجدی به نیت تقوا برپا کرده و رضای حق را می‌جوید بهتر است یا کسی که بنایی بر لبه پرتگاه دوزخ بنا نهاده که عاقبت، او را به آتش دوزخ درافکند؟ و خدا هرگز ستمکاران را هدایت نخواهد کرد؛ (اما) این بنایی که آنان ساختند، همواره وسیله شک و تردید در دل‌هایشان باقی می‌ماند؛ مگر این که دل‌هایشان پاره پاره شود (و بمیرند، و گرنه هرگز از دل آنان بیرون نمی‌رود) و خداوند دانا و حکیم است.»

با توجه به این که حوزه‌های علمیه نهادی برای تحقیق، آموزش، تبلیغ دین و گسترش آن و نیز تبیین راه هدایت به «تقوا» و «رضوان الهی» است، در این مسیر، مانعی خطرناک‌تر از





شبهه و شبهه‌افکنی فراروی اهداف این «بنیان الهی» نیست؛ چراکه شبهه و شبهه‌افکنی، بنیان کفر و نفاق را در وجود انسان پرورش داده و شخصیت او را نابود می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ﴾. بر این اساس یکی از مهم‌ترین کارهای حوزه‌های علمی، تخصصی کردن علوم، تلاش فراوان برای شناخت شبهات و نیز روش‌های علمی مقابله با آن است که در این راستا، مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه علمی قم - در جایگاه یکی از ارکان اساسی - عهده‌دار این امر خطیر و مهم است.

لازم به ذکر است که واکنش مناسب به شبهات، متوقف بر شناختی دقیق از ماهیت، ارکان، اهداف و راهبردهای شبهه‌افکنی است و به تعبیر علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین: «لا یتنشر الهدی إلّا من حیثُ انتشر الضلال (....، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۴، ص ۳۲۰)؛ هدایت جز از همان راهی که گمراهی گسترش یافته است، منتشر نمی‌شود.» بنابراین، گونه‌شناسی شبهات، آشنایی با انگیزه‌ها و مکانیسم‌های ایجاد شبهه، قالب‌های شبهه‌افکنی و از همه مهم‌تر، نگرش‌سازی، راهبردسازی و ارائه‌ی راهکار برای مقابله با شبهات در حوزه‌های مختلف علوم دینی از یک‌سو و نیز شناخت جریان‌ها، شخصیت‌ها و مراکز شبهه‌افکن از سوی دیگر، از مهم‌ترین مباحث قابل طرح در موضوع شبهه‌پژوهی است.

لذا نوشتار حاضر، فارغ از بحث‌های مفصل و دقیقی که در این زمینه وجود دارد، به برخی از مهم‌ترین بایسته‌های شبهه‌پژوهی و صورت‌بندی مباحث آن اشاره دارد که ارائه مباحث علمی و کاربردی در این رابطه، در قالب سه بخش قابل طرح است: بخش اول بر اصل شبهه متمرکز بوده و از مهم‌ترین مباحث آن می‌توان به اهمیت، ماهیت، ارکان، نتایج و آثار شبهه و آشنایی با مکانیسم‌های طرح شبهه اشاره کرد. بخش دوم اصلی‌ترین و کاربردی‌ترین مباحث شبهه‌پژوهی را به خود اختصاص می‌دهد و نحوه واکنش صحیح در برابر شبهات را بیان می‌کند که نگرش‌سازی، راهبردسازی و ارائه راهکارهای لازم برای مقابله با این پدیده نامبارک، از مباحث مهم آن است. بخش سوم نیز نحوه آشنایی با مراکز شبهه‌افکن، منبع‌شناسی و نیز آشنایی با برخی از مدل‌های القای شبهه، تکنیک‌ها و ابزارهای نوین است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

### ماهیت شبهه و لزوم تفکیک آن از سؤال

حضرت علی (علیه السلام) در روایتی بسیار مهم، دربارهٔ با شبهه می‌فرماید: «إِنَّمَا سُمِّيَتْ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشَبِّهُ الْحَقَّ، وَ أَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَضَيَّأُوهُمْ فِيهَا الْيَقِينَ، وَ دَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى، وَ أَمَّا أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدَعَاوُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ وَ دَلِيلُهُمُ الْغَمَى؛ (نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۸۱) شبهه را برای این شبهه نامیدند که به حق شباهت دارد. اما نور هدایت بخش دوستان خدا در شبهات، یقین است و راهنمای آنان مسیر هدایت الهی است و دشمنان خدا که دعوت کنندهٔ آنان در شبهات، گمراهی است و راهنمای آنان کوری.»

در بیان بسیار مهم علوی، وجه نام‌گذاری شبهه برای آن است که باطل با پوشیدن لباس حق «تَلْبَسَ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ»<sup>[۳]</sup> خود را شبیه حق جلوه داده و باعث شک و تردید می‌شود. از نظر ماهیت، شبهه کیفیتی نفسانی است که در روح و نفس انسان پدیدار می‌گردد و به اصطلاح از مفاهیم غیرقابل مشاهده (subjective) است؛<sup>[۴]</sup> لکن به مصادیق عینی و قابل مشاهده (objective)، به لحاظ عوامل ایجادکنندهٔ آن، قابل ارجاع است که روایت علوی نیز به تبیین مفهوم شبهه براساس عوامل ایجادکنندهٔ آن مبادرت ورزیده است. کاربرد شبهه در این مقاله، بیشتر بر مفهوم (objective) متمرکز است که نوعاً و غالباً به شکل‌گیری شبهه به مفهوم (subjective) در بیشتر مردم منتهی می‌شود.<sup>[۵]</sup>

تعریف شبهه به لحاظ نتیجه نیز، نوعی تعریف پراگماتیک (pragmatic) است، که به سبب تحقیق‌پذیر بودن، مناسب با بخت ما نیز خواهد بود. براساس این معیار، هر آنچه موجب شک و تردید در اندیشه و عمل فرد یا جامعه شود و انسان را در تشخیص حق یا باطل دچار انحراف سازد، موجب غفلت از حق و برداشتِ خلافِ واقع از حق شده و نتایج دیگری مثل فتنه، سرپوش گذاشتن بر واقعیات و... را به دنبال خواهد داشت که در نهایت دین‌گریزی یا حتی دین‌ستیزی فرد یا جامعه نیز، مشمول تعریف پراگماتیک خواهد بود؛ بنابراین اگر «علم» را زیربنای ایمان، عمل صالح و همهٔ خیرها،<sup>[۶]</sup> و نیز معیار ارزش‌گذاری افراد<sup>[۷]</sup> و موجب عزت دنیا و رستگاری آخرت<sup>[۸]</sup> بدانیم، کلید علم یعنی سؤال نیز، گشایش‌گر آن<sup>[۹]</sup> و باعث درمان جهل و نادانی خواهد بود<sup>[۱۰]</sup> و در مقابل، شبهه نیز عامل شک و تردید، فاسدکنندهٔ علم و یقین،<sup>[۱۱]</sup> عامل منع از خیر،<sup>[۱۲]</sup> زمینه‌ساز شرک، زیربنای کفر<sup>[۱۳]</sup> و عامل بی‌دینی خواهد بود.<sup>[۱۴]</sup>



بر این اساس، در آموزه‌های دینی سؤال درباره‌ی گزاره‌های دینی، راه‌هایی از هلاکت<sup>[۱۵]</sup> و در مقابل، شبهه در دین نیز، از مهلک‌ترین امور تلقی شده است؛<sup>[۱۶]</sup> لذا در بیان گزاره‌های دینی، به اولی ترغیب<sup>[۱۷]</sup> و درباره‌ی دومی به شدت اخطار داده می‌شود. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) یکی از مهم‌ترین مصادیق «رجس (پلیدی)» در قرآن کریم، شک و شبهه معرفی شده است.<sup>[۱۸]</sup>

البته شکل سؤال نیز، از ابتدایی‌ترین و مرسوم‌ترین روش‌های طرح شبهه است؛ لکن همان‌گونه که اشاره شد، باید توجه داشت هدف و انگیزه‌ی اصلی سؤال و شبهه از اساس متفاوت است. سؤال برای بازکردن دریچه‌ی علم و برای رسیدن به سکینه‌ی قلبی و آرامش است؛<sup>[۱۹]</sup> در حالی که شبهه حاصلی جز تردید، جدا شدن از حق و «تقطیع و بیماری قلب» ندارد.

در اینجا به دو نمونه از واکنش پیشوایان معصوم (علیهم السلام) به شبهه و پرسش اشاره می‌کنیم: نمونه‌ی اول: در بحبوحه‌ی جنگ جمل - که یکی از واکنش‌های امام علی (علیه السلام) به ناکثین شبهه‌افکن بود.<sup>[۲۰]</sup> - شخصی از امام (علیه السلام) درباره‌ی توحید پرسید که با عکس‌العمل شدید اطرافیان آن حضرت روبه‌رو شد. امام (علیه السلام) ضمن آرام کردن یارانش فرمودند: «دَعُوهُ، فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي نُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ (شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۲)؛ رهاش کنید. چیزی که این مرد اعرابی می‌خواهد، همان چیزی است که ما از این قوم (ناکثین شبهه‌افکن) می‌خواهیم.» سپس امام (علیه السلام) به تبیین پاسخ عرب بادیه‌نشین پرداختند. شبهه این واقعه در سیره‌ی پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و دیگر ائمه نیز بارها روی داده است. البته امامان معصوم (علیهم السلام) متناسب با شرایط و نیز زمان و مکان درباره‌ی شبهه و شبهه‌افکنان به شیوه‌های مختلف و گاه با شدت بیشتر و کمتر واکنش نشان می‌دادند. استفاده از الفاظی مثل «ویحک»، «ویلک»، «تکلتک امک» یا صدا زدن با نام مادر و... نمونه‌ای از واکنش‌های شدید و هشداردهنده‌ی امامان به اشخاص شبهه‌کننده است. البته واکنش اصلاح‌گرایان و هدایت‌کننده در برابر کسانی که در معرض شبهه می‌گرفتند، همواره مدّ نظر پیشوایان دینی بوده است.

نمونه‌ی دوم: اختلاف بین امت بعد از وفات نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله)، امر مسلمی است که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بارها و بارها و در موارد مختلفی به آن اشاره کرده یا به آسیب‌شناسی آن پرداخته‌اند؛ ولی وقتی همین مسئله از طرف یک عالم یهودی مطرح می‌شود. حضرت در



واکنشی تهاجمی می‌فرمایند: «إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ، لَا فِيهِ، وَلَكِنَّكُمْ مَا جَعَلْتُمْ أَرْجُلَكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ: اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۵۳۱)؛ ما درباره آن چه از او رسیده اختلاف کردیم، نه در خود او. اما شما یهودیان، هنوز پاهایتان پس از نجات از دریای نیل خشک نشده بود که به پیامبران گفتید برای ما خدایی قرار ده، چنان که بت پرستان خدایی دارند».

بنابراین، واکنش ائمه معصومین (علیهم السلام) در مواجهه با شبهه و سؤال نیز متفاوت است؛ در حالی که حتی در بدترین شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی هم از طرح سؤال استقبال می‌کردند و درباره شبهه افکنان با شکل‌های مختلف، واکنش شدید، منفی و البته اصلاح‌گرانه داشتند.<sup>[۲۱]</sup>

### ارکان شبهه

ارکان اصلی شکل‌گیری شبهه، عبارت‌اند از: شبهه‌کننده، کسی که در معرض شبهه قرار می‌گیرد و ابزار و قالب‌های طرح شبهه.

رکن اول: با توجه به آیات و روایات وارده از معصومین (علیهم السلام) کافران، منافقان، فاسقان، ظالمان یا کسانی که خود دچار شبهه و شک هستند، عمدتاً رکن اول را تشکیل می‌دهند. متأسفانه - گاه به صورت ناخودآگاه - برخی از فضلا و عالمان دینی نیز با بدسلیقگی در طرح مطالب دینی یا بدون توجه به مخاطب و مقتضیات زمان و مکان، در صف یکی از مؤثرترین و خطرناک‌ترین عاملان طرح شبهه قرار می‌گیرند!<sup>[۲۲]</sup> امام صادق (علیه السلام) دانشمندانی را که عامدانه مرتکب چنین رفتار خطرناکی شوند، ناصبی، فاسد و مضرترین افراد معرفی کرده و در توصیف آنان می‌فرمایند: «و گروهی از دانشمندان امت، ناصبی هستند که با فراگیری علوم ما، نزد شیعیان ما وجهه و آبرو کسب می‌کنند و (با همان آبرویی که از علوم ما کسب کرده‌اند) ما را تنقیص می‌کنند. آنان از نزد خودشان چندین برابر دروغ بر علوم صحیح ما می‌افزایند و به ما نسبت می‌دهند و متأسفانه شیعیان ما، ناخواسته تسلیم آن‌ها می‌شوند و خود و دیگران را به گمراهی می‌کشند! این دانشمندان برای شیعیان ضعیف ما، از لشکر یزید بر حسین بن علی (علیه السلام) و اصحاب آن حضرت، زیان بیشتری دارند؛ زیرا آنان روح و اموال را به غارت می‌برند. این دانشمندان بدکار، ناصبی‌های مذهب هستند که خود را در ظاهر به ما منتسب می‌کنند و در حقیقت از دشمنان ما هستند. شک و شبهه را بر شیعیان ترویج نموده و



گمراه‌شان ساخته و مانع رسیدن آنان به مقصد حق می‌شوند.» سپس فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود، اشرار علمای امت که مردم را از من گمراه می‌سازند، دزدان راه‌های منتهی به ما هستند مخالفان و معارضان ما را با القاب ما توصیف می‌کنند و بر ایشان صلوات می‌فرستند؛ هر چند به لعن شایسته‌ترند، چون ما را لعن می‌کنند.»

رکن دوم: بر اساس توصیفی که امام حسن عسکری (علیه السلام) از شبهه نمودند، وضعیت رکن دوم شبهه، یعنی کسانی که در معرض شبهه قرار می‌گیرند نیز مشخص می‌شود. شیعیان و مسلمانان و هر انسان حق‌طلبی که قدرت تعمق در استدلال‌ها و مباحث دینی ندارند، اصلی‌ترین نقطه هدف شبهات هستند. آن حضرت در روایتی بعد از هشدار درباره خطر و ضرر بسیار زیاد شبهات برای شیعیان، وعده‌ای داده و می‌فرمایند: «البته خدای - تعالی - از قلب هر کدام از عوام و ضعفای شیعه دریابد که (در تبعیت ناخودآگاه از شبهات) قصدی جز نگاه‌داری دین و احترام به اولیای خدا ندارد. لذا هرگز او را در دست افراد شبهه‌افکن کافر رها نسازد؛ بلکه مؤمنی را برایش برانگیزد تا او را به راه صواب آگاه سازد. سپس خداوند توفیق قبول راه صواب را به او عطا کرده و با این کار، خیر دنیا و آخرت را برای او جمع می‌کند و برای کسی که او را گمراه نموده، لعن دنیا و عذاب آخرت را گرد می‌آورد. (مجلسی، بحارالأنوار، ج ۲، ص ۸۱)

در روایت دیگری، وضعیت اشخاصی که در معرض شبهه قرار گرفته‌اند نیز، به بیماری تشبیه شده که تا این شبهه وجود دارد، بیماری نیز استمرار خواهد یافت (آمدی، غررالحکم، ص ۴۸). رکن سوم: قالب القای شبهه است؛ چراکه شبهه ممکن است در قالب‌های مختلف رفتاری، گفتاری، نوشتاری، هنری، ادبی و... ظاهر شود. البته حالات بدن (body language) نیز، یکی از روش‌های القای شبهه یا کمک به آن است؛ هم‌چون عزل و نصب یا استعفا و کناره‌گیری، کاریکاتور، موسیقی، طنز، فیلم، شعر، رمان، همایش، مصاحبه، کتاب، مقاله و... از جمله مصادیق هر کدام از قالب‌های القای شبهه است.

لازم به ذکر است که هیچ‌کدام از قالب‌های شبهه با برچسب شبهه القا نمی‌شود؛ زیرا شبهه با بهانه‌های مختلف و چه‌بسا با ظاهری خیرخواهانه و در لباس مقدس، نمایان می‌گردد. فرضیه علمی، پرسش و پرسش‌گری، کشف حقیقت، مواجهه تحقیقی به‌جای پیروی تقلیدی، نقد عمل‌کردها، اصلاح امور و... از جمله لباس‌های به‌ظاهر فاخری است که گاهی به تن باطل پوشانده می‌شود تا حق و حقیقت به چالش کشیده شده و شبهه متولد گردد.



## اهداف و نتایج شبهه

اهداف نهایی و تبعی متعددی برای شبهه قابل ترسیم و تفکیک است که فساد ایمان و عمل صالح از نتایج مشترک همه آنهاست؛ از این رو همان گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم، در روایات وارده از ائمه معصومین علیهم السلام بی دینی، شرک، کفر نظری و عملی، نفاق، هلاکت انسان و... از اهداف نهایی شبهه معرفی شده و در ادامه نیز، به برخی دیگر از آثار و نتایج آن اشاره خواهیم کرد.

در ادامه به برخی از آثار و نتایج دیگر شبهه اشاره می کنیم:

### ۱. استدلال ناپذیری و هدایت ناپذیری

در معرض خطر کفر عملی و نظری قرار گرفتن کسانی که دچار شبهه می شوند، یکی دیگر از نتایج شبهه است که سرانجام به هلاکت شان نیز ختم می شود؛ زیرا بروز یک شبهه، ممکن است اعتقاد و باور قلبی مرد را متزلزل کرده و مانع از انجام عمل خیر و صالح گردد و زمینه انجام اعمال فسادانگیز را نیز ایجاد کند؛ چراکه شخصیت انسان، دوگانگی در فعل و باور قلبی را بر نمی تابد و بر این اساس، ترک عمل صالح یا انجام اعمال فسادانگیز، زمینه ساز رسوخ بیشتر شبهه به اعماق قلب و روح خواهد بود. از این رو، در روایات معصومین علیهم السلام چنین اشخاصی همواره بیمارهایی تلقی شده اند که شک و شبهه تا اعماق قلب شان رسوخ نموده: «المُرِيبُ اَبْدَا عَلِيلٌ» (آمدی، غررالحکم، ج ۸۳۹). و به تعبیر قرآن کریم، حتی پاره پاره شدن قلب هایشان نیز به نجات شان منجر نمی گردد.

قرآن کریم در آیات مربوط به داستان مسجد ضرار، مصداق این تسلسل مهلکه آفرین را به خوبی بیان کرده و متذکر می شود که مسجد ضرار (عمل فاسد) محصول شک و شبهه ای است که به مثابه بنیان زوال ناپذیری زمینه ساز ظلم و هدایت ناپذیری خواهد شد.

آیات پرشماری از قرآن کریم دلیل اصلی هدایت ناپذیری اقوام مختلف را وجود شک و شبهه معرفی کرده (هود: ۶۲ و ۱۱۰؛ ابراهیم: ۹؛ سبأ: ۲۱ و...) و این تسلسل مهلکه آفرین، کفر نظری و عملی را باعث می شود و ممکن است تا جایی گسترش یابد که شخصی، گاه در مقابل متقن ترین استدلال ها و تبیین های علمی نیز سر تسلیم فرود نیاورد<sup>[۲۳]</sup> و کفر او استمرار یابد.<sup>[۲۴]</sup>

## ۲. فتنه‌انگیزی

قرآن کریم در آیه هفتم سوره آل عمران، ضمن تقسیم آیات به محکم و متشابه، یکی از انگیزه‌های اصلی توسل اهل باطل به متشابهات قرآنی را شبهه‌افکنی و به تبع آن، فتنه‌انگیزی در دین و جامعه دینی برمی‌شمرد<sup>[۲۵]</sup> که متأسفانه امروزه در حوزه‌های اعتقادی، اخلاقی، فقهی و جریان امور جامعه مسلمانان، شبهه‌های بی‌شماری با توسل به آیات قرآنی مطرح می‌شود!

## ۳. توجیه جرم یا فرار از تکلیف

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «لِكُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ وَ لِكُلِّ نَاقِثٍ شَبْهَةٌ (مجلسی، بحارالأنوار، ج ۳۲، ص ۸۰)؛ برای هر لغزشی علت و برای هر عهدشکنی شبهه است.

در بسیاری از موارد شبهه‌افکنی و شبهه‌انگیزی، برای موجه جلوه‌دادن جرم یا فرار از تکالیف انجام می‌پذیرد، که قرآن کریم در آیه ۴۵ از سوره توبه، انگیزه اجازه خواستن برخی از مسلمانان را برای شرکت نکردن در جنگ، وجود شبهه و سرگردانی در شک معرفی کرده و می‌فرماید: «إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ»؛ «تنها کسانی که به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دل‌هایشان به شک افتاده و در شک خویش سرگردان‌اند، از تو اجازه می‌خواهند».

یکی از مصادیق شبهه‌افکنی برای فرار از تکلیف و برای توجیه ثروت‌اندوزی و عیاشی، ماجرای معاویه، طلحه، زبیر و مغیره است. وقتی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) توقعات آنان را از ثروت و قدرت برآورده نکرد، شروع به مخالفت با آن حضرت کرده و در حقانیت امام، تشکیک و شبهه کردند. امام علی (علیه السلام) خطاب به عمار درباره یکی از آنان که با همین تشکیک‌ها از پشتیبانی امام، طفره می‌رفت، فرمود: «ذَعُ يَا عَمَارُ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ عَلَى عَمْدٍ لَيْسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشَّبَهَاتُ عَازِرًا لِسُقْطَاتِهِ (نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۴۰۵)؛ ای عمار! او را رها کن که از دین به مقداری می‌گیرد که به دنیا نزدیکش سازد و عامدانه حق را بر خود مشتبه ساخته تا شبهه‌ها را مایه عذرآوری لغزش‌هایش قرار دهد.»



## موارد دیگر

از دیگر اهداف و انگیزه‌های شبهه‌سازی و شبهه‌افکنی، می‌توان به حفظ موقعیت و توجیه عمل کرد خود، انجام مأموریت‌های سیاسی و خراب‌کارانه، رقابت بر سر قدرت، گرایش‌های عاطفی، دوستی‌ها و دشمنی‌های افراطی، هجمه‌ی فرهنگی و... اشاره کرد که تفصیل آن خارج از طاقت این مقاله است.

## مکانیسم‌های شبهه‌سازی و شبهه‌افکنی

در مباحث مربوط به شبهه‌پژوهی، آشنایی با مکانیسم‌های شبهه‌افکنی، اهمیت بسیار زیادی دارد؛ زیرا انتقال مخاطب از حالت یقین یا سکوت به مرحله شک و تردید و از آن‌جا به سوی باطل، مکانیسم اصلی شبهه‌سازی است. این مکانیسم معمولاً در قالب مغالطه (Fallacious) و با روش‌ها و شکل‌های مختلفی صورت می‌گیرد. معمولاً کسانی که درصدد بیان اندیشه‌های ناصواب خود هستند یا این‌که بنا بر اهداف و انگیزه‌های گوناگون درصدد ایجاد شبهه در بین مردم هستند، به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه از مغالطه استفاده می‌کنند. منظور از مغالطه در یک تبیین ساده و روان، هر واکنشی است که به سوق دادن مخاطب به طرف اشتباه در تشخیص حق منجر گردد. (ر.ک: الجوهری، الصحاح، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۱۴۸). این واکنش غلط‌انداز، ممکن است برخاسته از ماهیت گفتار و نوشتار باشد (مثل استفاده از الفاظ مشترک) یا این‌که برخاسته از اموری خارج از گفتار و نوشتار باشد (مثل توسل به استهزا و عیب‌جویی) که دسته اول را مغالطه ذاتی و دسته دوم را مغالطه عرضی گویند. (ر.ک: نبویان، ۱۳۸۰ و خواص، امیر، درس‌نامه تفکر نقدی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۵-۱۷۷). مصادیق هر یک از اقسام مغالطه، گاه تا صدها نوع نیز شماره شده است که در ادامه، ضمن ذکر فهرست‌وار، برخی از مهم‌ترین انواع مغالطه در روند شبهه‌سازی و شبهه‌افکنی، به مواردی از آن‌ها نیز اشاره می‌کنیم:

بزرگ‌نمایی، کوچک‌نمایی، نقل قول ناقص، تمثیل، توسل به جهل مخاطب، طلب برهان از دیگران به‌جای پاسخ‌دهی، استفاده از کلمات ارزشی، توسل به معنای لغوی، مغالطه از جهت شکل ادای الفاظ، توسل به واژه‌های مبهم، تغییر موضع، مغالطه اشتراک لفظی، استعاره، تشبیه، تشابه، اطلاق و تقیید، عام و خاص، مغالطه ناشی از عربی یا غیرعربی بودن الفاظ، تحریف به حذف، تحریف به اضافه، تحریف معنوی، اخذ علت ناقصه به‌جای علت





تامه، اخذ ارزش تبعی به جای ارزش ذاتی، اخذ ارزش ابزاری به جای ارزش غایی، اخذ معروض به جای عرض، اخذ لازم به جای ملزوم، اخذ بالفعل به جای بالقوه و بالعکس، اخذ مقارن شیئی به جای خود شیئی، عدم توجه به حیثیت‌ها (جنبه‌های مختلف یک چیز)، مصادره به مطلوب، علت دانستن آنچه علت نیست و... از بارزترین مغالطه‌های ذاتی است.

توهین، تکرار، توسل به اصطلاحات، توسل به قدرت، تعبیرهای ناروا، ایجاد بحث انحرافی، تکذیب مخاطب، تظاهر به حقیقت‌طلبی، جلب عواطف، عناوین اجتماعی، توسل به شعر و داستان و قصه، طولانی کردن کلام، خلاصه‌گویی، خشونت در بحث، عیب‌جویی، استهزاء، استفاده از جمله‌هایی مثل این امر محتاج به استدلال نیست، مشهور است، هر بچه دبستانی هم می‌داند، براساس یافته‌های علوم جدید، براساس دستاوردهای کشورهای متمدنی و... از جمله مغالطه‌های عرضی مورد استفاده در شبهه‌سازی است. البته بسیاری از این مغالطه‌ها صرفاً نوشتاری نیست؛ بلکه به صورت بسیار گسترده‌ای در قالب‌های مختلف شبهه‌افکنی، مثل فیلم، نقاشی، کاریکاتور و... نیز بهره گرفته می‌شود.

در ادامه به نمونه‌هایی از مشهورترین روش‌های مغالطه که در مکانیسم شبهه‌سازی استفاده می‌شود اشاره می‌کنیم:

#### الف) انبوه‌سازی ابهام و سؤال پیچ کردن

یکی از روش‌های شبهه‌افکنی، انبوه‌سازی پرسش‌ها و سؤال پیچ کردن است. با وجود این که پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) حتی در سخت‌ترین شرایط، مردم را به پرسیدن، تشویق کرده و اخطار می‌دادند که مردم به خاطر نپرسیدن به «هلاکت» می‌افتند؛ لکن به شدت درباره انبوه‌سازی سؤال و سؤال پیچ کردن، نیز هشدار داده و آن را عامل «هلاکت» انسان‌ها معرفی کرده‌اند. امام رضا (علیه‌السلام) در واکنش به یکی از یاران که سؤال‌های متعددی را طرح کرده بود، فرمودند: «مگر از کثرت سؤال منع نشده‌اید؟ پس چرا اطاعت نمی‌کنید؟ همانا کسانی قبل از شما به خاطر کثرت سؤال به هلاکت رسیدند. خداوند در این زمینه می‌فرماید که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ﴾» (مائده: ۱۰۱) (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۱).

البته چنین راهبردی در بسیاری از سایت‌ها و کتاب‌های گمراه‌کننده نیز به وفور به چشم می‌خورد؛ برای مثال، انبوهی از سؤال‌ها درباره حقوق متفاوت زنان در احکام اسلامی را به صورت یک‌جانبه بیان می‌کنند تا ظالمانه بودن حقوق زنان در اسلام را القا کنند؛ بنابراین،



علت اصلی منع انبوه‌سازی پرسش، شبهه‌سازبودن آن است. شبهه‌سازی براساس راهبرد انبوه‌سازی، ممکن است طی مکانیسم‌های ذیل انجام پذیرد:

۱. انبوه‌سازی پرسش ذهن را قبل از این که به پاسخ برسد، در فضای تاریک پیش‌داوری جهت‌دار، قرار می‌دهد و این امر مانع از رسیدن به حقیقت یا اطمینان و تواضع در قبال استدلال می‌شود.

۲. در انبوه‌سازی پرسش‌ها اگر مخاطب در جواب حتی یکی از سؤال‌ها نیز اقعاع نشود، عدم اقعاع، زمینه تثبیت شبهه شده و به‌صورت ناخودآگاه به موارد دیگر هم سرایت و تعمیم داده می‌شود. امام علی (علیه السلام) درباره این آسیب می‌فرماید: «زمانی که امور مشتبه شود، پایان آن‌ها به اول‌شان سنجیده شود (بحرانی، ۱۳۶۶، ص ۵۹۵)».

۳. انبوه‌سازی پرسش، علاوه بر خستگی روانی پرسش‌گر و پاسخ‌دهنده، زمینه غور و تعمیق در استدلال را کاهش می‌دهد. امام علی (علیه السلام) در روایتی، ضمن سفارش به غور و تعمیق در پرسش و استدلال، سؤال پیچ‌کردن را مانع این امر معرفی کرده و گوشزد می‌کند که حتی عالمان اگر به سؤال پیچ‌کردن مبتلا شوند، به جاهلان شبیه خواهند شد.<sup>[۲۶]</sup>

۴. انبوه‌سازی پرسش، مستلزم انبوه‌سازی پاسخ‌ها نیز خواهد بود. امام علی (علیه السلام) درباره آسیب انبوه‌سازی پاسخ می‌فرماید: «إِذَا ارْتَدَّ حَمَّ الْجَوَابُ خَفِيَ الصَّوَابُ» (مجلسی، بحارالأنوار، ج ۱، ص ۲۲۳) هنگامی که پاسخ‌ها انبوه‌سازی شود، راه صحیح مخفی می‌ماند.»

#### ب) آراسته‌سازی

آراستن بیان باطل با آیات قرآن، روایات، سخن دانشمندان، یافته‌های علمی و... یکی از راهبردهای مرسوم در شبهه‌سازی است که زمینه گمراه‌کردن مردم را ایجاد می‌کند. اصطلاح «زخرف القول» در قرآن<sup>[۲۷]</sup> و روایات، ناظر بر همین راهبرد است. در روایتی منسوب به حضرت مسیح (علیه السلام) آمده است که ایشان فرموده‌اند: «چه‌بسا باطلی که با آیه‌ای از کتاب خدا آراسته گردد؛ همان‌گونه که سکه مسی با طلا ممزوج می‌شود (برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۹)»!

#### ج) برجسته‌سازی نظرهای ضعیف و غیرمشهور

استناد و استدلال به سخنان یا فتاوای ضعیف و غیرمشهور، یکی از روش‌های رایج و اثرگذار در شبهه‌افکنی است. دانشمندسازی یا برجسته‌سازی برخی افراد ضعیف و حتی سفیه و تضعیف دانشمندان حقیقی، از مقدمات توسل به این راهبرد است.

امام باقر (علیه السلام) در حدیث مفصلی می‌فرمایند: «در آخرالزمان مردم از برخی علمای سفیه و سطحی‌نگر تبعیت و تقلید می‌کنند (کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۵)»؛ بنابراین، ظاهرسازی و ریاکاری، تمسک به ظواهر شریعت و عبادات، مثل قرائت قرآن و توسل به لغزش‌های علمی یا عملی علمای حقیقی برای تأیید خویش، از مهم‌ترین راهبردها و عواملی است که زمینه‌ساز تبعیت مردم از این عالم‌نماها می‌شود.

برجسته‌سازی و تکرار، برخورد گزینشی با مسائل جامعه، برجسته‌کردن مسائل کوچک برای به حاشیه راندن مسایل بزرگ، اطلاع‌رسانی ناقص یا غلط، سانسور پنهان و غیرمستقیم اخبار و واقعیتهای جامعه، شایعه‌سازی و دروغ‌پردازی، تحریف دیدگاه‌ها یا عمل‌کردها، استفاده ابزاری از آموزه‌ها، عناوین یا شخصیت‌های موجه و مورد قبول و استناد به آن برای القای شبهه مورد نظر در مخاطب، برجسته‌سازی برخی آموزه‌های فرعی دینی برای زیر سؤال بردن آموزه‌های اصلی و زیربنایی، معرفی برخی نظریات مستند و معتبر برای یک نظریه نادر، طرح برخی نظریه‌ها و تبیین‌های سست درباره یک موضوع و عدم ارائه تبیین‌های قوی در کنار آن، برخورد گزینشی و سوءاستفاده از دیدگاه‌ها و نظریات شخصیت‌ها و چهره‌های با نفوذ و موجه، طرح مبهم و ناقص برخی مباحث و مسائل، ارائه گزارش‌های توصیفی نادرست یا متعدد و مختلف برای ایجاد سردرگمی و تردید، ارائه تحلیل‌ها و تغییرهای غرض‌آلود و جهت‌دار و یک‌سویه یا مبهم و دوپهلو، مستندسازی‌های دروغین و نقل ناقص یا تقطیع‌شده مستندات، خلط عرصه‌های گوناگون بحث و درهم آمیختن استدلال‌های کلامی، فلسفی، فقهی، تفسیری، عرفانی و غیره و استفاده ناروا و ابزاری یا نتیجه‌گیری‌های غیرمنطقی از آن و... از جمله نمونه‌های رایج در عرصه شبهه‌سازی و شبهه‌افکنی است.<sup>[۲۸]</sup>





## پی‌نوشت‌ها

- [۱] «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ «جن و انس را نیافریدم، جز این که مرا عبادت کنند» (ذاریات: ۵۶).
- [۲] «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ»؛ «به‌درستی که انسان‌ها همه در زیان‌اند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام دهند و یک‌دیگر را به حق سفارش کرده به شکیبایی و استقامت توصیه نمایند» (عصر: ۲ و ۳).
- [۳] «وَالشُّبُهَةُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْإِعْجَابِ بِالزَّيْنَةِ وَتَسْوِيلِ النَّفْسِ وَتَأْوِيلِ الْعُجُوبِ وَتَلْبُسِ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ» (بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۲۲).
- [۴] مفاهیم سابژکتیو را به مفاهیم ذهنی نیز تفسیر و ترجمه می‌کنند که به نظر ما چنین ترجمه‌ای صحیح نیست؛ ترجمه مفاهیم غیرقابل مشاهده حسی دقیق‌تر است.  
[۵] [en.wikipedia.org/wiki/Subjective\\_an\\_objective](http://en.wikipedia.org/wiki/Subjective_an_objective).
- [۶] علی (علیه السلام) فرمود: «العلم أصل كل خير»؛ دانش پایه همه خوبی‌هاست» (غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۸).
- [۷] علی (علیه السلام) فرمود: «قيمة كل امرئ ما يعلم؛ قیمت هر کسی به دانش اوست» (تصنيف غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۲).
- [۸] علی (علیه السلام) فرمود: «لطالب العلم عز الدنيا و فوز الآخرة؛ برای آموزنده دانش عزت دنیا و سرفرازی آخرت است» (غررالحکم و دررالکلم، ص ۵۴۶).
- [۹] امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ عَلَيْهِ قُلٌّ وَ مِفْتَاحُهُ الْمَسْأَلَةُ؛ همانا بر علم قفلی است که کلیدش پرسش است» (الکافی، ج ۱، ص ۴۰).
- [۱۰] امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ دَوَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالُ؛ همانا دواى نادانى پرسیدن است» (الکافی، ج ۱، ص ۴۰).
- [۱۱] حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «مِنْ شَقَاءِ الْمَرْءِ أَنْ يُقْسِدَ الشَّكُّ يَقِينَهُ؛ بدبختی مرد این است که شک یقینش را خراب کند» (تصنيف غررالحکم و دررالکلم، ص ۷۱).
- [۱۲] «مَنَاجِجُ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ» (ق: ۲۵).
- [۱۳] امام علی (علیه السلام) فرمود: «الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٍ عَلَى الْفِسْقِ وَالْعُتُوِّ وَالشَّكِّ وَالشُّبُهَةِ» (الخصال، ج ۱، ص ۲۳۲).



- [۱۴] امام علی (علیه السلام) فرمود: «لَا دِينَ لِمُرْتَابٍ» (غررالحکم و دررالکلم، ص ۷۶۷).
- [۱۵] امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسُ، لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ؛ مردم هلاک می‌شوند، چون سؤال نمی‌کنند» (الکافی، ج ۱، ص ۴۰).
- [۱۶] حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «أَهْلَكَ شَيْءٌ الشُّكُّ وَالْارْتِيَابُ؛ هلاک کننده‌ترین چیز شک و بی‌دینی است» (عیون الحکم والمواعظ، ص ۱۲۵).
- [۱۷] رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَفْ لِرَجُلٍ لَّا يَفِرُّ نَفْسَهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ لِأَمْرِ دِينِهِ فَيَتَعَاهَدُهُ وَ سَأَلَ عَنْ دِينِهِ». الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۰.
- [۱۸] امام صادق (علیه السلام) درباره آیه ﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾، فرمود: «هو الشك» (بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۲۸).
- [۱۹] امام علی (علیه السلام) فرمود: «غاية العلم السكينة والحلم؛ نهایت علم آرامش و بردباری است» (غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۷).
- [۲۰] امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرمایند: «لكل ضلّة علة و لكل ناكث شبهة؛ برای هر لغزش علت و برای هر عهدشکنی شبهه است».
- [۲۱] عَنْ أَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، قَالَ: سَأَلَ ابْنُ الْكَوَّاءِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: كَمْ بَيْنَ مَوْضِعِ قَدَمِكَ إِلَى عَرْشِ رَبِّكَ، قَالَ: «تَكَلِّتُكَ أُمَّكَ يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ سَلْ مُتَعَلِّمًا وَ لَا تَسْأَلْ مُتَعَتِّيًا مِنْ مَوْضِعِ قَدَمِي إِلَى مَوْضِعِ عَرْشِ رَبِّي أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ مُخْلِصًا لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».
- [۲۲] در برخی منابع دینی بابی از روایات تحت عنوان وجوب کتمان برخی از معارف دینی که مورد انکار مخاطب قرار گرفته یا مخاطب توان معرفت آن را ندارد، اختصاص داده شده است. برای مشاهده این‌گونه روایات رک: مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۲۷۵، برای نمونه: از رسول خدا نقل شده است: «لَا تُحَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ».
- [۲۳] ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنَ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾؛ «پیش از این، یوسف (علیه السلام) دلایل روشن برای شما آورد ولی شما همچنان در آنچه او برای شما آورده بود، تردید داشتید تا زمانی که از دنیا رفت، گفتید: هرگز خداوند بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد. این‌گونه خداوند هر اسراف‌کارِ تردیدکننده‌ای را گمراه می‌سازد» (غافر: ۳۴).



[۲۴] ﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ﴾؛ «و کسانی که کافرنند، پیوسته از آن به شک اندرند تا ناگهان رستاخیز سوی شان بیاید یا عذاب روز غم انگیز ایشان بیاید» (حج: ۵۵).

[۲۵] ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛ «لوست خدایی که قرآن را بر تو فرستاد. برخی از آن کتاب، آیات محکم است که اصل و مرجع دیگر آیات کتاب خداست و برخی دیگر متشابه است و آنان که در دل هایشان میل به باطل است از پی متشابه رفته تا به تأویل آن در دین، راه شبهه و فتنه گری پدید آرند. در صورتی که تأویل آن را کسی جز خداوند و اهل دانش نداند. گویند ما به همه کتاب گرویدیم که همه از جانب پروردگار ما آمده و به این [دانش] تنها خردمندان، آگاه اند» (آل عمران: ۷).

[۲۶] امام علی (علیه السلام) به کسی که از او درباره مسئله ای می پرسید، فرمود: «سَلْ تَفْقَهَا وَ لَا تَسْأَلْ تَعْتَنَّا فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهُ بِالْعَالِمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَتِّ شَبِيهُ بِالْجَاهِلِ».

[۲۷] ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾؛ «بدین گونه هر پیغمبری را دشمنی نهادیم از دیو نهادان انس و جن که برای فریب، گفتار آراسته به یکدیگر القا می کنند، اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کردند. پس ایشان را چیزهایی که می سازند واگذار» (انعام: ۱۱۲).

[۲۸] ر.ک: [www.canoon.org/porseman/shobhe/](http://www.canoon.org/porseman/shobhe/)

## منابع

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، *الخصال*، قم: جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۳۶۲ ش.
۱۰. لبثی واسطی، علی بن محمد، *عیون الحکم والمواعظ*، قم: دار الحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
۱۱. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۱۲. الجوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، تهران: انتشارات امیری، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۴.
۱۳. نبویان، سید محمود، *سروش مغالطات*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.
۱۴. خواص، امیر، *درس نامه تفکر نقدی*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.
۲. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، *اختیار مصباح السالکین*، مشهد: نشر بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، قم: دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ق.
۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.
۵. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، *غرر الحکم و درر الکلم (مجموعه من کلمات و حکم الإمام علی علیه السلام)*، قم: دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۶. شریف رضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، ترجمه صبحی صالح، قم: هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۷. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ش.
۸. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی*، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.





## بازخوانی انتقادی اساسنامه عرفان کیهانی (حلقه)

وحیدرضا ملکی\*

کارشناس ارشد مرکز تخصصی فرق و مذاهب اسلامی حوزه علمیه قم

### چکیده

بازگشت دوباره بشر قرن بیست و یکم به معنویت، زمینه پیدایش معنویت‌های نوپدید(کاذب) را به دنبال داشته است که عرفان کیهانی(حلقه) در کشور ما به عنوان یکی از مطرح‌ترین آنها معرفی می‌شود؛ لذا در این نوشتار برآنیم که مباحث و اصول این جریان معنوی را که از سوی آقای محمدعلی طاهری در کتاب «عرفان کیهانی(حلقه)» به عنوان اساس‌نامه این جریان، بیان گردیده است، در حوزه نظری و عملی با رویکرد تحلیل عقلی و مقایسه با عرفان اصیل اسلامی ارزیابی و سنجش بیطرفانه کنیم تا به شناختی صحیح و دقیق از مبانی آن دست یافته، ارزش و جایگاه آن را دریابیم.

**کلید واژگان:** معنویت‌های نوپدید(کاذب)، عرفان اسلامی، عرفان کیهانی(حلقه)، طاهری، شعور کیهانی.

## مقدمه

رسیدن به آرامش و احساس رضایتمندی در زندگی دغدغه همیشگی انسان بوده است که در جهت به دست آوردن آن لحظه‌ای آرام نگرفته و با آزمون و خطا سعی در یافتن گمگشته خود داشته است، در طی این طریق، همیشه با یک‌جانبه‌نگری به خود و توجه به نیمه مادی خود و پاسخ به احتیاجاتش سعی در برآوردن این نیاز دیرینه‌اش داشته، اما هربار بر ناآرامی و نارضایتی‌اش افزوده شده است.

زندگی مدرن امروزی همراه با انواع و اقسام وسایل آسایش و سرعت‌بخش در رسیدن به خواسته‌های مادی، این عطش دیرینه را بیشتر و بیشتر و او را ناگزیر کرده است که به نیمه مهم و فراموش‌شده دیگرش که بُعد روحانی و الهی اوست، نیز توجه پیدا کند.<sup>[۱]</sup>

در چنین شرایطی است که بشر قرن بیست‌ویکم در سبب سلامت خود جای معنویت را خالی می‌بیند و می‌کوشد آن را فراهم آورد (مردی و عزیزی، ۱۳۸۹، ص ۱۳-۱۶)؛ به همین سبب به یک‌باره مشاهده می‌شود اتفاقی که در بُعد مادی زندگی انسان‌ها در پی انقلاب صنعتی شکل گرفت و هرروز سبک‌ها، ابزار و وسایل جدیدی ابداع و به او عرضه کرد، در عرصه معنویت نیز نسخه‌های معنوی جدیدی، یکی پس از دیگری، به زندگی ایمانی انسان‌ها وارد ساخت. عرفان کیهانی (حلقه) که در دهه هفتاد شمسی، محمدعلی طاهری رسماً آن را در کشور ما اعلام موجودیت کرد یکی از این معنویت‌های نوپدید است.

اگرچه محمدعلی طاهری نخست با مباحث فرادرمانی، سایمتولوژی و طب مکمل شناخته شد، اما پس از چندی با چاپ کتابی با عنوان «عرفان کیهانی (حلقه)» وارد فضای معنوی و دینی شد و یافته‌های خود را به‌عنوان نوعی سیروسلوک عرفانی معرفی نمود که بازتاب‌های متفاوتی به دنبال داشت.

کتاب «عرفان کیهانی (حلقه)» اصلی‌ترین کتاب و مرجع برای این عرفان است؛ چراکه مبانی و اصول اساسی این علم در این کتاب مطرح شده است، به گونه‌ای که در آثار و کتاب‌های بعدی به اصول این کتاب ارجاع و استناد داده شده است؛ لذا در این نوشتار برآنیم مباحث و اصول این کتاب را با رویکرد تحلیل عقلی و مقایسه با عرفان اصیل اسلامی ارزیابی کنیم و بیطرفانه بسنجیم تا به شناختی صحیح و دقیق از نظریات ایشان دست یافته، ارزش و جایگاه دیدگاه‌های ایشان را دریابیم.



این کتاب در دو بخش تنظیم شده است: بخش عمومی اساسنامه (شامل ۴۵ اصل) و بخش اختصاصی اساسنامه (شامل ۳۸ اصل) که با توجه به مطالبی که در اصل دوازدهم از بخش عمومی<sup>[۲]</sup> و عبارت ابتدایی بخش اختصاصی اساسنامه<sup>[۳]</sup> آمده است، معلوم می‌شود که پذیرفتن بخش عمومی اساسنامه ضروری است؛ اما اصول مطرح در بخش اختصاصی اختیاری و صرفاً پیشنهاد است؛ لذا در این مقاله می‌کوشیم به بخش عمومی اساسنامه بپردازیم.

## ۱. رویکرد نظری عرفان کیهانی

بخش عمومی با این آیه از قرآن کریم آغاز می‌شود: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳).

بی‌شک، نگارنده از انتخاب این آیه مقصودی داشته است؛ از این رو، لازم است به مفاد آن توجه شود تا مقصود وی نیز روشن شود. با مراجعه به تفاسیر مختلف درمی‌یابیم آیه مزبور به رابط و واسطه‌ای اشاره دارد که عبد و رب را به هم وصل می‌کند، و آسمان را به زمین مرتبط می‌سازد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۵۷۲)، حال این سؤال مطرح می‌شود که این رابط و ریسمان چیست که همهٔ انسان‌ها را دعوت به چنگ‌زدن به آن می‌کند و از پرداختن و توجه به غیر آن، که مایهٔ تفرقه و جدایی می‌شود، پرهیز می‌دهد؟ با مراجعه به روایات و تفاسیر ذیل آن<sup>[۴]</sup> روشن می‌شود که منظور از ریسمان الهی، هرگونه وسیلهٔ ارتباط با ذات پاک خداوند است، خواه این وسیله، اسلام باشد، یا قرآن، یا پیامبر و اهل بیت او، و به عبارت دیگر، تمام آنچه گفته شد، در مفهوم وسیع «ارتباط با خدا» که از معنای «بِحَبْلِ اللَّهِ» استفاده می‌شود، جمع است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۰۵).

با توجه به مطالب ذکرشده، می‌توان نتیجه گرفت که آقای طاهری، برنامهٔ عرفانی خود را مستمسکی مطمئن و به‌دور از هرگونه خطا و اشتباهی برای رسیدن به قرب الهی می‌داند؛ این ادعای بس بزرگ، نیازمند دلیل روشن است که علی‌القاعده در اصول و مطالب بعدی باید به آن پرداخته شده باشد!

## تعریف عرفان کیهانی

مُبدع و مؤسس عرفان حلقه آن را چنین تعریف می‌کند: «عرفان کیهانی (حلقه) نوعی سیروسلوک عرفانی است که مباحث عرفانی را مورد بررسی نظری و عملی قرار می‌دهد؛ و





از آنجاکه انسان شمول است، همهٔ انسان‌ها، صرف‌نظر از نژاد، ملیت، دین، مذهب و عقاید شخصی، می‌توانند جنبهٔ نظری آن را پذیرفته و جنبهٔ عملی آن را مورد تجربه و استفاده قرار دهند.» (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۴)

در خصوص این عبارت نکاتی درخور توجه است:

نخست، اینکه تعریف ارائه‌شده، صرف‌نظر از نداشتن شرایط یک تعریف مناسب مبنی‌بر روشن‌تر (اجلی) بودن مُعرّف از مُعرّف و دوری نبودن، اضطراب مفهومی و اختلاف تعبیر دارد؛ چراکه ایشان نخست آن را نوعی سیروسلوک عملی تعریف کرده، سپس یک روش نظری - تحلیلی در حوزهٔ عرفان یا به عبارت بهتر «فلسفه عرفان» معرفی می‌کنند که قصد بررسی مباحث نظری و عملی عرفان را دارد.

نکتهٔ دیگر تعارض آن با مطالب ذکرشده در مقدمهٔ کتاب است؛ چراکه آقای طاهری در مقدمه، عرفانش را<sup>[۵]</sup> عرفانی ایرانی - اسلامی معرفی می‌کند که نه تنها به این مسئله با ذکر آیه‌ای از قرآن (آل عمران: ۱۰۳) و ابیاتی از سعدی<sup>[۶]</sup> در شروع مباحث (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۴) توجه می‌دهند، بلکه در سراسر این کتاب با استناد به آیات و اشعار و اصطلاحات عارفان مسلمان ایرانی، درصدد القاء این مطلب (پیوند اسلامیت و ایرانیت) می‌باشند. حال چطور فراملی، مذهبی، دینی و نژادی بودن این عرفان با ایرانی - اسلامی بودنش، جمع‌پذیر است. دوم، این عرفان را پلورالیستی (نظری و عملی) معرفی می‌کند، چراکه این عرفان با هر دین و مذهب و آیین و مرام و مسلکی چه الهی و چه غیرالهی سازگاری دارد و حال اینکه ادیان و مذاهب مختلف در بعد نظری و عملی با یکدیگر تعارضات جدی و تناقضاتی جمع‌ناپذیر دارند.

#### هدف عرفان کیهانی

در اولین اصل بخش عمومی اساسنامه، هدف این عرفان چنین بیان می‌شود: «هدف از این شاخهٔ عرفانی، کمک به انسان در راه رسیدن به کمال و تعالی است؛ حرکتی از عالم کثرت به عالم وحدت. در این راستا، همهٔ تلاش‌ها برای نزدیکی انسان‌ها به یکدیگر صورت گرفته، از هرعاملی که باعث جدایی انسان‌ها و ایجاد تفرقه بین آن‌ها می‌شود، اجتناب به عمل می‌آید.» (همان) با توضیحاتی نیز که در اصل دوم و سوم<sup>[۷]</sup> از وحدت و کثرت صورت می‌گیرد، هدف نهایی عرفان حلقه رسیدن به وحدت عالم انسانی معرفی می‌شود،

در صورتی که عرفان اسلامی یگانه‌هدفش رسیدن به توحید ناب الهی است. (یزدان‌پناه، ۱۳۹۱، ص ۷۳). بنابراین، فاصله اهداف از ممکن تا واجب، از مخلوق تا خالق، از زمین تا آسمان است و این مسئله باعث می‌شود که عرفان کیهانی، عرفانی انسان‌محور و مادی باشد، برخلاف عرفان اسلامی که خدا محور و الهی است.

#### موضوع عرفان کیهانی

آقای طاهری، پس از تعریف عرفان کیهانی و بیان غایت و هدف آن، در اصل چهارم موضوع، آن را چنین معرفی می‌کند: «همه انسان‌ها می‌توانند در هوشمندی و شعور حاکم بر جهان هستی به توافق و اشتراک نظر رسیده، پس از آزمایش و اثبات آن، به صاحب این هوشمندی که خداوند می‌باشد، برسند؛ تا این موضوع، نقطه مشترک فکری بین انسان‌ها شده و قدرت و تحکیم پیدا نماید. بنابراین، عامل مشترک فکری بین همه انسان‌ها و یا به عبارت دیگر، زیربنای فکری همه انسان‌ها، شعور حاکم بر جهان هستی و یا شعور الهی است. در این تفکر و بینش، این عامل مشترک، «شبکه شعور کیهانی» نامیده می‌شود (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۵۴).

نکاتی که درخصوص این اصل قابل تأمل است اینکه موضوع عرفان (نظری) اسلامی «وجود حق سبحانه» (قونوی، ۱۳۷۴، ص ۶)، «ذات حق تعالی، صفات و افعال او» (آملی، ۱۳۶۷، ص ۴۷۹)، «وجود مطلق لا بشرط مقسمی» (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۱) است که از طریق شهود و دریافت حضوری حاصل می‌شود (یزدان‌پناه، ۱۳۹۱، ص ۷۳)، اما موضوع عرفان کیهانی «هوشمندی و شعور حاکم بر جهان هستی» یعنی «شبکه شعور کیهانی» است که از طریق آزمایش وجودش اثبات می‌شود و به دنبال آن، از طریق استدلال پی به وجود خداوند برده می‌شود. بنابراین، عرفان کیهانی از نظر موضوع و روش با عرفان اسلامی متفاوت است.

#### مسائل عرفان کیهانی

از آنجا که موضوع عرفان اسلامی «حق تعالی» است، به تبع آن مسائل این علم بر این محور شکل خواهد گرفت. مهم‌ترین مسائل این علم، بحث از حق است، نه از حیثیت ذات، بلکه از جهت ارتباط او با کثرات و این به معنای بحث از کیفیت ظهور و صدور خلق از حق و چگونگی بازگشت و رجوع آن‌ها به اوست (جوادی آملی، ۱۳۶۷، ص ۲۲۷؛ فناری، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۴).





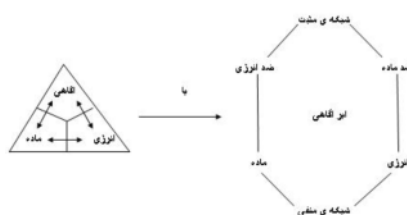
اما مسائل عرفان کیهانی حول محور شعور کیهانی و چگونگی ارتباط با آن در جهت ایجاد وحدت در عالم انسانی و اجتناب از کثرت، تفرقه و خودخواهی شکل می‌گیرد (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۵۴).

بنابراین، آنچه در عرفان اسلامی (کیفیت ظهور و صدور خلق از حق) از مسائل است، در عرفان کیهانی موضوع این علم خوانده می‌شود.

### هستی‌شناسی عرفان کیهانی

از اصل پنجم تا اصل یازدهم سعی می‌شود که به مسائل این عرفان، یعنی «مباحث هستی‌شناسانه» پرداخته شود:  
در اصل پنجم آمده است:

«جهان هستی از حرکت آفریده شده است؛ از این‌رو، جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت بوده و چون هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است؛ در نتیجه، جهان هستی نیز مجازی است و چون هر حرکتی نیاز به محرک و عامل جهت‌دهنده دارد، لذا این عامل حاکم بر جهان هستی، آگاهی و یا هوشمندی حاکم بر جهان هستی می‌باشد که آن را «شبکه شعور کیهانی» می‌نامیم. بنابراین، جهان هستی وجود خارجی ندارد و تصویری مجازی از حقیقت دیگری بوده و در اصل از آگاهی آفریده شده است و اجزای آن مطابق شکل زیر می‌باشد.



نظر به اینکه هوشمندی حاکم بر جهان هستی، می‌بایستی خود از جایی ایجاد شده و در اختیار منبعی باشد، این منبع را صاحب این هوشمندی دانسته، «خدا» می‌نامیم. (همان، ص ۵)  
اما نکاتی که باید در مورد این اصل کانون توجه قرار گیرد، عبارت‌اند از:

## جهان مادی

الف) منظور از جهان هستی چیست؟ عالم ماده یا اعم از آن؟ با توجه به دلایل ذیل روشن می‌شود که مقصود ایشان از جهان هستی، عالم ماده است.

نخستین دلیل این عبارت است که «جهان هستی از حرکت آفریده شده است»؛ اگر منظور از آن حرکت فلسفی، یعنی اعم از حرکت فیزیکی باشد، چیزی که این حرکت را قبول می‌کند نه می‌تواند قوه محض و فاقد هرنوع فعلیتی باشد و نه می‌تواند فعلیت محض و فاقد هرنوع قوه‌ای باشد، بلکه باید امری مرکب از حیثیت بالفعل و حیثیت بالقوه باشد. یگانه‌موجودی که مرکب از دو حیثیت بالفعل و حیثیت بالقوه است، «جسم» است؛ بنابراین، «مجردات» یعنی ذات واجب‌تعالی و عقول مجرده، متحرک نیستند؛ چون «بالفعل من کل جهة» هستند. هیولای اولی هم نمی‌تواند موضوع مستقل حرکت باشد؛ چون «بالقوة من کل جهة» است. همچنین صورت جسمیه یا صورت نوعیه مجزای از هیولی و ماده نیز متحرک نیستند؛ پس، چه چیز متحرک است؟ آن چیزی که مرکب از ماده و صورت، از «مابالقوه» و «مابالفعل»<sup>[۸]</sup>، که نامش جسم است. (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱۱، ص ۲۲۹ و ج ۴، ص ۱۷۳) و اگر منظور حرکت فیزیکی باشد، مسئله مادی‌بودن جهان هستی از فرض فلسفی آن، روشن‌تر می‌باشد. با توجه به تحلیل‌هایی که ایشان از جهان هستی ارائه می‌دهند، مشخص می‌شود که منظور ایشان همان حرکت فیزیکی است؛ چراکه محرک و عامل حاکم بر «جهان هستی» را «شبكة شعور کیهانی» می‌داند. همان‌طور که می‌دانیم، «کیهان» در لغت به عالم مادی اطلاق می‌شود<sup>[۸]</sup> و از طرفی کیهان‌شناسی یکی از زیرشاخه‌های علم فیزیک است؛ بنابراین، آن عامل آگاه و هوشمند، حاکم بر کیهان و عالم ماده می‌باشد که این شکل نیز آن را تأیید می‌کند:



دلیل دیگر، مطلبی است که در اصل دهم به آن می‌پردازند: «جهان هستی فاقد شکل و منظره ثابت بوده، هر ناظری آن را بسته به سرعت حرکتش در فضا و فرکانس چشمش، به شکلی می‌بیند. اگر ناظر وجود نداشته باشد، جهان هستی نیز وجود نخواهد داشت. هر چشمی (انسان، حیوان...) به گونه‌ای طراحی گردیده که جهان هستی را به شکل خاصی برای





صاحب آن متجلی سازد و چشم است که تصویر مجازی ناشی از حرکت ذرات را به ناظر گزارش می‌دهد. اگر فرکانس چشمی بی‌نهایت باشد، چیزی را در جهان هستی مشاهده نخواهد کرد.» همان‌طور که می‌بینید تمام مطلب خصوصاً کلماتی که ذیل آنها خط کشیده‌ایم صراحتاً مادی بودن جهان هستی را می‌رساند.

اضافه کنید به این مطلب مباحث تفصیلی‌ای را که ایشان در کتاب «انسان از منظری دیگر» در تبیین مجازی بودن جهان هستی می‌آورند که کاملاً ناظر به فیزیک «کوانتوم» بوده و در آنجا به مادی بودن جهان هستی مد نظرشان تصریح می‌کنند. (طاهری، ۱۳۸۷، ص ۱۵) و بهترین دلیل این است که اصل پنجم در کتاب «عرفان کیهانی (حلقه)» را در کتاب «انسان از منظری دیگر» این‌گونه می‌آورد: «اصل: جهان هستی مادی از حرکت آفریده شده است؛ از این‌رو، جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت بوده و چون هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است، در نتیجه، جهان هستی مادی نیز مجازی است. هر حرکتی نیز نیاز به محرک و عامل جهت‌دهنده دارد. این عامل، آگاهی و یا هوشمندی حاکم بر جهان هستی است که آن را «شبکه شعور کیهانی» می‌نامیم». (همان، ص ۲۱ و ۲۲) همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، وی صراحتاً جهان هستی را تماماً مادی معرفی می‌کند. با توجه به روشن شدن مسئله از ذکر ادله متعدد دیگر خودداری می‌کنیم. البته ایشان در اصل نهم<sup>[۹]</sup> جهان هستی را با عباراتی مبهم، به گونه‌ای تبیین می‌کند که می‌توان آن را فراتر از عالم مادی نیز تفسیر کرد، اما تصریحات و ادله قبلی اجازه چنین برداشت و تفسیری را نمی‌دهد.

### جهان مجازی

ب) منظور از مجازی بودن چیست؟ آیا به معنای تصور ذهنی، خیال و نبود است؟ یا به معنای مجاز نسبی، شدت و ضعف وجودی، بود و نمود، حقیقت و تجلی؟ از توضیحات و استدلال‌های تفصیلی طاهری در کتاب «انسان از منظری دیگر»<sup>[۱۰]</sup> مجازی بودن جهان هستی بر می‌آید که مقصود نگارنده محترم از مجازی بودن، تصور و خیال ذهنی، خطای ذهن و عدم وجود خارجی است. نکته بعد ناسازگاری این اصل با اصل ششم است که شعور کیهانی را نیز مجازی معرفی می‌کند:

|              |   |             |   |             |   |                  |   |       |
|--------------|---|-------------|---|-------------|---|------------------|---|-------|
| تجلّیات الهی | = | الله        | = | شعور کیهانی | = | من               | = | حقیقت |
| تجلّیات الهی |   | شعور کیهانی |   | جهان هستی   |   | تصویر من در آینه |   | مجاز  |



چراکه در اصل پنجم، ایشان هر چیزی را که حرکت داشته باشد، مجازی و فاقد حقیقت می‌داند و شعور کیهانی را حقیقی و در نتیجه فاقد حرکت. اما در اصل ششم، شعور کیهانی را مجازی می‌دانند که نتیجه قهری آن، بنابر استدلال‌های قبلی حرکت‌مند بودن آن می‌شود که این یعنی تناقض (شعور کیهانی هم حرکت دارد و هم حرکت ندارد). با مسامحه، حداقل ایرادی که به این مطالب وارد می‌شود ابهام در تعابیر است؛ چراکه بالاخره معلوم نشد مجاز مدّ نظر ایشان، مجاز حقیقی، یعنی وجود خارجی نداشتن است یا مجاز نسبی. اشکال دیگر این است که در تمامی تحلیل‌ها و بیانات، به دو عنصر حرکت (جهان هستی) و محرّک (شعور کیهانی) توجه شده است، اما غافل از اینکه عنصر سوم دیگری به نام متحرّک نیز مطرح است؛ بنابراین، باید واقعیت و حقیقتی وجود داشته باشد تا با به حرکت در آمدنش به واسطه محرّک، جلوه‌هایی را از خود به جا بگذارد؛ پس، جهان هستی تماماً مجازی نیست، بلکه باید وجود خارجی و حقیقتی عینی نیز داشته باشد. تعارض دیگر آن با مطالب اصل دهم است: «جهان هستی فاقد شکل و منظره ثابت بوده، هرناظری آن را بسته به سرعت حرکتش در فضا و فرکانس چشمش به شکلی می‌بیند. اگر ناظر وجود نداشته باشد، جهان هستی نیز وجود نخواهد داشت. هر چشمی (انسان، حیوان...) به گونه‌ای طراحی گردیده که جهان هستی را به شکل خاصی برای صاحب آن متجلی سازد و چشم است که تصویر مجازی ناشی از حرکت ذرات را به ناظر گزارش می‌دهد. اگر فرکانس چشمی بی‌نهایت باشد، چیزی را در جهان هستی مشاهده نخواهد کرد.» چراکه:

اولاً: اگر جهان هستی وجود یا عدم وجودش وابسته به ناظر و ذهن اوست (ایدئالیسم یا ذهن‌گرایی) (مطهری، ج ۳، ص ۳۷)، بنابراین جهان هستی واقعیت بیرونی و خارجی نیز ندارد که از حرکت آفریده شده باشد، پس اینکه گفتند جهان هستی از حرکت آفریده شده است، چه معنایی خواهد داشت و شعور کیهانی به عنوان عامل ایجادیه چه نقشی دارد؟

ثانیاً: ایشان در این اصل، وجود ذراتی را می‌پذیرد که تصاویر مجازی ناشی از حرکت آنهاست، پس اجمالاً حقیقتی در جهان هستی وجود دارد که از حرکت آفریده نشده است. حال این سؤال مطرح می‌شود که عامل ایجادیه این‌ها چیست؟ شعور کیهانی که نمی‌تواند باشد؛ چراکه این شعور طبق نظر ایشان فقط نقش محرّک و جهت‌دهی دارد.

ثالثاً: طبق نظر ایشان، همه چیز در جهان، از جمله انسان، مجازی است، پس چطور در جهان مجاز اندر مجاز، ایشان این مسائل را به عنوان حقایق مسلّم (نه واقعیتی خیالی) بیان می‌کنند (نظریه پارادوکسیکال).



### شعور کیهانی

ج) منظور از شبکه شعور کیهانی چیست؟ و چه دلیلی بر آن وجود دارد؟ سؤال از چیستی «شبکه شعور کیهانی» در این عرفان، سؤالی بی پاسخ است؛ چراکه تعابیر به کار برده شده درباره این حقیقت ادعایی، چنان مختلف و متفاوت است که شناخت و تصویر روشنی از آن به مخاطب ارائه نمی شود. به تعابیر ایشان بنگرید:

آگاهی و هوشمندی حاکم بر جهان هستی (طاهری، ۱۳۸۸، اصل ۵، ص ۵)، شعور و آگاهی خداوند (همان، اصل ۶، ص ۱۰)، شعور کیهانی (همان، اصل ۲۰، ص ۷ و اصل ۴۷ و ۴۸، ص ۹)، شبکه شعور کیهانی (همان، اصل ۴، ص ۴ و اصل ۵، ص ۵ و اصل ۱۸، ص ۷ و...)، روح القدس (همان، اصل ۲۱ و ۲۴، ص ۷)، جبرئیل (همان، اصل ۲۴، ص ۷)، یدالله (همان، ص ۷، اصل ۲۴ و بخش اختصاصی اصل ۵، ص ۱۰)، میل درونی هر ذره (طاهری، ۱۳۸۷، ص ۳۹)، شبکه مثبت (همان، ص ۱۰)، رحمت عام الهی (همان، ص ۱۰ و ۱۱ و ۱۲)، روح الامین (همان، ص ۸)، نیرو و قدرت الهی که با نام «قائم» و «دائم» در عالم جاری است (همان، ص ۵)، شبکه شعور الهی (طاهری، ۱۳۸۸، پیشگفتار، ص ۳).

جالب اینجاست که ایشان در اصل بیست و هفتم می گوید: «هیچکس حق معرفی این اتصال را با نام دیگری غیر از شبکه شعور کیهانی یا شعور الهی نداشته، این کار فریب دیگران محسوب شده و باعث سوق آنها به سمت غیر از خدا (اصل اجتناب از من دون الله) و انحراف همگان خواهد شد.» (همان، مقدمه، ص ۸) سؤال دیگری که بر فرض قبول استدلال های ایشان مطرح می شود، این است که به چه دلیل می گوید عامل ایجاد جهان «شبکه شعور کیهانی» است؟ و از کجا معلوم که تنها عامل بوده و عوامل دیگری دخالت ندارند؟ ایشان هیچ گونه دلیل تجربی، عقلی، نقلی یا شهودی روشنی بر این مطالب اقامه نکرده اند و تقریباً ادعایی بدون دلیل است.

البته در اصل سیزدهم و چهاردهم، گفته های ایشان ملهم ادعای شهود است: «عرفان کیهانی (حلقه) از دوبرخش نظری و عملی تشکیل می گردد که بخش نظری، بر روی پله عقل و بخش عملی بر روی پله عشق قرار دارد که در این بخش از هیچ گونه ابزاری استفاده نمی نماید.» (همان، اصل ۱۳، ص ۶) «عرفان عملی، عبارت از شناخت حقیقت جهان هستی از راه کشف و شهود است؛ به عبارت دیگر، دنیایی است، بدون ابزارهای عقلانی، و ادراکات آن باید از ارتباط و اتصال با ماورا و کسب آگاهی حاصل شود.» (همان، اصل ۱۴، ص ۶)



همچنین، این مطلب در «کتاب انسان از منظری دیگر» چنین آمده است: «فرادرمانی، نوعی درمان مکمل است، که ماهیتی کاملاً عرفانی دارد و شاخه‌ای از «عرفان کیهانی (حلقه)» به‌شمار می‌آید. این رشته با قدمتی سی‌ساله، بنابر ادراکات شهودی استوار بوده، توسط نگارنده (محمدعلی طاهری) بنیان‌گذاری شده و اصول آن با عرفان ایران به‌طور کامل منطبق است.» (طاهری، ۱۳۸۷، ص ۵۸) ولی با درنظر گرفتن این عبارت از ایشان که «هوشمندی نه قابل سنجش است و نه قابل رؤیت، بنابراین ما فقط می‌توانیم اثرات آن را در بدن متوجه شده و گزارش دهیم. فرد درحالت اتصال، فقط شاهد و ناظر بوده تا مشاهده کند که هوشمندی بر روی وجود او چه کاری انجام می‌دهد» (همان، ص ۶۲) مشخص می‌شود که درخصوص تکنیک فرادرمانی و آثاری که در بدن ایجاد می‌شود (دیدن رنگ‌ها، نورها، احساس حرکت و فعالیت نوعی انرژی در بدن و همچنین از طریق گرم‌شدن، دردگرفتن، تیرکشیدن، ضربان زدن، تشنج و غیره (همان، ص ۵۸) ادعای شهود می‌شود، نه عنصر اصلی که «هوشمندی حاکم» یا «شعور کیهانی» است.

#### میزان صحت

یکی از بحث‌های مهم هر علمی که از روش معرفتی خاصی برای شناخت حقایق خارجی سود می‌جوید، ملاک‌های لازم برای ارزیابی ادعاهای مطرح‌شده براساس آن روش و میزان قابل اعتمادبودن آن در دستیابی به دانشی مطابق با واقع است. بر فرض قبول ادعای شهود آقای محمدعلی طاهری، چه میزانی برای صحت این کشف و شهود وجود دارد؟ همان‌طور که می‌دانید در عرفان اسلامی سه‌میزان برای علم عرفان وجود دارد:

۱. میزان عام یا شریعت؛<sup>[۱۱]</sup>

۲. میزان خاص مبتنی بر تجربه‌های استاد و پیر سلوک و (البته باید خاطرنشان کرد، آنچه استاد در اختیار شاگرد قرار می‌دهد نیز برگرفته از شریعت است و بی‌ارتباط با آن نیست؛ ازاین‌رو، این میزان نیز به‌نوعی بر میزان نخست استوار است.)

این دو میزان مورد اتفاق همه محققان عرفان است؛

۳. عقل، که تنها در منابع متأخر عرفانی آمده است (یزدان پناه، ۱۳۹۱، ص ۷۹).

اما با توجه به مبانی این عرفان، شریعت نمی‌تواند به‌عنوان ملاک مورد استفاده شود، به‌دلیل اینکه دین و مذهب اصلاً در این عرفان نقش و دخالتی ندارد،<sup>[۱۲]</sup> تجربه‌های استادان و پیران سالک دیگر، نیز اعتباری ندارد؛ چراکه این شهود اختصاصی آقای طاهری بوده و



سابقه قبلی ندارد (طاهری، ۱۳۸۷، ص ۵۸) و هرگونه شهودی دیگر، به جز از مشاهدات عرفانی ایشان فریب است<sup>[۱۳]</sup> و این مشاهدات هم فقط از طریق ایشان برای دیگران امکان پذیر می شود (طاهری، ۱۳۸۸، اصل ۱۸ و ۱۹، ص ۷). عقل نیز به دلیل دو شرط مهم و کلیدی «شاهد و نظاره گر بودن» (همان، اصل ۲۳، ص ۷ و اصل ۳۴ و ۳۵، ص ۸) صرف، در این عرفان، نقشی روشن و مشخص در بُعد نظری این عرفان ندارد و جز نامی شعارگونه از آن، چیزی به چشم نمی خورد. در نتیجه، محوری ترین عنصر این عرفان، مدعایی بدون دلیل روشن است.

### گستره جهان هستی

در اصل هشتم آمده است: «تصویر محدودیت برای خداوند محال است و وجود او نامحدود می باشد؛ بنابراین، تجلیات او نیز باید نامحدود باشد؛ در نتیجه، جهان هستی نامحدود است.»

شکل قیاس برهانی این اصل چنین می شود: خدا نامحدود است (صغری) هر چیزی که نامحدود باشد، تجلی و تصویرش نامحدود است (کبری) پس تجلی خدا نامحدود است، جهان هستی تجلی خداست، پس جهان نامحدود می باشد.

همان طور که ملاحظه می شود، حدیو سطر در صغری «نامحدودیت وجودی» است، اما در کبری حد وسط «نامحدودیت عددی»<sup>[۱۴]</sup> است، بنابراین، حدیو سطر عیناً تکرار نشده است، لذا این قیاس از نظر منطقی باطل و غیر ممتنع است.

### مهم ترین اصل معرفتی

در اصل دوازدهم، ایشان در صدد تبیین جایگاه والای شعور کیهانی در منظومه معرفتی و عقیدتی ارائه شده خود است و با یک تقسیم بندی جدید و ابداعی، مهم ترین اصل اعتقادی را باور به شعور کیهانی و کارکرد آن معرفی می کند:

«اعتقادات افراد به دو بخش زیربنا و روبنا تقسیم می شود: زیربنا، بخش اشتراک فکری همه انسان ها بوده، همان گونه که در بخش نظری و عملی عرفان کیهانی (حلقه) به اثبات می رسد، شعور الهی یا هوشمندی حاکم بر جهان هستی است، که در این شاخه عرفانی مورد بهره برداری قرار می گیرد. روبنای فکری نیز شامل دستورالعمل های ادیان و مذاهب و تعاریف



و راه‌های مختلف رسیدن انسان به تعالی است، که آن نیز خود می‌تواند به دو بخش اشتراکی و اختصاصی تقسیم شود. در عرفان کیهانی (حلقه)، زیربنای فکری انسان مورد بررسی اصلی قرار گرفته، درمورد روبنای فکری اشتراکی، تعاریفی پیشنهاد می‌نماید و با بخش اختصاصی روبنای فکری انسان‌ها که شامل اعتقادات و مراسم و مناسک مختلف است، برخورد و مداخله‌ای ندارد. درواقع، عرفان کیهانی (حلقه)، شعور الهی را به‌طور نظری و عملی ثابت نموده، ازاین طریق، وجود صاحب این هوشمندی، یعنی خداوند را به‌اثبات می‌رساند و درواقع این عرفان، منجر به خداشناسی عملی می‌گردد.» (همان، اصل ۱۲، ص ۶) اولین چیزی که در این اصل نیز خودنمایی می‌کند، استفاده از ادبیاتی مبهم است؛ چراکه مشخص نیست، منظور ایشان از زیربنا و روبنا چیست؟ آیا منظور از زیربنا اصول اعتقادی و جهان بینی است و منظور از روبنا ایدئولوژی یا همان برنامه‌ها و دستورالعمل‌های مبتنی بر جهان بینی و اصول بنیادین است؟ که اگر این‌گونه باشد، پس چرا اعتقادات را به دو بخش زیربنا و روبنا تقسیم کرده‌اند؟ و چرا اعتقادات دینی و مذهبی را روبنا می‌خوانند؟ از آنجاکه هر بنایی لزوماً از یک‌ساختار بنیادی و زیرین و یک‌ساختار و سازه رویین تشکیل می‌شود و تناسب بین آن دو امری ضروری است؛ در بنای عرفان حلقه فقط زیربنا اهمیت دارد و توجه به آن ضروری دانسته می‌شود؛ اما روبنا امری غیرضرور و بی‌اهمیت معرفی شده، در حد پیشنهاد می‌باشد؟ یعنی در بنای عرفان کیهانی هر روبنایی، ولو اینکه تناسبی نداشته باشد و با زیربنا در تضاد و تناقض باشد، استفاده خواهد شد! به بیان دیگر، یک‌انسانی که اعتقاد و باوری به خدا ندارد یا به شرک معتقد است و یا... می‌تواند به شعور کیهانی که بنابر نظر آقای طاهری به خداشناسی می‌انجامد، هم‌زمان اعتقاد و باور داشته باشد. (همان، ص ۴ و اصل ۳۶، ص ۸) نکته دیگر اینکه، چرا شعور کیهانی تنها عامل مشترک فکری انسان‌هاست؛ آیا نقطه اشتراک دیگری بین انسان‌ها وجود ندارد؟ آیا ادیان و مذاهب مختلف خصوصاً آیین‌های الهی و به‌ویژه اسلام که از نظر ایشان اموری روبنایی هستند، به عامل یا عوامل وحدت‌بخش توجه نداشته‌اند؟ و از این نظر کاستی دارند؟ بنابر نظر ایشان حتی در امور روبنایی هم تمامی ادیان و مذاهب، ظاهراً کاستی داشته‌اند که ایشان با پیشنهادهای خود درصدد رفع آنها یا جایگزینی می‌باشند!!!؟ از اصل سیزدهم تا شانزدهم، ایشان به تقسیمات علم عرفان به دوحش نظری و عملی اشاره می‌کنند و با تعابیر و اصطلاحات جدید، درصدد تبیین آنها برمی‌آیند.

## ۲. رویکرد عملی عرفان حلقه

آقای طاهری از اصل هجدهم تا چهل و نهم بخش عمومی اساسنامه را به بُعد عملی خود عرفان خود می‌پردازند. با توجه به اینکه بخش چشمگیری از اصول آن، مانند اصول گذشته، اشکالات کلی ابهام در تعبیر و ناهماهنگی و ناسازگاری بین یکدیگر دارد، می‌کوشیم برای جلوگیری از تکرار مُمِل و طولانی‌شدن مقاله، فقط به اصولی که اشکالات جدی‌تری دارد، بپردازیم.

### اتصال به شعور کیهانی

در این بخش، مهم‌ترین عنصر عرفان حلقه، اتصال به «حلقه‌های شعور کیهانی» یا «شبکه مثبت» (طاهری، ۱۳۸۷، ص ۱۰) معرفی می‌شود که تماماً در اختیار مرکزیت کنترل و هدایت جریان حلقه (ظاهراً جناب آقای طاهری) است که از طریق مربیان (مستترها) به کاربران، بعد از مکتوب کردن سوگندنامه‌ای که نقش لایه محافظ در مقابل «شبکه منفی» (همان، ۱۳۸۷، ص ۱۰ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۶؛ همو، ۱۳۸۸، اصل ۴۵، ص ۹) را دارد، تفویض می‌شود (همان، ۱۳۸۸، اصل ۱۸ و ۱۹، ص ۷). هدف از تشکیل این حلقه که حداقل سه‌عضو (مربی، کاربر، شعور کیهانی) دارد، دریافت فیض از جانب خداوند و بهره‌مندی از رحمت عام الهی است (همان، اصل ۲۰ و ۲۱، ص ۷) و هیچ‌کس حق معرفی این اتصال را با نام دیگری غیر از شبکه شعور کیهانی یا شعور الهی ندارد و این کار فریب دیگران محسوب می‌شود و باعث سوق آنها به سمت غیر از خدا (اصل، اجتناب از من دون الله) و انحراف همگان خواهد شد» (همان، اصل ۲۷، ص ۸).

### شبکه مثبت و منفی

به باور طاهری «کلیه اطلاعات ماورایی‌ای که انسان به‌دست می‌آورد، یا از «شبکه مثبت» است یا از «شبکه منفی».

اطلاعات شبکه مثبت، انسان را درجهت کمال هدایت می‌کند و راه رسیدن به وحدت را با جهان هستی برای او فراهم می‌سازد. از پیامدهای این هدایت، رسیدن به شادی درونی، آرامش و... است.

کلیه اطلاعاتی که نقض‌کننده عدالت الهی و ستارالعیوب‌بودن پروردگار شده و باعث برهم‌زدن امنیت خصوصی دیگران شود و ایجاد کثرت کند، از شبکه منفی است.





از پیامدهای استفاده دانسته یا ندانسته از اطلاعات شبکه منفی، رسیدن به اضطراب و ناآرامی، افسردگی، ناامیدی، غم و اندوه، احساس تنهایی و... است.» (همان، اصل ۳۰، ص ۸).

#### شرط اتصال به شعور کیهانی

«در عرفان کیهانی (حلقه)، عوامل انسانی، خصوصیات فردی، شرایط جغرافیایی و اقلیمی، امکانات و توان‌های فردی و... نقشی در ایجاد اتصال و دریافت‌های ماورایی ندارند» (همان، اصل ۳۱، ص ۸) و «هرانسانی صرف‌نظر از نژاد، دین و ملت، تحول‌خواه و کمال‌پذیر بوده، می‌تواند در صراط مستقیم (عرفان کیهانی) قرار بگیرد» (همان، اصل ۳۲، ص ۸)، «تنها شرط حضور در حلقه وحدت، «شاهد» بودن است. شاهد، کسی است که نظاره‌گر و تماشاچی باشد و درحین نظاره هیچ‌گونه قضاوتی نداشته، هرگونه اتفاقی در حلقه مشاهده نمود، زیر نظر داشته و در حین مشاهده از تعبیر و تفسیر جدا باشد» (همان، اصل ۲۳، ص ۷).

#### فرادرمانی

«درمانگری، به‌عنوان یک روش تجربی برای درک عرفانی موضوع کمال (شعور کیهانی)، مورد استفاده قرار می‌گیرد» (همان، اصل ۴۱، ص ۹). «نام شاخه درمانی در این مکتب عرفانی «فرادرمانی» است. این نام از دیدگاه این مکتب نسبت به انسان که دیدگاه فراکل‌نگری<sup>[۱۵]</sup> نام دارد، اتخاذ گردیده است» (همان، اصل ۴۲، ص ۹). نظر به اینکه درمان را شعور کیهانی صورت می‌دهد، درمانگر حق ندارد هیچ‌نوع از انواع بیماری‌ها را غیر قابل علاج بداند (همان، اصل ۴۶، ص ۹). «بعد زمان و مکان بر آن حاکم نبوده و درمان از راه دور و نزدیک توسط آن امکان‌پذیر می‌باشد» (همان، اصل ۴۷، ص ۹).

#### نسبت عرفان کیهانی با عرفان اصیل اسلامی

با توجه به تمامی مطالبی که گذشت از مقایسه عرفان کیهانی با عرفان اصیل اسلامی می‌توان به نتایج کلی ذیل دست یافت:

الف) عنصر اصلی در عرفان اسلامی «شناخت خداوند و ارتباط معنوی» با اوست، درحالی‌که در عرفان حلقه عنصر اصلی «شناخت شعور کیهانی و اتصال حلقه‌ای» به آن می‌باشد؛  
ب) در عرفان اسلامی شناخت خداوند و ارتباط با او تماماً در اختیار و انتخاب فرد سالک از طریق تبعیت از شریعت الهی انبیاست، اما در عرفان حلقه، شناخت شعور کیهانی و اتصال



به آن در اختیار مرکزیت کنترل و هدایت جریان حلقه و از طریق مربیان است و فرد، خود نقش چندانی ندارد؛

ج) از آنجاکه رحمت عام الهی که به نوعی مورد ادعای عرفان کیهانی است، مقتضای ربوبیت عامه خداوند متعال است و همه موجودات از جمله انسان (چه مؤمن و چه کافر) را شامل می شود، طبیعی است که شرطی جز برخورداری از نعمت وجود و هستی نداشته باشد، اما رحمت خاص الهی که کانون توجه عرفان اصیل اسلامی است و قرب الهی را به دنبال دارد، مختص انسان مؤمن است که دوش شرط اصلی ایمان و عمل صالح در سایه صبر و استقامت (عبودیت) را دارد. (طباطبائی، ج ۸، ص ۳۵۷) از این رو، انسان در کسب رحمت عام الهی که تجلی روشنش در تکوین است، نقش بسزایی ندارد، اما در جلب رحمت خاص الهی که تجلی یافته از تشریع و تبعیت از آن است نقش اساسی و کلیدی دارد؛

د) کمال و غایت اصلی عرفان کیهانی بهبود زندگی مادی انسان (بعد تکوینی) از طریق ایجاد زندگی آرام و وحدت بخش با کار درمانگری است، اما در عرفان اصیل اسلامی تعالی زندگی روحانی (بعد ملکوتی) از طریق عبودیت و عبادت (جوادی آملی، چاپ اول، ج ۲، ص ۴۰۸) در جهت قرب الهی است؛

و) در عرفان کیهانی امور ماورایی در خدمت دنیای انسان قرار می گیرد، اما در عرفان اسلامی، امور دنیایی در خدمت ماورایی شدن انسان و بدین سبب عرفان کیهانی به درمانگری و طبابت می انجامد و مانند اختراعات و اکتشافات مادی حق انحصاری پیدا کرده، برای استفاده نیاز به اخذ مجوز دارد.

هـ) متناسب با رویکرد درمانگری در بُعد عملی عرفان کیهانی کلید واژه ها و اصطلاحات آن تماماً رنگ مادی و درمانی به خود می گیرد:

شبکه شعور کیهانی، جهان دوقطبی، کاربر، مرکزیت کنترل، اتصال به حلقه ها، متصل کننده، متصل شونده، درمانگری، درمان، بیمار، درمانگر، نظاره گر، شبکه مثبت، شبکه منفی، فرادرمانی، فراکل نگری، کالبد های مختلف، مبدل های انرژی، کانال های انرژی، شعور سلولی، فرکانس ملکولی، دریافت لایه محافظ، تشعشعات منفی، تشعشعات شعور معیوب سلولی، موجودات غیرارگانیک، بیماری، درمان از راه دور و نزدیک و... (طاهری، ۱۳۸۸، اصل ۴۸-۴۹، ص ۹).



به نظر می‌رسد، مدل عرفانی آقای طاهری به‌رغم تلاش برای مشابهت‌سازی، با عرفان اصیل اسلامی تفاوت‌ها و تعارض‌های جدی دارد؛ چراکه در عرفان اصیل اسلامی «سیروسلوک عرفانی» چیزی جز همان راه و رسم بندگی کامل (ریاضت‌های شرعی) در برابر حق تعالی نیست. وقتی انسان بنده خالص عاشق و فانی خداوند گردد، دوجیز به او عنایت می‌شود: «معرفت» و «کرامت». معرفت همان حقایقی است که از آن در عرفان نظری بحث می‌شود و کرامت همان خوارق عادت‌هایی است که از اولیای خداوند ظاهر می‌شود. البته در این میان، عارفان همواره تأکید کرده‌اند که «معرفت» مهم‌تر است و توجه به کرامت‌ها را از دام‌های شیطان در مسیر سالک الی‌الله دانسته‌اند. به همین دلیل، «عبد کامل» را کسی دانسته‌اند که معرفت کامل داشته باشد؛ نه آن کس که بیش از همه، از وی خوارق عادت سرزند. از همین روی، عارفانی که معرفت تام دارند؛ چون به «نظام احسن» الهی و اسباب آن علم دارند، از ظهور خوارق عادت‌ها جز به اذن الهی خودداری می‌کنند و معرفتشان سبب می‌شود از کرامتشان چشم پوشند (یزدان‌پناه، ۱۳۹۱، ص ۶۹-۷۰). به عکس، در عرفان کیهانی تمام توجه عملاً به یک روش غیرعادی و خارق عادت‌گونه از نوع درمانگری و شفابخشی است و سهم معرفت و بندگی جز یک‌سری عبارت‌های شعارگونه چیز دیگری نیست.

### نتیجه‌گیری

در پایان می‌توان نتیجه گرفت که اساساً ابداع آقای محمدعلی طاهری می‌تواند یک فن درمانی و طب مکمل باشد؛ نه مکتبی عرفانی و معنوی! که اظهار نظر درباره آن بر عهده مراکز و مؤسسات درمانی است.<sup>[۱۶]</sup> بر فرض اینکه حصول درمان حقیقی یک معنویت نوپدید، مورد تأیید علم پزشکی قرار گیرد و مشاهدات تجربی، بر آن صحه گذارند. باز هم نمی‌توان این امر را شاهی بر صحت جهان‌بینی و حقانیت دعاوی غایی آن دین یا معنویت دانست! زیرا لازم می‌تواند اعم از ملزوم باشد؛ به عبارت دیگر، درمان ممکن است از منشأهای دیگری غیر از آنچه ادعا می‌شود، حاصل شده باشد! مثلاً احتمال دارد برخلاف جهان‌بینی ادعایی مبنی بر وجود انرژی کیهانی، حلقه‌های آسمانی و... مسئله شفایابی و درمان، صرفاً ناشی از تلقین روان‌شناختی باشد، یا براساس جهان‌بینی‌های مابعدالطبیعی، از نیروهای اهریمنی، اجنه و اموری از این دست سرچشمه گرفته باشد. امروزه گروه‌های معنویت‌گرای نوپدید، غالباً با ارائه یک جهان‌بینی کاملاً ادعایی بدون هرگونه پشتوانه استدلالی - عقلی و تنها با اتکا بر کارکردهایی، نظیر درمان و شفا، درصدد موجه‌ساختن خویش هستند! کارکردهایی که در میان انسان‌های امروزی، خواهان فراوان دارند (حمیدیه، ۱۳۸۹، ص ۲۰۸).

## پی‌نوشت‌ها

[۱] ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِئَمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (الروم : ۳۰).

[۲] اعتقادات افراد به دویخش زیربنا و روبنا تقسیم می‌شود؛ زیربنا بخش اشتراک فکری همه انسان‌ها بوده، همان‌گونه که در بخش نظری و عملی عرفان کیهانی (حلقه) به اثبات می‌رسد، شعور الهی یا هوشمندی حاکم بر جهان هستی است که در این شاخه عرفانی بهره‌برداری می‌شود. روبنای فکری نیز شامل دستورالعمل‌های ادیان و مذاهب و تعاریف و راه‌های مختلف رسیدن انسان به تعالی است که آن نیز خود می‌تواند به دویخش اشتراکی و اختصاصی تقسیم شود. در عرفان کیهانی (حلقه)، زیربنای فکری انسان کانون بررسی اصلی قرار گرفته، درمورد روبنای فکری اشتراکی، تعاریفی پیشنهاد می‌کند و با بخش اختصاصی روبنای فکری انسان‌ها که شامل اعتقادات و مراسم و مناسک مختلف است، برخورد و مداخله‌ای ندارد.

[۳] بخش اختصاصی عرفان کیهانی (حلقه)، صرفاً برای اطلاع و بررسی شدن در بخش روبنای فکری عمومی افراد پیشنهاد می‌گردد و هرکس مختار به قبول یا رد تمام یا بخشی از آن است.

[۴] روی عن ابن مسعود عن النبی / أنه قال: «هذا القرآن جبل الله» و روی عن أبي سعيد الخدري عن النبی / أنه قال: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى جَبَلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي» (فخرالدین رازی ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۳۱۱)؛ فی «أمالی» شیخ الطائفة رحمه الله، باسناده الى عمر بن راشد عن جعفر بن محمد! فی قوله ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً﴾ قال نحن الحبل (عروسی حویزی ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۷۷).

[۵] «برای روشن شدن ابعاد مختلف عرفان کیهانی (حلقه)، که عرفان ایرانی و اسلامی و برخاسته از فرهنگ ماست، اصولی را در دویخش عمومی و اختصاصی به‌عنوان اصول اساسنامه عرفان کیهانی (حلقه) بیان می‌کنیم.» (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۴).

[۶] سلسله موی دوست، حلقه ی دام بلاست هرکه در این حلقه نیست، فارغ از این ماجراست (سعدی)

[۷] اصل دوم: عالم وحدت به عالمی اطلاق می‌گردد که ادراکی بوده، در آن انسان به درک تن واحده‌بودن جهان هستی می‌رسد. جهانی که همه اجزای آن تجلیات الهی محسوب می‌شود. در این حالت، انسان خود را با همه اجزای جهان هستی در ارتباط و یکتایی می‌بیند.



اصل سوم: عالم کثرت به عالمی اطلاق می‌گردد که در آن، انسان‌ها از یکدیگر جدا شده‌اند، تا جایی که دنیای هر انسانی صرفاً محدود به خود بوده، خارج از خود را به رسمیت نمی‌شناسد و فقط به فکر خویشتن است و همه توجه او به حفظ منافع شخصی، زندگی مادی و زمینی‌اش معطوف می‌باشد. این روند، در انتها به درگیری با خویشتن منجر شده، تضادهای فردی به اوج می‌رسد. در عالم کثرت، هیچ دوانسانی نمی‌تواند یکدیگر را تحمل کنند.

[۸] (اسم) پهلوی: [gēhān] <گیهان> [keyhān].

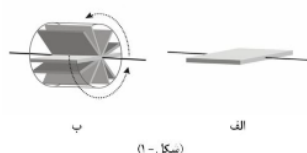
الف) جهان؛ روزگار؛ دنیا؛ عالم.

ب) نجوم) مجموع سیارات منظومه شمسی.

ج) نجوم) فضایی که ستارگان در آن واقع شده‌اند (عمید، ۱۳۸۹).

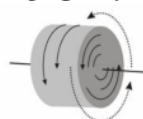
[۹] «به علت نامحدودبودن تجلیات یار، جهان دو قطبی (جهانی که انسان می‌شناسد و در آن عمر زمینی خود را سپری می‌کند، نمی‌تواند تنها تجلی خداوند باشد، لذا این جهان صرفاً یکی از جهان‌های جهان هستی است؛ به عبارت دیگر، جهان هستی، به جهانی اطلاق می‌شود که خود متشکل از بی‌نهایت جهان‌های ناشناخته موازی یکدیگر است» (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۵).

[۱۰] «جهان مجازی: فرض کنید مطابق (شکل ۱- الف) تیغه‌ای داریم که می‌تواند حول محور وسط آن بچرخد، اگر سؤال کنیم که این تیغه در حالت ثابت، واقعیت وجودی دارد یا خیر؟



(شکل - ۱)

جواب این سؤال مثبت است؛ زیرا این تیغه حادث شده و واقعیت دارد. حال اگر مطابق (شکل ۱- ب) این تیغه را حول محور آن با سرعت به چرخش درآوریم، آنچه را که مشاهده می‌کنیم، استوانه‌ای است که قطر قاعده آن قطر تیغه و ارتفاع آن، ضخامت تیغه خواهد بود (شکل ۲-).



(شکل - ۲)



اکنون اگر سؤال شود که آیا این استوانه واقعیت دارد؟ جواب به این پرسش نیز مثبت خواهد بود؛ زیرا این استوانه حادث شده و به وجود آمده است؛ بنابراین، واقعیت دارد و اگر سؤال شود که آیا این استوانه، حقیقت نیز دارد؟ جواب به این پرسش منفی خواهد بود، زیرا چنین استوانه‌ای وجود خارجی نداشته و هرزمان که تیغه را از حرکت باز داریم، استوانه مورد بحث ناپدید می‌شود؛ بنابراین، استوانه یک حجم مجازی و ناشی از حرکت تیغه است، لذا درست است که این استوانه واقعیت دارد، ولی فاقد حقیقت وجودی است.

به دنبال این مشاهده و بررسی آن، سؤالات دیگری مطرح می‌شود:

آیا جهان پیرامون ما واقعیت وجودی دارد؟

جواب به این پرسش بی‌گمان مثبت است؛ زیرا ما وجود داریم و می‌توانیم جهان هستی را مشاهده کنیم.

آیا جهان پیرامون ما، حقیقت وجودی نیز دارد؟

برای پاسخ به این پرسش، به بررسی اجمالی و سریعی از ساختار جهان پیرامون خود، در حدی که تاکنون قابل مشاهده و بررسی بوده است، می‌پردازیم. می‌دانیم که جهان پیرامون ما از ماده و انرژی شکل گرفته است. در ابتدا، بخش ماده را که شامل اجرام سماوی است، زیر نظر گرفته و ساختمان آن‌ها را مطالعه می‌کنیم. این اجرام از مولکول‌ها و مولکول‌ها نیز از اتم‌ها تشکیل شده‌اند و اتم‌ها نیز به نوبه خود از ذرات بنیادی و ضد ذرات آن‌ها شکل گرفته‌اند. این سیر تا منهای بی‌نهایت در دل اتم ادامه دارد؛ به طوری که ابتدایی برای آن نمی‌توان یافت، همان‌گونه که انتهایی نیز ندارد، به قول شاه‌نعمت‌الله‌ولی:

در محیطی بی‌کران افتاده‌ایم نیست ما را ابتدا و انتها

اکنون به مطالعه یک‌اتم به عنوان آجری از ساختمان خلقت می‌پردازیم و برای بررسی دقیق‌تر، آن را به اندازه یک زمین فوتبال در نظر می‌گیریم؛ در این صورت این اتم، هسته‌ای به اندازه یک توپ فوتبال خواهد داشت (شکل - ۳). اگر از فاصله‌ای دورتر به آن نگاه کنیم، کره عظیمی را می‌بینیم که یک زمین فوتبال در دل آن جای می‌گیرد. اینک به طرح سؤالی می‌پردازیم. حجم و شکل این کره عظیم، از کجا ناشی شده است؟

در جواب باید بگوییم که این حجم بر اثر حرکت الکترون‌ها ایجاد شده است که به آن «ابر الکترونی» گفته می‌شود.

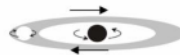


(شکل - ۳)

آیا وجود این کره عظیم واقعیت وجودی دارد؟

جواب صددرصد مثبت است؛ زیرا این کره حادث شده و واقعیت دارد، ولی آیا حقیقت وجودی نیز دارد؟

اگر در یک لحظه حرکت الکترون‌ها متوقف شود، این حجم که ناشی از حرکت الکترون‌هاست، ناپدید شده و از مقابل چشمان ما محو می‌شود و تنها هسته آن که به اندازه یک توپ فوتبال است، باقی می‌ماند. پس نتیجه می‌گیریم که این حجم، وجود خارجی نداشته و ناشی از حرکت است؛ در نتیجه مجازی است. حال با همین شیوه، هسته اتم را بررسی می‌کنیم. می‌دانیم که هسته اتم از پروتون و نوترون تشکیل شده است، مطابق (شکل - ۴) پروتون به دور محور خود چرخش کرده و نوترون نیز با سرعت بسیار زیادی در جهت عکس حرکت پروتون، هم به دور خود چرخیده و هم به دور پروتون می‌چرخد. چرخش نوترون به دور پروتون، دیسکی را پدید آورده و حجمی مجازی را ایجاد می‌کند.



(شکل - ۴)

حال در صورتی که حرکت پروتون و نوترون متوقف شود، این حجم نیز ناپدید می‌شود و از آن فقط ذرات بنیادی به جا خواهد ماند که حجمی به مراتب کمتر از حجم قبلی دارد و اگر به همین منوال به داخل ذرات هسته نفوذ کرده و حرکات آن‌ها را در سطوح مختلف متوقف کنیم، می‌بینیم که حجم‌های حادث شده توسط آن‌ها، یکی پس از دیگری محو می‌شود و اثری از آنها باقی نمی‌ماند. با این حساب، به این موضوع پی می‌بریم که مجموعه‌ای از بی‌نهایت حرکات بنیادی، هسته اتم را شکل داده است و پس از آن، از اتم‌ها مولکول‌ها، و از مولکول‌ها نیز بخش مادی شکل گرفته است. با این توصیف، می‌توان گفت: «جهان هستی مادی از «حرکت» آفریده شده است».





از نگاهی دیگر نیز می‌توان به این نتیجه رسید؛ بدین گونه که در فیزیک مدرن «ماده» موج متراکم است و موج نیز خود حرکت تلقی می‌شود، پس همه جهان هستی مادی، چه از بُعد ماده نگاه شود و چه از بُعد انرژی، از موج ساخته شده و همان گونه که اشاره شد، موج نیز از «حرکت» به وجود آمده است. با شرح مختصر و ساده‌ای که گذشت، اینک می‌توان به پرسش طرح شده قبلی، که آیا جهان هستی مادی حقیقت وجودی دارد یا خیر، پاسخ داد. در جواب می‌توان گفت، با توجه به اینکه جهان هستی مادی از حرکت آفریده شده است، پس جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت بوده و نظر به اینکه هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است؛ در نتیجه جهان هستی مادی نیز مجازی بوده و حقیقت وجودی ندارد (طاهری، ۱۳۸۷، ص ۱۶ تا ۲۰)

[۱۱] منظور از شریعت در اینجا، تمام مجموعه‌ای است که با عنوان «دین اسلام» بر رسول خاتم، از سوی خداوند متعال نازل شده است، نه خصوص احکام شرعی ظاهری.

[۱۲] «همه انسان‌ها صرف‌نظر از نژاد، ملیت، دین، مذهب و عقاید شخصی، می‌توانند جنبه نظری آن را پذیرفته و جنبه عملی آن را مورد تجربه و استفاده قرار دهند» (همان، ۱۳۸۸، ص ۴ و اصل ۳۶، ص ۸).

[۱۳] «نکته خیلی مهم: سن، جنسیت، میزان تحصیلات، مطالعات، معلومات، تعالیم و تجارب عرفانی و فکری مختلف، استعداد و لیاقت‌های فردی و... همچنین نحوه و نوع تغذیه، ورزش، ریاضت و... هیچ گونه تأثیری در کار با شبکه شعور کیهانی ندارند زیرا این اتصال و برخورداری از مدد آن، فیض و رحمت‌عام الهی بوده که بدون استثنا شامل حال همگان است.» (همان، اصل ۲۷ و ۳۷، ص ۸) و (همان، ۱۳۸۷، ص ۶۰ و ۶۱).

[۱۴] جهان هستی، به جهانی اطلاق می‌شود که خود متشکل از بی‌نهایت جهان‌های ناشناخته موازی یکدیگر است. (همان، ۱۳۸۸، اصل ۹، ص ۵)

[۱۵] فراکل نگری، نگرشی است به انسان که در آن به انسان به عظمت و وسعت جهان هستی دیده می‌شود. در این دیدگاه، انسان متشکل است از کالبد‌های مختلف، مبدل‌های انرژی، کانال‌های انرژی، حوزه‌های انرژی، شعور سلولی، فرکانس ملکولی و... و بی‌نهایت اجزای متشکل ناشناخته دیگر (همان، اصل ۴۳، ص ۹).

[۱۶] مراجعه شود به: فرادرمانی یا سراب‌درمانی؟! گفت‌وگو با دکتر مصطفی قانع (معاونت تحقیقات و فن‌آوری وزارت بهداشت)، تاریخ انتشار: پنجشنبه ۱۸ شهریور ۱۳۸۹ ساعت ۱۵:۰۲،

## فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ادب فنای مفریان، چاپ اول، اسراء، قم، [بی تا].
۳. انسان از منظری دیگر، ناشر ندا - اشجع، تهران، ۱۳۸۷ ش.
۴. آملی، سیدحیدر، المقدمات من کتاب نص النصوص، چاپ دوم: توس، [بی جا]، ۱۳۶۷ ش.
۵. بهزاد حمیدیه، «بازخوانی انتقادی تحولات اخیر دین داری و معنویت گرایی»، قیاسات، سال پانزدهم، شماره ۵۶، تابستان ۱۳۸۹.
۶. جوادی آملی، عبدالله، تحریر تمهید القواعد، چاپ اول، الزهراء، تهران، ۱۳۷۲ ش.
۷. طاهری، محمدعلی، عرفان کیهانی (حلقه)، انتشارات اندیشه ماندگار، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۸. طباطبائی، سیدمحمد حسین، المیزان، مترجم: موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۴ ش.
۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.
۱۰. عروسی حویزی عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ ق.
۱۱. عمید، حسن، فرهنگ لغت عمید، سرپرست تألیف و ویرایش: فرهاد قربانزاده، چاپ اول: اشجع، تهران، ۱۳۸۹ ش.
۱۲. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
۱۳. فناری، محمد بن حمزه، مصباح الأنس (شرح مفاتیح الغیب)، چاپ اول: انتشارات مولی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
۱۴. قانع مصطفی (معاونت تحقیقات و فن آوری وزارت بهداشت) فرادرمائی یا سراب درمائی؟، جهان نیوز، تاریخ انتشار: پنجشنبه ۱۸ شهریور ۱۳۸۹ ساعت ۱۵:۰۲.
۱۵. قنوی، صدرالدین، مفاتیح الغیب، تصحیح: محمد خواجوی، چاپ اول: انتشارات مولی، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۱۶. مرندي، سيدعليرضا و عزيزي فريدون، «جاىگاه تعريف و دشوارى‌هاى پايه‌ريزى مفهوم سلامت معنوى در جامعه ايرانى»، در فصلنامه اخلاق پزشكى، سال چهارم، شماره چهاردهم، زمستان ۱۳۸۹.
۱۷. مطهرى، مرتضى، مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۴ش.
۱۸. مكارم شيرازى، ناصر، تفسير نمونه، دارالكتب الإسلاميه، تهران، ۱۳۷۴ش.
۱۹. يزدان‌پناه، سيد يدالله، مباني و اصول عرفان نظري، چاپ سوم: انتشارات مؤسسه آموزش پژوهشى امام خمينى رحمته الله عليه قم، ۱۳۹۱ش.



## خداشناسی در عرفان کیهانی (حلقه)

محمود رضا قاسمی\*

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران پردیس فارابی

### چکیده

محمدعلی طاهری، سرکرده فرقه عرفان حلقه کیهانی، فعالیت خود را از اواسط دهه هفتاد شمسی در حوزه عرفانی و درمانی آغاز کرد و در اواسط دهه هشتاد به اوج خود رسید طاهری بحث فرادرمانی و اصطلاح خودساخته «سایمنتولوژی» را کرامت خود در مکتب عرفانی‌اش دانسته و همگان را دعوت به تجربه آن کرده است؛ تجربه‌ای که شرط آن، تسلیم بودن و شاهد بودن، و هدف از آن، اتصال به شبکه شعور کیهانی یا همان روح القدس است. وی با این فریب بزرگ، ادعا کرده است که اولاً تمام این مباحث، وحی و الهاماتی است که از سوی خداوند به او شده و آن‌ها را از جایی اقتباس نکرده و ثانیاً درصدد بیان عرفان اصیل ایرانی - اسلامی است. عرفان حلقه، اساس خداشناسی را توجه به شبکه موهوم شعور کیهانی یا همان روح القدسی می‌داند که خدای متعال تمام قدرت‌ها و صفات خویش را به آن تفویض کرده است. از دیدگاه حلقه، شناخت خدا ممکن نیست و با این بهانه که حیات از مشخصات موجودات است، حیات الهی زیر سؤال رفته است.

این نحله علی‌رغم بازداشت طاهری، همچنان توسط مسترهایش به راهزنی ایمان جوانان و خانواده‌های این مرز و بوم مشغول است.

**کلید واژگان:** عرفان حلقه، اتصال، شعور کیهانی، تفویض، روح القدس

## مقدمه

گرایش به پرستش الهی یکی از نیازهای فطری و درونی انسان به شمار می‌رود. البته گاهی این امر در پس پرده‌های غفلت باقی می‌ماند و گاهی هم این امر روشن و بدیهی، به بیراهه‌هایی کشیده می‌شود. تنها زمانی که نیازهای انسان از مسیر درست خود جواب داده شود، منجر به رشد و شکوفایی او شده، در پی آن آرامش و سعادت دنیوی و اخروی حاصل خواهد شد و در غیر این صورت، پرسش‌های درونی انسان بی‌پاسخ مانده، به رنج ابدی گرفتار می‌شود. بنابراین نیاز به پرستش یکی از اساسی‌ترین نیازهای بشر به شمار می‌رود و بشر در پی ارضای این نیاز است که به ادیان و مکاتب گوناگون روی می‌آورد. هر مکتب با ارائه جهان‌بینی و ایدئولوژی‌های خاصی در جهت رفع عطش فطری انسان بر می‌آید و با آموزه‌های خود در جهت سیراب کردن او می‌کوشد.

در این راستا واضح است، چنانچه مکتبی الهی، با آموزه‌های فرا بشری برای رفع این نیاز برگزیده شود، با در برگرفتن خواست‌های باطنی و ظاهری، دنیوی و اخروی و... از افراط و تفریط به دور، و کامل و بی‌نقص خواهد بود و به طور قطع باعث رستگاری فردی و در پی آن، فلاح اجتماعی می‌شود. اما چنانچه آموزه‌ها از سرچشمه الهی منقطع شوند و در مسیر آن هم نباشد، ماندابی خواهد بود که برخورداری از آن نه تنها باعث رفع عطش نخواهد شد، بلکه فرد را به سستی و نابودی خواهد کشاند.

در این مسیرهای انحرافی، همواره سراب‌هایی خودنمایی می‌کنند که فقط افرادی که خود دارای آب خالص و ناب هستند، بی‌نیاز از آن خواهند بود. عرفان حلقه نیز از سراب‌هایی است که افراد ناآگاه را به سوی خود می‌کشاند و با عرضه التقاطی و اشتراکی اصول دین باعث ایجاد انحرافات در عقاید پیروان خود می‌شود. البته ممکن است این موضوع در نظر اول و از دید افراد غیرمتخصص پنهان باشد و سره از ناسره باز شناخته نشود؛ ولی با قدری تأمل و تدبر و مقایسه و تطبیق با منابع الهی، امکان تشخیص فراهم خواهد شد.

## ۱. اثبات وجود سایه برای خداوند

محمدعلی طاهری در این باره می‌گوید:

هر چیزی که موجودیت دارد، سایه‌ای هم دارد. از این نظر، سایه او (خدا) نیز موجود است؛ اما سایه هر چیز نسبت به خودش، مجازی است. در عین حال، اگر همان سایه هم سایه‌ای داشته باشد، نسبت به آن حقیقی است.



سایه نسبت به صاحب سایه: مجازی؛

سایه نسبت به سایه سایه: حقیقی؛

اگر بخواهیم همین مطلب را دقیق‌تر بیان کنیم، باید بگوییم که خداوند (حقیقت مطلق) سایه اول را ایجاد می‌کند و سایه اول، سایه دوم را و... هریک از این سایه‌ها صورتی از خداوند است و به بیان دیگر، وجود هر چیزی، وجهی از خداوند را نشان می‌دهد. پس می‌توان گفت که فقط یک حقیقت مطلق وجود دارد و هر موجود دیگری «حقیقت نسبی» دارد (طاهری، ۱۳۰۱ الف، ص ۱۸۰).

از نظر طاهری، این جهان، سایه<sup>[۱]</sup> و مجازی است و تنها عامل حرکت است که ما را به اشتباه واداشته تا آن را حقیقی تلقی کنیم؛ بنابراین، جهان هستی، حقیقت وجودی ندارد. این مطلب در کتاب «انسان از منظری دیگر» و «فرادرمانی» به طور مبسوط شرح داده شده است. طاهری در این خصوص پس از توضیح کلی در مورد واقعیت وجودی و حقیقت وجودی، با آوردن مثال تیغه چرخان و حرکت آن و تشکیل استوانه‌ای که چون واقع شده، واقعیت دارد ولی حقیقت ندارد و همچنین با نمایش حرکت الکترون‌ها به دور هسته در اتم، به اثبات جهان مجازی می‌پردازد. (طاهری، ۱۳۸۸، صص ۲۰ - ۲۵)

وی بعد از بیان این نمونه‌ها به یک نتیجه کلی می‌رسد و آن این‌که چون حرکت، سبب تصور یا واقع شدن استوانه و ابر الکترونی می‌شود، اما وراى آن واقعیتی جز حرکت وجود ندارد، بنابراین علت حقیقی تصور کردن جهان آفرینش هم چیزی جز حرکت نیست. هستی از حرکت آفریده شده است، لذا جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت می‌باشد و همان‌طور که گفته شد هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است؛ در نتیجه جهان هستی نیز مجازی بوده و حقیقت وجودی ندارد (همان، ص ۲۶).

در واقع، منظور او از مجازی بودن جهان، خیالی بودن آن است؛ کما آن‌که در طول تاریخ نسله‌های مختلفی این عقیده را داشته‌اند؛ تا جایی که برخی از عرفا عالم را عالم خیال معرفی کرده‌اند. البته مقصود عرفا از خیال و رویا بودن جهان، پوچ و موهوم بودن آن نیست؛ بلکه در اصل یعنی امری که حکایت از امر دیگر، و نیاز به تعبیر و تاویل دارد. به عبارتی، جهان رمزی است که باید گشوده شود و معمایی است که باید حل گردد به اعتقاد جمله عرفا، جهان، خود حقیقت نیست؛ بلکه نمادی از حقیقت یا به عبارتی خیال و رؤیا است؛ اما این رؤیا پوچ و بیهوده نیست، بلکه رؤیایی است که به نوعی منعکس کننده حقیقت و نیازمند به رمزگشایی است.





بنابراین اگر به صورت مستقل به عالم نگاه شود، ارزشی ندارد و توهم است و خیال؛ اما اگر این جهان علامتی از حقیقتی دیگر دانسته شود، آنگاه به واسطه آن حقیقت، این جهان هم به حقیقت آراسته می‌شود. پروفیسور ایزوتسو<sup>[۲]</sup> استاد دانشگاه مک گیل کانادا - که سال‌ها در ایران درباره حکمت اسلامی تحقیق کرده است می‌گوید: «جهان محسوس، توهم ذهنی یعنی مولود ذهن نیست، بلکه توهم خارجی است؛ یعنی بر مبانی وجودی استوار است و به معنای متعارف اصلاً توهم نیست.» (ایزوتسو، ۱۳۷۹، ص ۳۱).

بنابراین این رؤیا که انسان آن را واقع می‌پندارد، اگرچه واقع نیست، ولی از واقع بیگانه نیست و کاملاً با آن مرتبط است. از آنجا که این جهان معلوم است، نمی‌تواند نیستی محض باشد؛ چراکه «معلومی نیست مگر آنکه متصف به وجود شود»<sup>[۳]</sup> (کاکایی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۰) با این توصیفات، مجازی دانستن زمین توسط طاهری به طور کامل با نظر عرفا متفاوت است. طاهری با اثبات مجازی و متحرک بودن جهان می‌خواهد بر نیاز آن به محرک و عامل جهت‌دهنده تأکید کند که این عامل، آگاهی یا هوشمندی حاکم بر جهان هستی یا همان «شبکه شعور کیهانی» است. (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۲۷)

با مجازی دانستن عالم - طبق آنچه در اندیشه طاهری است - دیگر مجال برای خداشناسی حقیقی که مورد نظر آموزه‌های اسلامی است، باقی نمی‌ماند. البته او مطابق روش خاصی که دارد، پا در کفش دانشمندان و عالمان می‌کند و ابراز می‌دارد که نظریه او بر اساس نظریات جدید فیزیک کوانتوم است. علی‌رغم این که رهبر فرقه حلقه در تلاش برای طرح این مسئله است که فیزیک جدید نیز دنیای مجازی و شعور کیهانی را اثبات می‌کند، اما در فیزیک جدید اتفاق نظری در این مورد وجود ندارد؛ بلکه آنچه در فیزیک جدید با نام نظریه «دوگانگی موج و ذره» یا «اصل عدم قطعیت» و غیره مطرح است، به این معناست که برای تحلیل دنیای کوانتومی، ذهنیت ناظر تعیین‌کننده است و یا گفته شده ذرات مادی بدون این که از جایی دستور بگیرند، به تغییر روی می‌آورند.

این مطالب و گفته‌ها بر اثبات شبکه شعور کیهانی دلالت ندارند و به نظر می‌رسد مانند چسباندن وصله‌های ناجور در کنار یکدیگر است. از طرفی این که عرفان حلقه از یک یافته فیزیکی، تفسیر متافیزیکی ارائه داده است، جای بحث دارد. این در حالی است که هیچ‌گاه فیزیک‌دانان وارد فضای متافیزیکی نمی‌شوند و تحلیل عرفانی عرضه نمی‌کنند. بعضی از



فیزیک‌دانان نیز گوشزد کرده‌اند که کار فیزیک، تحلیل فلسفی و عرفانی نیست، بلکه وظیفه آن دسته‌بندی قوانینی است که بر اساس آن بتوان به کشف پدیده‌های جدید دست یافت. همچنین اگر یافته‌های جدید فیزیک‌دانان در عرفان حلقه به عنوان مبنای علمی مورد پذیرش است، پس بعید نیست با نظریه پرفسور استیون هاوکنگ<sup>[۴]</sup> - استاد دانشگاه کمبریج، که در جدیدترین کتابش عنوان کرده با توجه به قوانین کشف شده فیزیک، الزاماً نیازی به وجود آفریدگار نیست<sup>[۵]</sup> - نیز موافق باشد و با گذشت زمان و تأکید بر شعور کیهانی، هوشمندی را عامل پدید آمدن جهان هستی و محتویات آن بداند؛ چون در خصوص بیگ‌بنگ و انفجار بزرگ برای پیدایش جهان و هستی با او موافق است. (طاهری، ۱۳۸۸، صص ۴۰ - ۴۲)

## ۲. اثبات شبکه هوشمندی، وسیله‌ای برای اثبات خدا

«عرفان کیهانی (حلقه)، شعور الهی را به طور نظری و عملی ثابت نموده، از این راه وجود صاحب این هوشمندی یعنی خداوند را به اثبات می‌رساند و در واقع، این عرفان، منجر به خداشناسی عملی می‌گردد.» (طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۵۸ و همو، ۱۳۸۸ ب، ص ۸۷)

بسیاری از مادی‌گرایان که منکر وجود خدا هستند، شعور کیهانی را می‌پذیرند و معتقدند که ماده، خود، هوشمند است و اگر در عالم، نظم و تدبیری دیده می‌شود، سرچشمه‌ای فراتر از همین عالم مادی ندارد. تئوری «شعورمندی عالم» در سده‌های اخیر از سوی کسانی مطرح شده که منبع هوشمندی فراتر از طبیعت را نفی می‌کنند و برای توجیه تدبیر و حکمتی که در جهان جاری است، به خود مختار بودن و شعورمندی ماده معتقد شده‌اند.

بنابراین کسی که خداوند را نشناخته باشد، با تبیین‌هایی که در عرفان حلقه وجود دارد در خداشناسی خود ثابت‌قدم می‌شود، نه این که به خداشناسی برسد. هر چقدر هم که شعور کیهانی در عمل بیش‌تر اثر بگذارد، در افراد بی‌ایمان به خدا، ایمان به شعور هستی مادی بیش‌تر می‌شود، نه ایمان به الله تبارک و تعالی.

در عرفان حلقه، تعبیر «روح القدس» یا جبرئیل برای شبکه شعور کیهانی بیان می‌شود؛ اما همان طور که ملاحظه شد، این تعبیر کاملاً مادی است، زیرا طاهری معتقد است ملائکه همان قوانین موجود در عالم طبیعت هستند. نظیر این نگاه و اتصال به قوانین، در تعالیم ریکی (انرژی درمانی ژاپنی) نیز وجود دارد.

### ۳. تفویض همه قدرت‌ها به شبکه شعور کیهانی

حلقه، اساس کار خود را اتصال به شعور کیهانی می‌داند. در این حلقه گاهی از شعور کیهانی با عناوینی چون «حلقه‌های رحمانیت عام»، «هوشمندی الهی» یا «حلقه‌های وحدت» یاد می‌شود. در حقیقت، شبکه شعور کیهانی، همان هوش و خرد حاکم بر جهان هستی است؛ چراکه جهان هستی، متشکل از انرژی و آگاهی معرفی می‌شود که همین آگاهی و شعور کیهانی، جهان را به حرکت وادار می‌دارد. از سوی دیگر گفته می‌شود یک آگاهی میل درونی است که هر ذره را به رقص و حرکت در می‌آورد؛ به عبارت دیگر:

شبکه شعور کیهانی، مجموعه هوش، خرد یا شعور حاکم بر جهان هستی است که به آن آگاهی نیز گفته می‌شود و یکی از سه عنصر موجود در جهان هستی است. سه عنصر فوق عبارت است از ماده، انرژی و آگاهی. (طاهری، ۱۳۸۸ ب، ص ۶۷)

پس محرک جهان، آگاهی درون ذره است و نه نیروی ماورایی مطلق که منشأ تمام حرکت‌های جنبندگان از قدرت اوست. این جاست که خداپرستی در نگاه آنان رنگ و بویی کفرآمیز می‌یابد و توحید، جای خود را به مادی‌گرایی می‌سپارد به عبارت دیگر، فاعلیت تام الهی در حرکت موجودات نفی می‌شود و فاعلیت استقلالی عالم ماده رخ می‌نمایاند.

طاهری در تعریف اتصال می‌گوید: «منظور از اتصال در فرادرمانی، برقراری نوعی ارتباط است که هیچ تعریف دقیقی ندارد، زیرا در دنیای بی‌ابزاری<sup>[۶]</sup> انجام می‌گیرد.» (طاهری، ۱۳۸۸ ب، ص ۷۸)

از نظر او، کسی که می‌خواهد عرفان را بفهمد، نیازمند تفویض است. رحمانیت عام الهی تنها به مسترهای عرفان حلقه تفویض می‌شود و تنها آن‌ها می‌توانند دیگران را به عرفان متصل کنند. طاهری برای اتصال به شعور کیهانی، دو راه فردی و جمعی را مطرح می‌کند و برای شکل‌گیری حلقه‌ها، وجود سه عضو را کافی می‌داند: اول، اتصال‌گیرنده، که تمایل دارد به شبکه شعور کیهانی متصل شود. دوم، اتصال‌دهنده، که همان مسترهای آموزش‌دیده هستند و سوم، شبکه شعور کیهانی. الله، عضو چهارم حلقه‌ها است.

(طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۸۳ و همو، ۱۳۸۸ ب، ص ۷۹ به نظر می‌رسد اضافه کردن خداوند به عنوان عضو چهارم حلقه، تنها برای جلب نظر خداپاواران است و تأثیری در تشکیل حلقه و در نتیجه درمانگری ندارد.)

در حقیقت، شعور کیهانی است که به درمان می‌پردازد، نه خداوند متعالی که در قرآن آمده است: ﴿وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشفِينِ﴾؛ «چون بیمار شوم، او مرا درمان می‌بخشد».

(شعرا/۸۰)

این موارد، اساس و اصول کلی عرفان حلقه است که بنیاد اصلی آن بر شعور کیهانی بنا شده است.

#### مفهوم شبکه شعور کیهانی<sup>[۷]</sup>

در عرفان حلقه، بیش از همه یک کلیدواژه برجسته می‌شود و آن هم مفهوم «شبکه شعور کیهانی» است. شبکه شعور کیهانی چیست؟ با خالق هستی چه نسبتی دارد؟ فواید اتصال به آن و آثار آن کدام است؟ با کدام یک از آموزه‌های دین قابل تطبیق است؟ آیا منظور از آن، جایگاه نبوت و رسالت است؟ آیا این شبکه، تعبیری دیگر از ذات مقدس خداوند است؟ اساساً این شبکه با کدام پشتوانه و دلیل علمی قابل اثبات است؟ این‌ها پرسش‌هایی است که برای هر مخاطبی پیش می‌آید.

شعور کیهانی، چنان در عرفان حلقه اهمیت یافته که هم اساس این عرفان معرفی شده و هم تمامی مراتب سلوک معنوی، انحصاراً در اتصال با این شبکه دست‌یافتنی عنوان شده است: «اساس این عرفان بر اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه شعور کیهانی استوار است و همه مسیر سیر و سلوک آن، از طریق اتصال به این حلقه‌ها صورت می‌گیرد.» (طاهری، ۱۳۸۸ ب، ص ۱۵)

اما باید دید تعریف شعور کیهانی چیست؟ در متون عرفان حلقه آمده که هستی متشکل از سه عنصر است که یکی از آن سه، شبکه شعور کیهانی است:

شبکه شعور کیهانی، مجموع هوش، خرد یا شعور حاکم بر جهانی هستی است که به آن آگاهی نیز گفته می‌شود و یکی از سه عنصر موجود در هستی است. سه عنصر مذکور عبارت‌اند از: ماده، انرژی و آگاهی. (همان، ص ۶۷)

طاهری هم‌چنین می‌نویسد: «از آنجا که اصل ماده هم از انرژی است، جهان اطراف ما از ماده و انرژی شکل گرفته است و در اصل فقط از انرژی» (همان، ص ۲۳).

بنابراین اولاً شبکه شعورمند کیهانی، نامی جدید برای خدا نیست که کسی تصور نکند نزاع، نزاع لفظی است؛ چراکه وی این شبکه را مخلوق و دارای خالق معرفی می‌کند (همان). گذشته





از این که قدرت و نقشی که وی به این شبکه می‌دهد، از حیث نظری و مفهومی هیچ جایی برای حضور خدا باقی نمی‌گذارد و در عرصه عمل نیز با وجود کارکردهایی که به این شبکه نسبت داده می‌شود، ضرورتی برای وجود خدا و لزوم ارتباط‌گیری با او احساس نمی‌شود.

ثانیاً مراد از این شبکه، کانال‌های ارتباطی با خدا - که در ادیان الهی از آن‌ها با عنوان رسولان الهی و معصومین یاد می‌شود - هم نیست؛ چراکه پیامبران در متون عرفان حلقه، صاحبان تجربه شخصی در عرفان معرفی می‌شوند؛ نه افرادی که برنامه اداره زندگی بشر از زبان ایشان بیان می‌شود و مأموریت انسان‌ها در سایه تعلیمات ایشان تعریف گردد؛ چنان‌که عامل وحدت انسان‌ها نه توحید، نه دین و نه تمسک به پیامبران الهی، بلکه شبکه شعور کیهانی معرفی شده است:

عامل مشترک فکری بین همه انسان‌ها و به عبارتی زیربنای فکری همه انسان‌ها، شعور حاکم بر جهان هستی است. در این تفکر، این عامل مشترک «شبکه شعور حاکم بر هستی» نامیده می‌شود. (طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۵۹)

در عرفان حلقه، قبل از هر چیز، اتصال به شبکه شعور کیهانی جزء لاینفک این شاخه عرفانی معرفی می‌شود و از طرف دیگر کار درمان تفویضی از مرکزیت عرفان حلقه عنوان می‌گردد: برای بهره‌برداری از عرفان عملی عرفان کیهانی (حلقه) نیاز به ایجاد اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه شعور کیهانی می‌باشد و این اتصالات، اصل لاینفک این شاخه عرفانی است. تحقق بخشیدن به هر مبحث در عرفان عملی، به حلقه خاص و حفاظ‌های خاص آن حلقه نیازمند است. اتصال به دو دسته کاربران و مربیان ارائه می‌شود که تفویضی بوده، در قبال مکتوب نمودن سوگندنامه‌های مربوط، به آنان تفویض می‌گردد. تفویض‌ها توسط مرکزیت که کنترل و هدایت‌کننده جریان عرفان کیهانی (حلقه) می‌باشد، انجام می‌گیرد (همان، ص ۸۰).

به‌راستی مگر غیر از این است که با این ترفند، مهم‌ترین ادعای به‌ظاهر معنوی در عرفان حلقه زیر سؤال می‌رود که همان ادعای دعوت دیگران به استفاده از رحمانیت عام الهی تحت عنوان «شبکه شعور کیهانی» است؟ این که از یک طرف، هدف استفاده از رحمانیت الهی معرفی می‌شود و از طرف دیگر، این استفاده فقط از کانال مرکزیت عرفان حلقه ممکن است، جز کانالیزه کردن سرسپردگی در عرفان حلقه و تبدیل طاهری به یک قطب و مرشد چه معنایی دارد؟

### شعور کیهانی: اساس عرفان حلقه

همانطور که اشاره شد، عرفان حلقه، موضوعی به نام شعور کیهانی را در کانون مباحث خود قرار داده و اساس سلوک عرفانی را اتصال به شعور کیهانی می‌داند؛ به‌طوری‌که بدون این اتصال، حرکت عرفانی، پایه و اساسی ندارد.

«اساس این عرفان بر اتصال به حلقه‌های متعدد «شبكة شعور کیهانی» استوار است و همه مسیر سیر و سلوک آن، از طریق اتصال به این حلقه‌ها صورت می‌گیرد» (طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۱۵).

در این چند سطر تأکید بر این است که چیزی غیر از اتصال به شعور کیهانی نمی‌تواند راهبر و پیش‌برنده سیر عرفانی باشد. اکنون به‌جاست که با درک محوریت شعور کیهانی در عرفان حلقه، بدانیم که شعور کیهانی چیست؟ آیا پدیده‌ای ماورایی و متعالی است یا مادی و فیزیکی؟ آیا شعور کیهانی همان شعور آفرینش است که در قرآن کریم همواره با تعبیری نظیر «سَّحَّ» و «يُسَبِّحُ» به آن اشاره شده است؟ همان شعوری که همه آفرینش را به ذکر و تسبیح خدا و تسلیم و سجود در برابر او برمی‌انگیزد؟ یا این که توضیحی برای پیوند شعور کیهانی با خدا وجود ندارد و تبیین‌های آن معطوف به جهان مادی است؟

با بررسی منابع عرفان حلقه معلوم می‌شود که شعور کیهانی موضوعی است که در بستر تبیین‌های فیزیکی و مادی تعریف می‌شود. اصلی‌ترین منبع عرفان حلقه که به بررسی و تبیین شعور کیهانی پرداخته، کتاب «انسان از منظری دیگر» است که از صفحات ۱۹ تا ۴۲ به تبیین فیزیکی شعور کیهانی اختصاص دارد. تئوری اصلی عرفان حلقه درباره شعور کیهانی این است که «ساختار اصلی جهان مادی، آگاهی یا شعور است که ماده و انرژی از آن به وجود آمده است؛ بنابراین در هر لحظه سه عنصر در جهان هستی وجود دارد؛ آگاهی، ماده و انرژی.» (طاهری، ۱۳۸۸ ب، ص ۲۷). این موضوع نیز بیانگر نگاه ماتریالیستی این حلقه است که همه چیز را ابزاری می‌داند. طاهری تعریف دقیقی از آگاهی ارائه نکرده و منشأ اصلی آن را مادی خوانده است.

### تفاوت شعور کیهانی با مفهوم مشابه در اسلام

شعور کیهانی مورد نظر در عرفان حلقه، عنصری در جهان هستی مادی است که در کنار ماده و انرژی، ساختار این جهان مادی را ایجاد کرده است. این شعور در همه اجزای جهان





مادی وجود دارد و شعور هر جز بر اجزای دیگر اثر می‌گذارد. این اثرگذاری و ارتباط از طریق تشعشعاتی است که از اشیا منتقل می‌شود و شعور کل جهان هستی را تشکیل می‌دهد. شعور جهان از نظر قرآن، حقیقتی ملکوتی است که به بعد الهی و فرافیزیکی اشیا مربوط می‌شود و تمام هویت آن تسبیح و ستایش خداست. بزرگترین تفاوت شعور کیهانی با شعور قرآنی این است که شعور قرآنی حقیقتی معنوی است که همه انسان‌ها توان درک آن را ندارند و نمی‌توانند نجوای تسبیح موجودات را بشنوند.

چنان که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾؛ «هیچ چیز نیست مگر این که تسبیح و ستایش او را می‌گوید، اما شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید.» (اسراء: ۴۴)

شعور قرآنی پدیده‌های عالم، رازی است که عموم مردم راهی به سوی آن ندارند و تنها کسانی آن را درک می‌کنند که پس از تزکیه و تقوا مراحل از معرفت را طی کرده و نور خدا را در دل و جان‌شان افروخته‌اند.

در حالی که درباره شعور کیهانی نوشته‌اند: «همه انسان‌ها می‌توانند در هوشمندی و شعور حاکم بر جهان هستی به توافق و اشتراک نظر رسیده، پس از آزمایش و اثبات آن، به صاحب این هوشمندی که خداوند است، پی برده؛ تا این موضوع، نقطه مشترک فکری بین همه انسان‌ها شده و قدرت و تحکیم پیدا کند.» (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۲۶)

شعور کیهانی پدیده‌ای است که تبیین فیزیکی دارد، برای همه قابل آزمایش است، همه می‌توانند بر سر آن به اشتراک نظر برسند، در امور این عالم نظیر درمان بیماری‌ها مداخله کنند و... این خصوصیات به روشنی در مقابل شعوری است که در فرهنگ قرآنی به موجودات جهان هستی نسبت داده شده است. با توجه به این که در عرفان حلقه هیچ استدلال روشنی برای اثبات آن بیان نمی‌شود، این سؤال پیش می‌آید که چگونه همه انسان‌ها می‌توانند در آن به اشتراک نظر برسند؟ توجه کنید که ادعا، رسیدن همه به اشتراک نظر است. البته در تعلیم حلقه ادعا می‌شود که اگر پیرو ما شوید و آنچه ما می‌گوییم بپذیرید و اتصالات ما را دریافت کنید، به طور عملی آن را خواهید آزمود.

سرانجام به عنوان آخرین مطلب در بیان شکاف عظیمی که میان شعور کیهانی و شعور قرآنی وجود دارد، به این نکته باید توجه داشت که در شبکه عرفان حلقه، شعور کیهانی بسیار

بزرگ معرفی می‌شود و سیر و سلوک انسان‌ها در گرو اتصال با آن است، اما شعور قرآنی موجودات، رازی است که سیر و سلوک انسان در گرو اتصال و ارتباط با آن نیست و اگر کسی راه تزکیه نفس را برود، در مراحل به فهم آن خواهد رسید و از آن خواهد گذشت از همه مهم‌تر این که، انسان نیازی به اتصال با آن ندارد و درک آن، شرط سلوک نیست و این شعور نهفته نمی‌تواند انسان‌ها را به مسیر الی الله سوق دهد؛ بلکه کسی که آن را درک می‌کند، مثل مسافری است که در راهش به چشمه‌ای زلال می‌رسد و جرعه‌ای از آن می‌نوشد و به راه خود ادامه می‌دهد تا به خداوند و درک کمال نائل شود.

#### شعور کیهانی، ایده‌ای نو یا سرقت ایده؟

طاهری از پیشینه ایده‌پردازی‌هایی که درباره شعور کیهانی وجود دارد سخن نمی‌گوید و طوری وانمود می‌کند که شاگردانش می‌پندارند او اولین کسی است که از شعور کیهانی سخن می‌گوید. در حالی که در عرفان یهود از قرن‌ها پیش این موضوع مطرح شده است. (فیلیپ برگ، ۱۹۸۹، ص ۱۵۹) همچنین این ایده در ادیان شرقی نظیر هندوئیسم به جای باور به خدایان ادیان توحیدی مطرح بوده است. (شایگان، ۱۳۸۹ ص) نیلز بوهر در اثر تجربه وضعیت کوانتومی ذرات بنیادین و ابهامات پیرامون آن، تئوری مکملیت موج - ذره را پیشنهاد داد. اگرچه این تئوری هنوز تئوری است، اما توانایی توجیه برخی از رویدادهای فیزیکی را دارد. مشکل این تئوری این است که متناقض به نظر می‌رسد؛ به این علت که باید بپذیریم ماده از ذرات ریزی درست شده است که گاهی ذره نیستند و به صورت موجی از انرژی یا بسته کوچکی از انرژی تجربه می‌شوند.

نیلز بوهر برای توجیه این حالت دوگانه و متناقض‌نما شعورمندی ماده را مطرح کرد و گفت چه بسا که ماده باشعور است و گاه خود را به صورت ذرات و گاه به صورت موج نشان می‌دهد. (کاپرا، ۱۳۷۵، ص ۷۱) این تئوری هنوز از سوی مجامع رسمی و مرجع در علم فیزیک پذیرفته نشده، اما منشأ تئوری پردازی‌های دیگری بوده است. برای مثال، دیوید بوهم (David Bohm) با طرح تئوری «جهان هلوگرافیک»<sup>[۸]</sup> تبیین «واقعیت مجازی» را برای شناخت سرشت جهان مطرح کرد. (تالپوت، ۱۳۸۹، ص ۴۳) - تئوری‌های فیزیکی که بر اساس شعورمندی و هوشمندی ماده شکل می‌گیرد، همچنان رو به گسترش است؛ اما طراحان این تئوری‌ها کمتر موفق می‌شوند که آن‌ها را اثبات کنند و دانشمندان فیزیک را





دربارهٔ درستی تئوری‌هایشان به اطمینان برسانند. البته شاید روزی موفق شوند ابعادی از این تئوری‌ها را اثبات کنند و شاید هم هیچ وقت نتوانند این ایده‌ها را به اثبات برسانند. به هر روی، در حال حاضر، این که ماده دارای شعور مطلق است و می‌تواند برای خود تشخیص دهد و تصمیم بگیرد، از سوی جامعهٔ علمی فیزیکدانان مردود شناخته شده است. (همان، ص ۵۴)

یکی از تئوری پردازی‌های برجسته در این زمینه، تئوری «شعور» مسعود ناصری است. او بیش از بیست سال پیش در کتابی با نام «یک کوآتوم عرفان درمان» ایده شعورمندی کائنات را با پیوند میان فیزیک مدرن، زیست‌شناسی و برخی از آموزه‌های عرفان اسلامی تبیین کرد؛ اما هیچ‌گاه تئوری خود را به عنوان یک نظریهٔ علمی مطرح نکرد و برای پذیرش آن نگفت که جوایز بین المللی و مدارک گوناگون را گرفته است. البته تئوری که پیش از این در کابالا مطرح شده و دیگران نیز برای علمی جلوه دادن آن کوشیده‌اند، ادعاهایی از این دست را برنمی‌تابد.

طاهری، برای کسانی که با تئوری‌های مطرح شده در حوزهٔ کوآتومی آشنا هستند و تئوری شعور ناصری را هم می‌دانند، کاملاً آشناست. کسانی که کمی دربارهٔ ادیان شرقی و الهیات آن‌ها مطالعه کرده باشند، به روشنی می‌یابند که طاهری در عرفان حلقه غیر از حواشی نامربوط و ادعاهای بی‌مبنا چیزی بر مطالب قبلی اضافه نکرده است.

سرقت ایده‌های دیگران و طرح آن‌ها با عنوان آگاهی از فرازمان و فرامکان، نمی‌تواند پایهٔ محکمی برای ایجاد یک مکتب عرفانی باشد. تنها تفاوت عرفان حلقه با ایده‌های گذشته این است که دانشمندان پیشین به جهت سال‌ها کار علمی، تئوری‌هایشان را با احتمال مطرح کرده و به جامعهٔ علمی ارائه داده‌اند تا مورد تحقیق قرار گیرد؛ اما طاهری ایده‌های احتمالی دیگران را با قاطعیت از سوی خودش مطرح می‌کند و آن‌ها را به همهٔ مردم می‌آموزد. بلکه پا را از آموزش ایده‌ها فراتر گذاشته و به باورهای دینی مردم نیز می‌تازد و خداشدن را بالقوه معرفی می‌کند و زندگی پس مرگ را زندگی ویروسی کالبدهای ذهنی می‌خواند و سایر آموزه‌های دینی را با انواع تحریف‌ها آلوده می‌کند.

#### شعور کیهانی، حقیقت یا مجاز؟

در عرفان حلقه توضیح داده می‌شود که جهان مادی از شعور آفریده شده است و همه اجزا و ذرات آن شعور هستند. با این وصف، شعور کیهانی، حقیقتی متعالی نیست؛ بلکه جوهرهٔ اصلی



همین جهان است که همه جهان مادی از آن درست شده است. شعور کیهانی در حقیقت، میلی درونی است که هر ذره را به رقص و حرکت وادار می‌کند. (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۴۳)

تأمل بیشتر درباره شعور کیهانی این حقیقت را آشکار می‌کند که شعور کیهانی پویایی در متن جهان مادی و نیرویی جاری در آن است، که با مباحث فیزیک کوانتوم، ذهن به آن نزدیک می‌شود.

حال پرسش این است که چرا عرفان حلقه در جستجوی شعور کیهانی است، پدیده‌ای که هم مجاز است و هم نامتعالی؟ بهتر نیست که در مسیر سلوک عرفانی دل‌ها و اندیشه‌ها به خداوند یکتا متوجه شود و با واسطه‌هایی مثل شعور کیهانی سرگرم و مشغول نگردد؟

بر اساس تعالیم عرفان حلقه، شعور کیهانی در راهی که هدف آن خداست، مجاز است (طاهری، ۱۳۸۸، الف، ص ۶۳) و مشغول شدن به آن انحراف از مسیر اوست. این بازی با مجاز آنگاه به صورت یک مانع بزرگ مشکل ایجاد می‌کند، که ادعا می‌شود شعور کیهانی حلقه‌های بی‌شماری دارد و باید اتصال به این حلقه‌ها با حفظ‌هایش از طریق مرکزیت عرفان حلقه تفویض شود.

در حقیقت به دنبال شعور کیهانی که مجاز است، مرکزیت عرفان حلقه و شخص محمدعلی طاهری به میان می‌آیند و واسطه فیض می‌شوند، به طوری که دریافت اتصالات و حفظ‌های بی‌شمار آن بدون تفویض و عنایت آنان غیر ممکن می‌شود. به این ترتیب در عرفان حلقه، فاصله نزدیک میان هر فرد با خداوند به فاصله‌ای بی‌پایان از حلقه‌ها منجر می‌شود. این در حالی است که در معنویت ناب اسلامی هیچ فاصله‌ای میان انسان و خدا نیست.

#### ۴. «عدم» و «هیچ قطبی»، بودن خداوند

عرفان حلقه با ارائه تعریفی غیر دینی واژه عدم را در مورد خداوند به کار برده و بیتی از مولانا را شاهد مثال آورده است:

از این جهت که درک ذات مقدس خداوند ممکن نیست و ذات الهی فراتر از تعریف و توصیف بشری است، نمی‌توان گفت که هستی و وجودی دارد که ما می‌توانیم آن را بشناسیم؛ اما از آن جهت که تجلیات او وجود دارند و وجود آن‌ها سایه‌ای از اوست، تأکید می‌شود که او هست و وجود دارد. بنابراین، ذات مقدس خداوند، وجود دارد، اما بودن او با بودنی که انسان می‌شناسد، به کلی متفاوت است.



پس برای اشاره به او می‌توان به‌طور قراردادی، از واژه‌های «عدم» و «هیچ‌قطبی» استفاده کرد که تا حد ممکن، هیچ صفتی را تداعی نکند. به این ترتیب، منظور از هیچ‌قطبی، هستی است که نام و نشان ندارد و قابل ادراک و تعریف نیست.

سپاس آن عدمی را که هست ما بر بود ز عشق آن عدم آمد جهان جان به وجود  
به هر کجا عدم آید وجود کم گردد زهی عدم که چو آمد از او وجود افزود  
(طاهری، ۲۰۱۱ الف، ص ۱۷۴)

طاهری در این نام‌گذاری، تقلیدی ناآگاهانه و کج‌فهمانه از مولانا کرده است. در این ابیات - که از دیوان شمس مولانا آورده شده است - مقصود از عدم، خداوند نیست، بلکه واژه عدم در مفهوم نیستی و فنا و به عبارتی بی‌خویشتنی آمده است. مولانا با این تعبیر، از این که خود را هیچ می‌پندارد و از فنا به وجود می‌رسد، سخن می‌گوید. درک نیستی بالنده، موجودیت و هستی مولانا را اعتباری می‌بخشد که ارجمندتر و والاتر از پیش می‌شود و باعث شادمانی جاوید و دائمی او می‌گردد و موجب می‌شود که با سپاسگزاری از عشقی که در وجود او آمده و به وسیله آن به درک بی‌خویشتنی نائل شده است، خود را هیچ انگارد و به عبارتی همه وجودش را در معشوق بیابد و به تعبیری به مقام فنای فی الله برسد. عدم در این ابیات مولانا به معنی درک نیستی خویشتن است و هرگز مخاطب و منظور او خداوند نبوده است. مولانا این مضمون را با عبارتی دیگر چنین می‌آورد:

آن نفسی که با خودی، یار چو خار آیدت وان نفسی که بی‌خودی یار به کار آیدت  
آن نفسی که باخودی، خود تو شکار پشه‌ای وان نفسی که بی‌خودی، پیل شکار آیدت<sup>[۹]</sup>

در این خصوص باید گفت آیا از عدم به جز نیستی و فقدان وجود، مفهوم دیگری قابل استنباط است و این که آیا به کارگیری این واژه درباره خداوند مسبوق به سابقه است؟ پر واضح است که این مورد در دنیای اسلام وجود نداشته و چنانچه طاهری ادعای اسلامی بودن آموزه‌هایش را دارد، باید گفت که این خلاف آموزه‌های دینی و قرآنی است. اگر منظور از انصاف صفت «هیچ‌قطبی» به خداوند این است که «تا حد ممکن هیچ صفت خاصی درباره خدا تداعی نشود» باز هم خلاف صریح آیات قرآن کریم است، زیرا آیات متعددی از قرآن (اعراف: ۱۸۰، اسراء: ۱۱۰، طه: ۸، حشر: ۲۴) خداوند را صاحب اسمای حسنی معرفی می‌کنند و هیچ مفسری خداوند را بی‌نام ندانسته است. طاهری در عرفان الهامی حلقه، از سویی خداوند را بی‌نام می‌داند و از سویی دیگر برای اشاره به او از واژه‌های عدم و هیچ‌قطبی استفاده می‌کند!

## ۵. غیر ممکن بودن شناخت خدا

طاهری می‌گوید:

انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی. انسان فقط می‌تواند عاشق تجلیات الهی، یعنی مظاهر جهان هستی شود و پس از این مرحله است که مشمول عشق الهی می‌گردد. (طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۱۲۴)

در این اصل، شناخت خدا غیر ممکن دانسته شده است؛ در حالی که سرتاسر قرآن در صدد شناساندن خدا به انسان است. برخی از این آیات عبارت‌اند از:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾.

«بگو خداوند، یکتا و یگانه است؛ خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند؛

(هرگز) زاده است و زاده نشده است و برای او هیچ‌گاه شبیه و مانندی نبوده است.»

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ \* هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

«او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است، و او رحمان و رحیم است و خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیت‌بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست‌ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند و شایسته عظمت است. خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند. او خداوندی خالق، آفریننده‌ای بی‌سابقه و صورتگری (بی‌نظیر) است. برای او نام‌های نیک است؛ آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح او می‌گویند؛ و او عزیز و حکیم است.» (حشر: ۲۲ - ۲۴)

﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ \* لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُخَيِّ وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ \* هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَرْجِعُ فِيهَا وَ هُوَ





مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ \* لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ \* يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند، و او عزیز و حکیم است. مالکیت (و حاکمیت) آسمان‌ها و زمین از آن او است، زنده می‌کند و می‌میراند، و او بر هر چیز قادر است. او اول و آخر و ظاهر و باطن است و از هر چیز آگاه است. او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت) آنچه را در زمین فرو می‌رود و آنچه را از آن خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌گردد و آنچه به آسمان بالا می‌رود می‌داند و او با شماست هر جا که باشید و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست. مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست و همه چیز به سوی او باز می‌گردد. شب را داخل روز می‌کند و روز را داخل شب، و او به آنچه بر دل‌ها حاکم است داناست.» (حدید: ۱ - ۴)

امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز در خطبه ۴۹ نهج البلاغه می‌فرماید:

«لَمْ يَطْلُعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَخْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ»؛ «عقول و خرده‌ها را بر کنه صفاتش آگاه نساخت و (با این حال) آن‌ها را از مقدار لازم معرفت و شناخت باز نداشته است.»

ممکن است گفته شود که منظور از فهم، شناخت نیست، بلکه درک ماهیت خداست و چون خدا ماهیت ندارد پس نمی‌توان او را فهمید و شناخت و در نتیجه نمی‌توان عاشق او شد. اما اگر به ادامه همین اصل توجه کنیم، می‌بینیم که نویسنده از عشق به تجلیات سخن گفته است. این بدان معناست که تجلیات را می‌توان فهمید و در نتیجه می‌توان عاشق آن‌ها شد. فهمیدن تجلیات به چه معناست؟ آیا به معنای فهمیدن ماهیت آن‌هاست یا به معنای فهمیدن کمال الهی متجلی در آن‌ها؟ اگر منظور فهمیدن ماهیات باشد عشق به ماهیات معنا ندارد؛ چون ماهیت از خود چیزی ندارد و اگر منظور عشق به کمال الهی متجلی در مخلوقات باشد، این معنا درست خواهد بود؛ اما در این صورت، عشق به تجلیات الهی به پشتوانه کمالی است که از خدا گرفته‌اند.

بنابراین همان‌طور که می‌توان عاشق تجلیات شد، می‌توان عاشق خدا شد؛ بلکه انسان، اول عاشق خدا می‌شود و بعد عاشق تجلیات او در واقع کسی که عاشق خدا شود، جز خالق و

معبود را نمی‌بیند و جز به او نمی‌اندیشد و جز بر درگاه او نمی‌نشیند و به هر طرف رو می‌کند بر حیرتش از خالق افزوده می‌شود و بر فقر و عجز خود واقف‌تر می‌گردد و با آگاهی کامل به سجده در می‌آید و با دل و جان لب به تسبیح و تحمید او می‌گشاید که: سبحان ربی الاعلی و بحمده...

### ۶. ناممکن بودن عشق به خدا

طاهری می‌گوید:

«انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی» (طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۱۲۴)

سوال این است چرا و چگونه نمی‌توان عاشق خدا شد! در حالی که این مطلب با آیات قرآن سازگاری ندارد. قرآن در این باره فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از آئین خود باز گردد (به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند.» (مائده: ۵۴)

در آیه دیگر نیز فرموده است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، و خدا آمرزنده مهربان است» (آل عمران: ۳۱). آیه صریح‌تر می‌فرماید:

﴿... وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...﴾؛ «آن‌ها که ایمان دارند عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهاشان) شدیدتر است» (بقره: ۱۶۵).

هم‌چنین طاهری پس از توضیحاتی درباره عبادت، آن را بر اساس انگیزه افراد، بر سه نوع تقسیم می‌کند:

– عبادت بردگان یا عبادت از روی ترس (مرگ و قبر و دوزخ و...)

– عبادت مزدوران یا عبادت از روی طمع مزد و پاداش (بهشت و حوری و...)

– عبادت آزادگان یا عبادت از روی عشق الهی





نوع عبادت و خواسته هر کسی، بستگی به میزان درک و فهم او از خداوند دارد، و همان گونه که یک بچه آب‌نبات چوبی را به دنیایی از آگاهی‌ها ترجیح می‌دهد، ممکن است که کسی هم حوری را به عشق الهی ترجیح دهد. در عرفان کیهانی (حلقه)، عبادت از روی عشق الهی مورد نظر می‌باشد. (طاهری، ۱۳۸۸ الف، ص ۱۳۹)

اگر طبق آنچه پیش از این از طاهری آمد، انسان نتواند عاشق خدا باشد، پس عبادت از روی عشق الهی چه معنایی دارد؟ و چون از دید او «نوع عبادت و خواسته هر کسی، بستگی به میزان درک و فهم او از خداوند دارد» اساساً عبادت خدا امکان‌پذیر نخواهد بود.

بنابراین برآیند این دو اصل، گزاره نادرست زیر است:

نمی‌توان خدا را فهمید + عشق به خدا، وابسته به فهمیدن خداست = نمی‌توان عاشق خدا شد.

## ۷. انتساب فرزند به خداوند

طاهری معتقد است: همه، خدای مجسم هستیم! وی بیان می‌دارد:

الان شما هم خدای مجسم هستی، من هم هستم، همه هستند، همه وجه او هستند... من پسر او هستم، الان همه پسرش هستیم، همه فرزندش هستیم. به یک عبارت‌هایی چون حالا در اون ماجرای اون جا، مثلاً ما به خدا می‌گیم دوست، اون جا بحث پدر، پدر آسمانی، حالا اون شده پدر، ما شدیم فرزند، یک تشبیه عرفانی است... خوب آخه اینجا مسائلی هست، خدای زنده مرتبطه با بسم الله و این صفات دیگه مربوط است به خدای زنده، خوب مربوط است به تجلیات. (جلسه دوم کمیته عرفان)

طاهری خود را صاحب دریافت‌های خاص می‌داند. برای مثال، در توجیه سخنان بی‌اساس خود می‌گوید: «شما می‌گی، مثلاً می‌تونی بگی، اناللق، یه تعبیر و تفسیر داره، من یه تعبیر دیگه‌ای دارم از اناللق. برداشت دیگه‌ای دارم از اناللق...» (همان)

تعبیر طاهری گمراه‌کننده است و ادبیات کلامش با قرآن انطباق ندارد و برعکس، تطابقتی با مسیحیت می‌توان برای آن یافت. در توضیح مورد بعدی به بسط این مفهوم پرداخته می‌شود.

## ۸. نفی حیات الهی

طاهری انتساب هر گونه نامی به خداوند را صحیح نمی‌داند، حتی نام‌هایی که خداوند، خود در قرآن فرموده است؛ مانند نام «حی» (... هو الحی القيوم) دیگر این که هر نام و هر توصیفی را محدود کننده می‌خواند، در حالی که این اسامی و صفات تنها راه شناخت و حرکت به سوی کمال الهی هستند و در غیر این صورت، کمال مفهوم خود را نخواهد داشت. در واقع دستیابی به ذات معانی و مفاهیم اسامی و صفات خداوند غیر ممکن است، زیرا مانند ذات الهی دست‌نیافتنی هستند؛ ولی نشانه‌هایی برای تقریب ذهن انسان و درک مفاهیم عالیه می‌باشند.

دیدگاه التقاطی عرفان کیهانی به تناقضی بزرگ می‌رسد، آنجا که از یک سو هیچ نام و صفتی برای خدا قائل نیست تا مبدا محدودیتی برای خدا قائل شده باشد و از سوی دیگر، انسان را جزئی از خدا دانسته و او را نعوذ بالله جزءپذیر می‌داند و در مقاله «آزمایش آخر»، انسان را در مقام و رتبه هم‌شان خداوند دانسته و می‌گوید: «خداوند تمام قدرت خود را در اختیار انسان می‌گذارد» !!!

باید گفت از طاهری که پای درس استادی ننشسته و به قول خودش قرآن را حتی یک‌بار به طور کامل نخوانده است، عجیب نیست که برداشت‌های انحرافی از قرآن و مسائل دین و هستی داشته باشد؛ عجیب‌تر پذیرش این الهامات از سوی اطرافیان و حلقه اول اوست که به اصطلاح، مسلط به مباحث دینی بوده و حتی در محیط‌های مذهبی حضور داشته‌اند. این افراد با تسلیم شدن و شاهد بودن و در مواردی تأیید او، عرصه را برای طاهری گسترده و باعث تشابه الهامات انحرافی و تناقضات او به عرفان شده‌اند. مسلماً تک‌تک آن‌ها مسئول‌اند و باید در پیشگاه عدل الهی پاسخگو باشند.

طاهری در این باره بیان می‌دارد:

زنده مربوط به یک حریمی است، وقتی به حریم خدا وارد بشیم! مفهوم خدای زنده، مرده، پاک، ناپاک، این‌ها که اون حریم نیست. وقتی می‌گم خدای زنده، تمام تجلیات تو برای همین هم شما بحثی که با آقای تقی‌پور داشتن که ذره‌ها هم شعور دارند، فلان‌اند، اون قاطی کرده که مگه ذره داره، مگه زنده است بله زنده است، همه‌ی هستی زنده است، سطح زندگی فرق می‌کنه همه شعور دارد، وقتی می‌گیم بسم الله، به نام او، همه وجهی وجه اوست.





نجفی: آقای نظری هم همین را نفهمیده بود، شما میگی زنده یعنی چه؟  
طاهری: آره، نه نمی‌فهمه، هر وجهی وجه اوست، هر وجهی نامی داره، هرنامی نام اوست، زنده بودن هر ذره‌ای، زنده بودن اوست.

توی این سطح، تو این سطح وقتی می‌گیم خدای زنده، داریم راجع به بسم الله صحبت می‌کنیم، درست شد، اما از این سطح بریم بالاتر اگه بگیم خدای زنده، رقتیم توی شرط؟  
طاهری: چون زنده بودن و این‌ها صفت می‌شه دیگه، سبحان الله عما یصفون! (جلسه کمیته دوم عرفان حلقه)

طاهری در جمله آخر، با تفسیر غلط از آیه شریفه قرآن، منظور انحرافی خود را بیان می‌کند. این در حالی است که در این آیه اشاره به توصیفی است که کافران داشته‌اند، نه توصیفی که خود خداوند در قرآن کریم می‌فرماید.

حیات عبارت است از وصفی که به همراهش علم و قدرت باشد، پس حیاتی که در گیاهان، حیوانات و آدمیان وجود دارد و مایه رشد و تکامل آن‌هاست، به خداوند استناد ندارد؛ زیرا او موجود کامل است، نه مستکمل. دلیلی که بر اثبات حیات الهی می‌توان به کار گرفت، این است که حیات، کمال است و آفریننده کمال باید دارای کمال باشد؛ زیرا فاقد شیء معطی شیء نیست؛ پس حق تعالی، دارای صفت حیات است.

نکته قابل توجه این است که این استدلال برای اثبات همه صفات کمالیه الهی، جاری و ساری است. در قرآن معمولاً صفت حیات به همراه صفت قیومیت ذکر شده است؛ یعنی خداوند دارای حیات است و به ذات خود قائم است و همه چیز به او قیام دارد. آیات را بنگرید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾؛ «هیچ معبودی جز الله نیست و او زنده و قیوم است». ﴿وَعَنْتِ الْأُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾؛ «همه چهره‌ها در برابر خداوند حی و قیوم خاضع می‌شوند و کسانی که بار ظلم را حمل می‌کنند، زیان کارند» (طه: ۱۱۱)

وی درباره حیات خداوندی گفته است: در مسیحیت اطلاقش می‌کنند به عیسی مسیح (علیه السلام) که او خدای مجسم است، بعد از سه روز از بین مردگان زنده شد، حاضر است و بین ماست. می‌شود خدای زنده، مفهوم وجه الله را در مسیحیت اشتباه تلقی کردند.

الان همه پرسش هستیم، همه فرزندش هستیم، به یک عبارت‌هایی؛ چون در آن ماجرا خدا پدر آسمانی بود، ما شدیم فرزند این یک تشبیه عرفانی است، یک تشبیه است، یک

تشبیه در خور فهم ماست! منظور او را متوجه نشدند! او درست گفته است خدای مجسم، الان شما هم خدای مجسم هستی، من هم هستم، همه هستند، همه وجه او هستند و نفهمیدند که موضوع چیست! (ezharezohor.blogfa.com)

به یاد داشته باشیم که اگر تعبیر «پدرآسمانی» برای خداوند، به گفته طاهری تعبیری «عرفانی» بود، مسلماً خداوند این همه عتاب را علیه این تعبیر به اصطلاح عرفانی! در قرآن نمی‌فرمود:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾؛ «یهود و نصارا خود را پسران خدا و دوستان او می‌دانند. بگو اگر این عقیده شما درست است، پس چرا خدا شما را به کیفر گناهانتان عذاب می‌کند؟ نه! این عقیده درست نیست؛ بلکه شما نیز بشری هستید از جنس سایر بشرهایی که خلق کرده، هر که را بخواهد می‌آمزد، و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و ملک آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آن، از خدا است و بازگشت نیز به سوی او است.» (مائده: ۱۷)

## ۹. طرح مباحث شرک آمیز

طاهری در اظهاراتی از قول خداوند بیان می‌دارد:

اینک ما به هم رسیده‌ایم؛ چیزی که ظاهراً منتظرش بودید و وصالی که طلبش را داشتید؛ اما نه به اندازه‌ای که من مشتاق بودم. شما مرا بخشنده می‌دانید؛ ولی اصلاً حد آن را نمی‌دانید و از آن صرفاً تصویری مبهم دارید. میزان بخشندگی من را پس از وصال خواهید فهمید؛ وقتی که همه قدرت خود را به شما ببخشم. فقط در آن جاست که مفهوم بخشنده مهربان را خواهید فهمید. حال من هستم و شما. آیا با داشتن همه قدرت من و احساس بی‌نیازی، باز هم طالب من خواهید بود؟ (طاهری، ۲۰۱۱، ص ۲۰۳)

این سخنان بیانگر آن است که طاهری نه از مقام نفس مطمئنه و خطاب خداوند به او ﴿ازجی الی ربک راضیة مرضیة﴾ (فجر: ۲۸) آگاه است و نه با ﴿عند سدرۃ المنتهی﴾ (نجم: ۱۴) آشناست و نه او از متقین و جایگاه آنان ﴿فی مقعد صدق عند ملک مقتدر﴾ (قمر: ۵۵) اطلاعی دارد. او در حالی ادعای فهم شبکه مثبت و الهامات روح القدس بر خود دارد که هیچ یک از آن‌ها در قرآن - که مجموعه وحی خداوند بر پیامبر اعظم است - تأیید نشده است.





به نمونه‌های دیگری از افاضات الهامی او اشاره می‌شود:  
در عالم ملکوت یک توان بالقوه‌ای هست که نمی‌داند چکار می‌خواهد بکند؟ یک عالم خنثی است، اما به محض اینکه شیطان مأموریت پیدا می‌کند، از خنثی بودن می‌آید بیرون.  
از حالت خنثی می‌آید بیرون و یک عالم دیگر از آن می‌آید بیرون، مثلاً عالم دوقطبی. در عالم دیگر به صورت دیگر ابلیس‌های خاص خود را دارد.  
اولین معلم ما شیطان بوده خاک شکل‌پذیر است و آتش عامل پختگی است. ما اگر در معرض شیطان قرار نمی‌گرفتیم که پخته نمی‌شدیم. آتش شامل شیطان و جن است. جن از بیرون حمله می‌کند و شیطان از درون. و این پختگی را برای جنس خاک فراهم می‌کنند. اما سایر ملائک به تسخیر ما در می‌آیند. این حلقه، حلقه شیطان است (جلسه هشتم کمیته عرفان).

رهبر فرقه در توضیح جهان‌های موازی و صورت مجادله‌ی افراد که با خود دارند و نحوه‌ی عدالت خداوند در پاسخ به مجادله‌های انسانی می‌گوید:  
یکی از آن ملائک یا قوانین به نام عدالت است. بحث این است که هر جزء و ذره‌ای از عقل کل ناشی شده است و تقسیم شده است به عقل اول و عقل دوم و... یعنی به عقول مختلف تقسیم شده است. گفتیم که راجع به تقدس هیچ ذره‌ای نمی‌توانیم بگوییم این ذره از آن ذره مقدس‌تر است یا این ذره این مقدار بار تقدس دارد و خدا آن مقدار! تمام اجزاء سر جای خودشان تقدس یکسان دارند و در مقابل همه آن‌ها اصلی حکم فرما است که این‌ها از یک چیزی برخوردارند که بین همه‌شان آن تقدس توزیع شده است و هیچ ذره‌ای از ذره دیگر متکامل‌تر و یا جلوتر یا مقدس‌تر نیست و عدالت حاکم است. عقلی که در شما جاری شده، در من هم جاری است. عقلی که در ذرات وجود شما هست، در من در ایشان و... جاری است، درست شد؟ لذا همه ما در مقابل کل خودمان از عقل برابری برخورداریم، این عقل به عدالت جاری شده است. عقل کل من با عقل کل شما به برابری داده شده است، مثل یک ظرفی که سوراخ سوراخ بکنی و نور را از آن بتابانی و نور نقاط به تساوی می‌افتد و... کلیه این عقول مختلف که بیش از پنجاه نوع است (جلسه دهم کمیته عرفان).  
یکی دیگر از مصادیق اعتقادات شرک‌آلود طاهری در پاسخی که به یکی از حاضرین در جلسه‌اش داده، آشکار است:



سؤال: این که می‌گوید «فی الارض اله و فی السماء اله» یعنی چه؟

طاهری: اله یعنی آدم با توان بالقوه و رب یعنی آدم با توان بالفعل بعد از فهم، این توان بالقوه به بالفعل در می‌آید.

ارض و سماء به عالم ملک مربوط است، خالق آن هم روح القدس است. بعد از جهنم، توان بالقوه تبدیل به بالفعل می‌شود و ما از «اله بودن» به سمت «رب بودن» سوق پیدا می‌کنیم.

ما تا زمانی که با ارض و ملک سروکار داریم هنوز بالقوه هستیم، ولی وقتی که وارد جهنم شدیم و عبور کردیم، بالفعل می‌شویم. (جلسه نهم کمیته عرفان) طاهری در مقاله «آزمایش آخر» از قول خداوند می‌گوید:

...این بار همه قدرت خود را در اختیار شما می‌گذارم. وقتی که همه قدرت خود را به شما ببخشم، فقط در آن جاست که مفهوم بخشنده مهربان را خواهید فهمید. حال من هستم و شما. آیا با داشتن همه قدرت من و احساس بی‌نیازی، باز هم طالب من خواهید بود؟ به زودی یقین حاصل می‌کنید که شما خدا هستید...

آن زمان که شما این‌گونه خدا شدید، می‌خواهید بدانید که با من چه خواهید کرد؟ (طاهری، ۲۰۱۱ب، ص ۲۰۳-۲۰۵)

در اینجا خداوند و قدرت او محدود و انتقال قدرت لایزال الهی به دیگران ممکن دانسته شده است!!

وی در ادامه می‌گوید:

برخی از شما پس از کسب اطمینان از خدا بودن خود و احساس بی‌نیازی نسبت به من خواهید گفت: «حالا که خدا هستیم و بی‌نیاز به او، چرا برای خود خدایی نکنیم؟» و فقط عده اندکی خواهند بود که خدایی در وحدت را انتخاب کرده، به سوی من آمده، با من به وحدت می‌رسند.

بلی! خدای در وحدت و خدای در کثرت، آخرین آزمایش است و شما کدام را انتخاب خواهید کرد؟ (همان)

طاهری در بخشی از مقاله از قول خداوند با تحکم و اطمینان می‌گوید: «به زودی یقین حاصل می‌کنید که شما خدا هستید!» (همان)



همچنین در بخش دیگری از مقاله خود می‌آورد:

در آخرین مرحله سؤالی هست که «حالا که خدا شدی» با او هستی یا برای خودت می‌خواهی خدایی کنی؟ در آنجا ما خودمان رب هستیم، اگر بله را بگوییم دیگر رب هستیم، ما رب الناس می‌شویم! (همان، ص ۲۰۵)

### جمع‌بندی

تکیه‌گاه عرفان حلقه، شعور کیهانی است و خداوند، به عنوان طفیلی بحث شعور کیهانی مورد اشاره قرار می‌گیرد: همه انسان‌ها می‌توانند در هوشمندی و شعور حاکم بر جهان هستی به توافق و اشتراک نظر رسیده، پس از آزمایش و اثبات آن، به صاحب این هوشمندی - که خداوند می‌باشد برسند. (طاهری ۱۳۸۸ الف، ۵۸)

در این مجموعه از اصول و آموزه‌ها، جایگزینی شعور کیهانی باعث کنار گذاشتن و کم‌رنگ کردن معرفت خدا و عشق به او شده و به این ترتیب، تمام تکیه این عرفان از خداوند به شعور کیهانی - که شعور هستی مادی است - منتقل و محدود گشته است: انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت، خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی انسان فقط می‌تواند عاشق تجلیات الهی یعنی مظاهر جهان هستی شود. (همان، ۱۲۴)

بنابراین انسان تنها می‌تواند هوشمندی هستی مادی را بشناسد و به آن عشق بورزد. این شالوده غیر الهی که بر یافتن قدرت درمانگری به عنوان راه خداشناسی تکیه می‌کند، در مقام هدف‌گذاری کاملاً از خداوند دور می‌شود:

درمانگری، به عنوان یک روش تجربی برای درک عرفانی موضوع کمال، در راه رسیدن به اهداف زیر مورد استفاده قرار می‌گیرد: شناسایی و آشنایی عملی با هوشمندی حاکم بر جهان هستی (شعور الهی)، رهایی از گرفتاری در خویشتن، خدمت به خلق و انجام عبادت عملی، شناختن گنج درون و توانایی‌های ماورایی، انسان‌شناسی (به عنوان بخشی از خودشناسی)، حرکت در جهت نزدیکی به دیگران و فراهم نمودن امکان وحدت. (همان، ۱۰۶-۱۰۷)

در این اصل از اساس نامه حلقه که به هدف گذاری مربوط می شود، محوریت هوشمندی هستی مادی یا شعور کیهانی به صورت انحصار اهداف در گرایش به قدرت های ماورایی، استفاده عملی از قدرت هوشمندی کیهانی و نزدیکی انسان ها به هم بروز پیدا کرده است. نکته مهم و قابل توجه در این اهداف این است که هیچ نامی از خداوند برده نمی شود و قدرت شعور کیهانی نقش اصلی را در آن پیدا کرده است.

با این که این اهداف، نوعی خودمداری و انسان محوری را به نمایش می گذارد، اما تحلیل این اهداف در بافت کلی اصول و آموزه های عرفان حلقه، محوریت شعور کیهانی را نشان می دهد. تکیه به شعور کیهانی به جای تکیه به خداوند، مبانی انسان شناسی حلقه را تحت تأثیر قرار داده است. از نظر آن ها انسان فراتر از وجود شخصی خود در بستر هستی مادی، شعور و انرژی کیهانی تعریف می شود.



## پی‌نوشت‌ها

[۱] ابن عربی نیز از اصطلاح «سایه» استفاده کرده است: «... نسبت غیر حق (سوی الحق) - یا آنچه جهان (العالم) نامیده می‌شود - به حق، مانند نسبت سایه انسان به اوست؛ یعنی جهان سایه خداست»، (فصوص الحکم، فص ۹، ص ۱۰۱)

[۲] Toshihiko Izutsu

[۳] کاکایی این مطلب را از کتاب فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۴۲۹ نقل می‌کند.

[۴] Stephen Hawking

[۵] به نقل از پایگاه خبری [aftabnews.ir](http://aftabnews.ir)، کد خبر: ۱۰۸۰۸۴.

[۶] ماتریالیست‌ها دنیای بی‌ابزاری را در مقابل دنیای ابزاری تعریف می‌کنند. بنا به اعتقاد ماتریالیستی، عرفان و دنیای بی‌ابزاری در برابر دنیای ابزاری تعریف شده که همه چیز را مادی‌گرایانه می‌بیند و از آنجا که با شکست دیدگاه‌های مادی‌گرایانه در مقابل عشق، محبت، ایثار، هیجان و... مواجه شدند، آن‌ها را متأثر از دنیای بی‌ابزاری دانستند. طاهری نیز در آموزه‌های به اصطلاح عرفانی خود، پله‌های مسیر حرکت انسان را عقل (دنیای ابزار) و عشق (دنیای بی‌ابزاری) دانسته و همواره بر پله عشق تأکید خاص داشته است. (رک: طاهری، ۱۳۹۱ الف، صص ۴۹ - ۵۶)

[۷] برگرفته از کتاب «نگاهی متفاوت به عرفان حلقه»، فصل سوم، حجت الاسلام حمیدرضا مظاهری سیف.

[۸] کتاب «جهان هولوگرافیک» معرف جهانی است که هر ذره آن ویژگی‌های کل آن را در خود دارد و بسیاری از مفاهیم متافیزیکی را که ریشه در فلسفه و عرفان شرق دارد، در قالب زبانی روشن و امروزی باز می‌شناسد. به نظر می‌رسد این کتاب نیز در آموزه‌های طاهری تأثیر به سزایی داشته است.

[۹] غزل ۳۲۳ دیوان شمس.



## فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، چاپ سوم، بیروت: مرکز طبع و نشر قرآن جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۰.
۲. طاهری، محمدعلی، *اسب ترا، بی جا: موسسه عرفان کیهانی (حلقه)*، بی تا
۳. طاهری، محمدعلی، *انسان از منظری دیگر*، چاپ نهم، بی جا: انتشارات عرفان کیهانی، ۱۳۸۸ (ب).
۴. طاهری، محمدعلی، *انسان و معرفت*، ارمنستان: گریگور تاتواتسی، ۲۰۱۱ م (الف).
۵. طاهری، محمدعلی، *چند مقاله*، ارمنستان: گریگور تاتواتسی، ۲۰۱۱ م (ب).
۶. طاهری، محمدعلی، *عرفان کیهانی (حلقه)*، چاپ ششم، قم: انتشارات اندیشه ماندگار، ۱۳۸۸ (الف).
۷. طاهری، محمدعلی، *موجودات غیر ارگانیکی*، آمریکا: Create Space، ۲۰۱۰ م.
۸. وبلاگ اظهار ظهور به نشانی [ezharezohor.blogfa.com](http://ezharezohor.blogfa.com)





## نقد و بررسی مبانی مدعیان تناقض در قرآن

حسن‌رضا رضایی\*

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث

### چکیده

نوشتار پیش روی به نقد مبانی نظری مدعیان آموزه تناقض در قرآن می‌پردازد. در این مقاله، پس از بیان مبانی تناقض، با نگاهی درون‌متنی و برون‌متنی، برخی از ادله مدعیان تناقض را مطرح (مانند: قرآن مکتوب بشری نه وحی الهی؛ قرآن اقتباس شده از کتاب‌های گذشتگان؛ تحریف شدن قرآن؛ ...) و بررسی و نقد نموده است؛ همچنین با اشاره به مصداق‌هایی از ادعای تناقض در قرآن، مانند آفرینش آسمان و زمین، و موضوع شرب خمر، آنها را ریشه در ناآگاهی و ناآشنایی مدعیان، با علوم قرآنی، لغت و تفسیر قرآن می‌داند. افزون‌بر موارد یادشده، مقاله حاضر به دنبال اثبات اعجاز لفظی و نبودن اختلاف، تضاد و تناقض در قرآن است.

کلید واژگان: قرآن، تناقض، مبانی، شبهه، تضاد.

## مقدمه

نداشتن شناخت کافی از کلام وحی و مقایسه متون بشری با سخن خالق هستی که پیامد آن دچار شدن به برخی احتمال‌ها و گمان‌هاست، نتایج نادرستی به همراه خواهد داشت که از آن جمله، می‌توان به توهم تناقض در قرآن اشاره کرد. شاید دلیل چنین برداشتی، بر این پیش‌فرض نادرست مبتنی باشد که هر متنی در معرض تناقض و اشتباه است.

به‌طور حتم همسان‌پنداری کلام وحی و کلام انسان، چنین نتیجه‌ای نیز در پی خواهد داشت. این بدان معناست که ما در معرفت‌شناسی خود درباره‌ی خداوند، دچار مشکل هستیم. قرآن کریم با آگاهی از چنین برداشتی، استدلالی را ارائه می‌کند که تدبیر در مفهوم آن، می‌تواند کلیدی برای رفع بسیاری از سوءبرداشت‌ها و گمان‌های بی‌اساس باشد. در آیه ۸۳ از سوره نساء تصریح شده است که: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»؛ «آیا با تدبیر در قرآن نمی‌نگرند [تا دریابند که] اگر از سوی غیر خدا می‌بود، ناهماهنگی بسیاری در آن می‌یافتند؟».

این آیه بیانگر این برهان است که با وجود آن که قرآن در مدت ۲۳ سال بعثت پیامبر ﷺ به تدریج نازل شد و رسول وحی در مقاطع گوناگون آن را برای مردم بیان کرد، ولی میان مفاهیم، عبارت و محتوای آیات، گونه‌ای هماهنگی و جامعیت وجود دارد که شبهه اختلاف در نظم و یک‌پارچگی آن را برطرف می‌سازد؛ بنابراین، اگر این کلام، ساخته و پرداخته فرد یا افرادی جز خداوند دانا و حکیم بود، به‌طور طبیعی در آن اختلاف و تناقض‌های بسیاری یافت می‌شد، ولی قرآن کریم از چنین اتهامی مبرا است و تدبیر در آن بهترین راهکار برای برون‌رفت از چنین توهم‌هایی است؛ (ر.ک: جواد آملی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۸ - ۱۳۹؛ علامه طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۶۶۰) چنان که خود می‌فرماید: «خداوند سبحان بهترین سخن را نازل فرموده که سراسر آن هم‌سان و هماهنگ با یکدیگر است». (زمر: ۲۳)



برای این که با واژه «تناقض» بهتر آشنا شویم، لازم است افزون بر تناقض، دو واژه «تضاد» و «تعارض» نیز بررسی شود.

تناقض از «نقض» به معنای از بین رفتن، از هم پاشیدن و فاسد شدن است. (راغب اصفهانی، ۱۹۹۲، ص ۵۲۷؛ طریحی، ۱۳۷۵، ص ۳، ۴ و ۳۶۳) هرگاه نسبت دوقضیه به گونه‌ای باشد که همواره از صدق یکی، کذب دیگری و از کذب یکی، صدق دیگری ناگزیر شود، بین آن دو رابطه تناقض وجود دارد؛ مانند «هر انسانی حیوان است»؛ «بعضی انسان‌ها حیوان نیستند». (غروی‌ان، [بی‌تا]، ص ۱۰۵) اگر ما صادق بودن قضیه نخست (هر انسانی حیوان است) را اثبات کنیم، کذب بودن قضیه دوم (بعضی انسان‌ها حیوان نیستند) مشخص می‌شود. اگر این دو کلام از یک انسان، در یک زمان و در یک حال صادر شود، بی‌تردید، در سخنانش تضاد و تناقض وجود دارد.

هرگاه میان دوقضیه تناقض وجود داشته باشد، باید در هشت چیز اتحاد و در سه چیز با یکدیگر اختلاف داشته باشند؛ در غیر این صورت متناقض نخواهند بود. امور هشت‌گانه عبارت است از: موضوع، محمول، زمان، مکان، قوه و فعل، کل و جزء، و شرط و اضافه؛ امور سه‌گانه نیز میان دو قضیه عبارت است از: کیف، کم و جهت. (مظفر، ۱۴۰۲/۱۹۸۲، ص ۱۹۵ - ۱۹۸) واژه تضاد از «ضد» گرفته شده و در لغت به معنای «مخالفت کردن باهم» آمده است. (لسان‌العرب، ذیل واژه «ضد»)

تضاد در اصطلاح به این معناست که اگر دو قضیه کلی، موضوع و محمول یکسانی داشته، ولی در کیف (موجبه یا سالبه بودن) مختلف باشند، میان آن دو قضیه، نسبت تضاد وجود داشته و با یکدیگر متضاد خواهند بود؛ مانند «هر مجاهدی، رستگار است»؛ «هیچ مجاهدی رستگار نیست»

اگر یکی از قضیه‌های متضاد صادق باشد، قضیه دیگر کاذب خواهد بود و عکس آن درست نیست؛ مانند «هر شیعه‌ای مسلمان است» و «هیچ شیعه‌ای مسلمان نیست»، (روحی، بی‌تا، ص ۱۰۳) پس هنگامی که دوقضیه متضاد باشند، صدق یکی از آن‌ها مستلزم کذب دیگری است؛ ولی کذب یکی از آن‌ها مستلزم کذب دیگری نیست. دوقضیه متضاد، هر دو کلی‌اند؛ زیرا بین دو قضیه جزئی، تضادی نیست.



از نگاه برخی، تعارض در اصطلاح، به معنای اختلاف دو حکم یا دوقضیه باهم، در صدق و کذب است. اختلاف دواستدلال که هریک به نتیجه‌ای، نقیض نتیجه استدلال دیگری منجر گردد؛ مانند عقل و وهم که عقل حکم کند به چیزی و وهم، حکم کند به چیزی دیگر... (همان، ص ۶۱)

بنابراین، واژه تناقض، تضاد و تعارض در لغت، از لحاظ معنا تفاوتی باهم نداشته و نزدیک به هم هستند؛ ولی در اصطلاح، میان آنها تفاوت سه گانه وجود دارد:

۱. در تناقض، دوقضیه از لحاظ کیف (موجب یا سالبه بودن) و کم (کلیه یا جزئی بودن) باید باهم اختلاف داشته باشند، اما در تضاد، تنها در کیف اختلاف دارند؛  
۲. در تناقض، چنانچه یکی از دوقضیه صادق باشد، به طور حتم دیگری کاذب است و برعکس، اما در تضاد امکان ندارد هر دوقضیه صادق باشند، ولی امکان دارد هر دو کاذب باشند؛

۳. تناقض بین دو امر وجودی و عدمی است؛ اما تضاد و تعارض بین دو امر وجودی است. (ر.ک: حلیم اف و رضایی، [بی تا]، شماره ۶)

### پیشینه

ادعای تناقض در قرآن پیشینه‌ای دیرینه دارد؛ چنان که حتی در زمان پیامبر اکرم ﷺ نیز شبهه‌هایی از این دست بیان می‌شد؛ برای نمونه، مردی خدمت امیرمؤمنان، علی علیه السلام رسید و عرض کرد: «من در کتاب خدا به شک افتاده‌ام»؛ وقتی حضرت علت آن را پرسید، گفت: «زیرا برخی از آیات، یکدیگر را تکذیب می‌کنند»؛ حضرت فرمود: «آیات، تصدیق کننده هستند نه تکذیب کننده؛ مشکل تو این است که عقل و دانش مفید نداری؛ موارد شک خودت را بازگو کن»؛ وی یکایک اعتراض‌های خود را برشمرد و حضرت پاسخ‌های لازم را بیان فرمود. (صدوق، ۱۴۱۳، ص ۲۵۵)

در حدیثی دیگر نیز آمده است مردی خدمت امیرمؤمنان، علی علیه السلام رسید و گفت: «اگر این اختلاف و تناقض‌هایی که در قرآن دیدم، نبود، به دین اسلام می‌گرویدم»؛ حضرت فرمود که موارد یادشده را برشمار. وی همه را بازگو کرد و حضرت نیز به آن‌ها پاسخ داد و هنگامی که شبهه‌هایش برطرف شد، اسلام را پذیرفت.<sup>[۱]</sup>



حتی تابعانی چون ابن عباس، نقش بسزایی در حل شبهه تناقض داشتند. (سیوطی، [بی تا]، ج ۲، ص ۷۰) ابن اسحاق کندی، فیلسوف عراق در نیمه سده سوم هجری، مشغول جمع آوری آیاتی شد که به نظرش با یکدیگر متناقض می نمود؛ ولی با پاسخ امام حسن عسکری (علیه السلام) مواجه شد. (مجلسی، ۱۳۸۵، ص ۳۱۱)

کتاب‌هایی که در سده‌های گذشته درباره تناقض‌ها به رشته تحریر درآمده، نشان از آن دارد که ادعای واهی تناقض در سطح جامعه مطرح بوده است؛ مانند ابی علی محمد بن مستنیر بصری (م ۲۰۶ ق.) در کتاب «الرد علی الملحدین فی تشابه القرآن»، ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ ق.) در کتاب «تأویل مشکل القرآن»، سید شریف رضی (م ۴۰۶ ق.) در کتاب «حقایق التأویل فی مشابه التنزیل»، قاضی عبدالجبار معتزلی (ت ۴۱۵ ق.) در کتاب «تنزیه القرآن عن المطاعن»، محمد الفاتح مرزوق در کتاب «دفاع الاسلام ضد مطاعن التبشیر»، قطب راوندی (ت ۵۷۳ ق.) در کتاب «فصلی از کتاب الخرایج و الجرائع»، ابن شهر آشوب مازندرانی (ت ۶۶۶ ق.) در رساله‌ای در پاسخ به ۱۲۰۰ شبهه پیرامون قرآن، جلال الدین سیوطی در باب ۴۸ از کتاب «الاتقان فی علوم القرآن»، محمد باقر مجلسی در کتاب «بحار الانوار» (ج ۸۹ ص ۱۴۱، ج ۹۰، ص ۹۸ - ۱۴۲)، شیخ جلیل یاسینف در کتاب «اضواء علی متشابهات القرآن»، احمد عمران در کتاب «القرآن والمسیحیه فی المیزان» و آیت الله محمد هادی معرفت در کتاب «شبهات و ردود حول القرآن الکریم».

### نقد و بررسی مبانی نظری مدعیان تناقض در قرآن

با بررسی دلایل کسانی که ادعای تناقض دارند، می‌توان دریافت که ادعای مزبور از ملاک و مبانی مورد اعتماد آنان، ناشی می‌شود. آن مبانی، درون متنی و برون متنی بوده و لازم است پیش از هر چیز دیگر نقد و بررسی شود.

#### ۱. قرآن مکتوب بشری، نه وحی الهی

یکی از مبانی مدعیان تناقض، بشری بودن قرآن و تألیف آن به دست رسول ﷺ است؛ از این رو، آنان بشری بودن آن را سبب رسوخ تناقض در این کتاب می‌دانند. آنان معتقدند که انسان، منبعی از معارف ارزشمند را در اختیار دارد؛ بنابراین گزارش‌هایی که پیامبر از تجربه خویش می‌دهد، تفسیرهایی است که او از تجربه دینی دارد؛ بدین ترتیب، میان پیامبر ﷺ و



خدا، سخنانی رد و بدل نشده، بلکه خدا در تجربه او ظاهر گشته و خود تجربه، فارغ از زبان است و وحی، خود این تجارب و مواجهه است، نه الفاظی که از سوی خداوند صادر شده باشد و این از منظر غریبان، آگاهی بی واسطه از مقام الوهیت است. (ر.ک: خسروپناه، ۱۳۸۱، ص ۲۹۶؛ گلپایگانی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴؛ و نیز ر.ک: شبستری، ۱۳۷۹) پیش گام این نظریه فردریک شلایر ماکر (۱۷۶۸-۱۸۳۴م) بود؛ (پترسون و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۶۷؛ ر.ک: قائمی نیا، ۱۳۸۱، ص ۴۴ - ۵۵) سپس دیدگاه وی توسط موتثنیه و امیل درمنگام در کتاب «زندگانی محمد ﷺ» شرح و بسط یافته است (سعیدی روشن، ۱۳۷۵، ص ۴۵).

برخی با نگاه روان شناسانه و جامعه شناسانه (همان) به وحی، پیامبران را افرادی درستکار می دانند که در خبر دادن از آنچه دیده و شنیده اند، راست می گویند؛ اما با این نگاه که سرچشمه و منشأ آگاهی های آنان، شخصیت باطنی و تراوش خود آنان بوده و با عالم غیب و جهان ماوراء الطبیعه ارتباط ندارد. (رشیدرضا، [بی تا]، ج ۱۱، ص ۱۶۴؛ سبحانی، [بی تا]، ص ۲۲۷) در این میان، از نگاه جان هیک، ادیان مختلف، جریان های متفاوت تجربه دینی هستند که هریک در مقطع متفاوتی در تاریخ بشر آغاز گردیده، خود آگاهی عقلی خویش را درون فضایی فرهنگی باز یافته است. (هیک، ۱۳۸۱، ص ۱۳۸) او دست تقدیر الهی را در چنین ادیانی، دخیل نمی داند.

خاورشناسانی مانند: جرج سیل (G. Sale) (مترجم معانی قرآن به زبان انگلیسی)، هرشفلد (H. Hirstfeld): (پژوهشگر یهودی و خاورشناس انگلیسی) (۱۸۴۵ - ۱۹۳۴م) (هرشفلد، [بی تا]، ص ۱۰۲) و... قرآن را کتابی بشری می دانند و احتمال وجود خطا و تناقض را در آن امری طبیعی می شمردند.<sup>[۲]</sup>

### بررسی و نقد شبهه

#### الف) پیشینه شبهه و پاسخ قرآن

این شبهه که قرآن، ساخته پیامبر ﷺ است، در زمان نزول وحی نیز مطرح بود؛ قرآن از زبان مشرکان می گوید: «ما هرگز چنین چیزی را در آیین واپسین نشنیده ایم، این تنها یک آیین ساختگی است»؛ (ص: ۷) برخی دیگر، کتاب خدا را جز مشتی خیالات و آرزوها، (بقره: ۷۸) و حتی قرآن را آمیزه ای از افسانه های پیشینیان بر شمرده اند؛ آنان همچنین پیامبر ﷺ را دارای معلم، (نحل: ۱۰۳) و مطالب او را خواب های آشفته، یا او را شاعر پنداشتند. (انبیاء: ۵)



قرآن نیز شبهه‌های یادشده را به شدت رد کرده، گفتار پیامبر ﷺ را وحی الهی می‌داند: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيُ يُوحَىٰ﴾؛ (نجم: ۴؛ و نیز: رک: فصلت: ۶؛ احقاف: ۹؛ احزاب: ۲ و ص: ۷) «سخن او چیزی جز وحی خدا نیست».

افزون بر آن، قرآن، نزول وحی را به زبان عربی می‌داند<sup>[۳]</sup> و اشاره دارد که تعقل بشر و حتی پیامبر ﷺ در آن دخالتی نداشته است، همچنین واژه «انزلنا» با ضمیر «نا» (شوری: ۷) حاکی است که خداوند وحی و عربی‌بودن قرآن را به خود نسبت می‌دهد. آیه یا سوره‌ای که با واژه «قل» شروع می‌شود، دلیل بر این است که پیامبر ﷺ می‌باید کلام خدا را بازگو کند؛ از این رو، اگر قرآن سخن پیامبر ﷺ می‌بود، گفتن قل معنایی نداشت.

#### ب) تحدی

اگر بپذیریم که قرآن تجربه یا شهود باطنی پیامبر ﷺ بوده و نه الفاظ خداوند، بی‌تردید می‌توان گفت که پیامبر ﷺ همچون انسان‌های دیگر در انتقال مطالب یا فهم از تجربه‌اش خطا بر دار بوده و در ترجمه و تفسیر، از مواجهه خود با خدا اشتباه‌پذیر است و در نتیجه باید در میان مطالب خود، دست کم در یک مورد ناهماهنگی دیده می‌شد.

مکتوب بشری بودن، افزون بر خدشه‌زدن به عصمت در امر تبلیغ وحی، با مبارزه طلبی قرآن نیز سازگاری ندارد. خداوند، با کسانی که قرآن را مکتوب بشری می‌دانند، به کل قرآن، (اسراء: ۸۸) ده سوره (هود: ۱۳) و یک سوره (بقره: ۲۳) تحدی (مبارزه طلبی) نموده است. از آغاز طلوع اسلام تاکنون، هیچ کس نتوانسته است حتی مانند یک سوره از قرآن را به رشته تحریر درآورد. این خود دلیل بر الهی بودن قرآن است.

#### ج) شخصیت رسول خدا ﷺ

با بررسی ابعاد شخصیت فرهنگی رسول خدا ﷺ در می‌یابیم که ایشان پیش از بعثت، کتابی نخوانده‌اند، خطی ننوشته، مدرسه نرفته (فضل‌الله، ۱۴۱۸، ص ۱۳۲) و فردی امی و درس‌نخوانده بوده است؛ همچنان که در میان مردم عربستان ویژگی، امی بودن آن حضرت مشهور بوده است. (جعفریانی، [بی تا]، ص ۲۰۸)

این اشکال، زمانی وارد است که شخصی در زندگی خویش از تجربه‌هایی علمی و فرهنگی برخوردار بوده و چند کتاب در زمینه ادبیات ارائه کرده باشد تا بتواند در ادعای



پیامبری، از آموخته‌های گذشته خود بهره جوید؛ حال آنکه، چنین گرایش فرهنگی، سواد خواندن و نوشتن و تبحر در ادبیات (نظم و نثر)، در زندگی چهل ساله پیامبر ﷺ، دیده نمی‌شود که بتواند قرآنی با آن محتوای بلند و بیانی اعجازگونه ارائه کند.

قرآن کریم، با قاطعیت به رویارویی این شبهه برخاسته، با تأکید بر بی‌سوادی پیامبر ﷺ (عنکبوت: ۴۸) اشاره می‌کند که ایشان پیش‌تر، از محتوای قرآن هیچ آگاهی نداشته است. (شوری: ۵۲)

افزون‌برآن، همواره این رویه در بین دانشمندان و مخترعان، رواج دارد که کشفیات خویش را با نام خود به ثبت می‌رسانند؛ درحالی‌که آن حضرت با این‌که با عالم غیب در ارتباط بود، مدعی هیچ منصبی نبود و تمام این واژگان را از سوی خدا می‌دانست.

(د) پیامبران، استثنا هستند

افزون‌بر آنچه گفته شد، چنانچه نظریه مدعیان را بپذیریم، این پرسش به ذهن خطور می‌کند که چرا این آگاهی‌ها، در افراد خاصی پدید آمده و دیگران از این تراوش درونی بی‌بهره مانده‌اند؟ زیرا حدود چهارده قرن از شکل‌گیری و آغاز تاریخ اسلام سپری شده، ولی هنوز کسی مانند پیامبر ﷺ نتوانسته است سخنانی پرمغز و پرمحتوا بگوید و به‌سان او ظهور کند؛ از این‌رو پیامبران، یک استثنا و نه قاعده و سیر طبیعی بوده‌اند.

(هـ) معارف قرآن

بی‌تردید، قرآن یک اعجاز بوده و در زمانی که جهل، ظلمت و نبود تکنولوژی بر زندگی انسان‌ها سایه انداخته بود، با مضامینی پرمحتوا نازل شد؛ حال با توجه به اینکه در این کتاب، از آسمان‌ها و کهکشان‌ها (سجده: ۴) حرکت خورشید و زمین (نمل: ۳۸) و اعجاز پزشکی و آینده و آینده‌نگری سخن به میان آمده، با ادبیات فصیح عرب (از نظر بلاغت و فصاحت)، چگونه ممکن است، محصول تجربه‌ها و آگاهی‌های درونی پیامبر ﷺ آن هم بدون کمک از وحی الهی باشد.

طرفه‌تر این‌که، دانشمندان غربی و قرآن‌پژوهان منصف، به این نتیجه رسیده‌اند که کسی در قرن هفتم میلادی، نمی‌توانست از تجربه‌ها و ضمیر باطنی خود، چنین سخنان آسمان‌سایی بر زبان جاری کند که قرن‌ها تازه ماند و تعجب اندیشمندان را برانگیزد.



لوراواکسیا والگیری (استاد دانشگاه ناپل) در این پیوند می‌گوید: «ما در این کتاب (قرآن) گنجینه‌ها و ذخایری از علوم می‌بینیم که بالاتر از استعداد و ظرفیتِ باهوش‌ترین اشخاص، بزرگ‌ترین فیلسوفان و قوی‌ترین مردان سیاست و قانون بوده و به این دلیل است که قرآن نمی‌تواند کار مردی تحصیل کرده و دانشمند باشد». (مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۳۸)

پرفسور هانری کربن پژوهشگر فرانسوی نیز در این باره می‌گوید: «اگر اندیشهٔ پیامبر ﷺ خرافی بود و اگر قرآن او وحی الهی نبود، هرگز جرئت نمی‌کرد بشر را به علم دعوت کند؛ هیچ طرز فکری به اندازهٔ محمد ﷺ و قرآن، به دانش دعوت نکرده است، تا آنجا که قرآن ۹۵۰ بار از علم، فکر و عقل، سخن به میان آورده است». (صداقت، [بی‌تا]، ص ۱۵) دینورت (- دانشمند اروپایی) دربارهٔ اعجاز قرآن می‌گوید: «واجب است اعتراف کنم که علوم طبیعی، فلکی، فلسفی و ریاضیات که در اروپا رواج گرفته است، عموماً از قرآن اقتباس شده است؛ بلکه اروپا شهری برای اسلام است». (همان، ص ۲۲)

دکتر بوکائی نیز در این باره می‌گوید: «اگر بشر، نویسنده و مصنف قرآن می‌بود، چطور می‌توانسته است در قرن هفتم میلادی، چیزی بنویسد که امروزه با شناخت‌های دانش نو موافق آید». (مقایسه‌ای میان تورات و انجیل، ص ۱۶۶)

## ۲. قرآن برگرفته از کتاب‌های پیشین

یکی دیگر از مبانی مدعیان تناقض در قرآن، این است که آنان منبع قرآن را کتاب‌های گذشته و قوانین کشورهای دیگر می‌دانند؛ برای مثال رابرت هیوم معتقد است که بعضی از اجزای تفکر قرآنی، همچون مبحث شیطان، فرشتگان، روز قضاوت (یوم‌الدین)، بعثت اخروی و... (ادیان زندهٔ جهان، ص ۳۱۰) ریشه در تعالیم دین زرتشت دارد؛ همچنین، وی ملاقات پیامبر ﷺ را با راهب مسیحی، در مسافرت به شام و تعلیم کتاب انجیل به ایشان را مقدمهٔ نوشتن قرآن دانسته است؛ (رزقانی، [بی‌تا]، ص ۳۰۶) از این رو، این افراد قرآن را نوشته‌ای اقتباس شده معرفی می‌کنند و آن را دارای تناقض فراوان برمی‌شمارند.<sup>[۴]</sup>

### نقد و بررسی شبهه

با توجه به اینکه شبههٔ یادشده، اصالت، استقلال و الهی بودن قرآن را به چالش می‌کشد و آن را نسخه‌برداری شده از کتاب‌های پیشین معرفی می‌کند؛ به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.



## الف) امی بودن پیامبر ﷺ

برابر نص صریح قرآن (عنکبوت: ۴۸؛ اعراف: ۱۵۷ - ۱۵۸؛ بقره: ۷۸؛ جمعه: ۲) و تاریخ، پیامبر اسلام ﷺ در مدت چهل سال پیش از بعثت، نه درسی خوانده، نه از کسی علمی آموخته و نه خطی نوشته بود؛ (جعفریان، بی تا، ج ۱، ص ۲۰۸؛ ر.ک: تمدن اسلام و عرب، ص ۵۵) بنابراین، چنانچه کسی از توانایی و امکان اقتباس کتاب‌های گذشته برخوردار باشد، در حالت طبیعی باید از دانش نوشتن و تجربه‌های علمی روزگار خود نیز بهره‌مند باشد؛ اما به شهادت قرآن و تاریخ، پیامبر ﷺ این گونه نبود. این نشان می‌دهد که قرآن کتابی استثنایی و غیربشری است. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۴۰۲)

## ب) تحریف کتاب‌های گذشته

قرآن کریم، کتاب اولیه و اصیل تورات و انجیل را طرد و ردّ نمی‌کند و آن را وحی الهی و کتاب آسمانی می‌شمارد، (مطهری، [بی تا]، ص ۲۰۸) هرچند بعدها با دسیسه قدرت‌طلبان و به علت منافع دنیوی، دست‌خوش «تحریف» گردیده است ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾ (مائده: ۱۳)؛ [گروهی از یهودیان] کلمات خداوند را از مواضع اصلی خودش تغییر داده‌اند. تحریف شدن کتاب‌های مقدس (تورات و انجیل) را شرق‌شناسانی مانند رابرت هیوم (هیوم، [بی تا]، ص ۲۴۵) و ولتر (فیلسوف فرانسوی) (ولتر، [بی تا]، ص ۱۶) و... اذعان دارند. با اینکه خود به تحریف و تبدیل کتاب‌هایشان اعتراف دارند، چگونه ممکن است قرآن که در حد اعلای کمال است، از چیز ناقص و دست‌نوشته بشر که پر از تناقض و اشتباه است، اقتباس شده باشد؟! (زمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۵)

## ج) نوشتن قرآن با یک ملاقات محال است

کسانی که قرآن را کتابی اقتباس‌شده معرفی می‌کنند، ملاقات پیامبر ﷺ با راهب نصرانی را دلیل مدعی خود مطرح کرده‌اند؛ اما نخست اینکه، این ملاقات تصادفی بوده و نه از روی برنامه پیش‌بینی شده و برای تعلیم و تعلم؛ دوم اینکه، ملاقات مزبور در سال‌های کودکی پیامبر ﷺ صورت گرفته است؛ بنابراین چگونه ممکن است یک کودک، تمام مطالب قرآن را درضمن ملاقاتی ساده از راهب نصرانی فرا گرفته باشد؟! تاریخ به ما نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ بیش از دویار به شام مسافرت نکرده است، (زرقانی، [بی تا]، ص ۳۰۶) چنان‌که

شاهدان عینی، همچون ابوطالب، در کنار وی حاضر بوده‌اند؛ سوم اینکه، اگر راهب نصرانی تمام مطالب قرآنی را به پیامبر ﷺ تعلیم داده باشد، طبیعی است که خود او سزاوار نبوت و پیامبری بوده، نه حضرت محمد ﷺ. همچنین، اگر این فرضیه درست باشد، مسیحیان و یهودیان زمان رسول خدا ﷺ نیز این اشکال را به ایشان روا می‌دانستند؛ درحالی‌که در تاریخ، چنین مطلبی را مشاهده نمی‌کنیم.

#### د) اعجاز قرآن

گذشته از تاریخ و دلیل‌های قرآنی، چنانچه مطالب قرآن، انجیل و تورات را در کنار هم قرارداد و بین آنها مقایسه‌ای گذرا انجام دهیم، مدعی ما را اثبات می‌کند که برخی‌ها با تطبیق آن‌دو، مسلمان هم شده‌اند. (بوکائی، ۱۳۶۵)

### ۳. تأثیرپذیری قرآن از محیط و فرهنگ زمانه

یکی دیگر از مبانی نظری مدعیان تناقض در قرآن، تأثیرپذیری آن از محیط و فرهنگ روزگار خود است؛ از این‌رو، آنان قرآن را هم‌نوا با افکار و عقاید مخاطبان می‌دانند (زرقانی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۱۷؛ رضوان، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۵۸۷؛ حکیم، ۱۴۰۵، ص ۷۴) و معتقدند: «این مقررات اسلامی (احکام اسلامی) صددرصد موقتی، مقطعی و متکی به اوضاع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زمان هستند». (مجله زنان، ش ۵۹، ص ۳۲)<sup>[۵]</sup>

در این پیوند، از نگاه برخی، نمی‌توان امضای اسلام را برای آن مردم، به مردم دیگر تعمیم داد. مردم این روزگار، مردمان ۱۴۰۰ سال پیش نیستند و احکامی که درباره خانواده و... آمده، به معنای ابدی بودن آن نیست؛ بلکه یک نظام عصری و گذراست نه ابدی. (ایران فردا، ۱۳۷۸) حتی برخی خاورشناسان مانند آرگیپ می‌نویسند: «پیامبر ﷺ همانند هر شخصیت مصلح نوآور دیگری، تحت تأثیر فرهنگ محیط اطراف عربستان قرار گرفت» (سوقی، [بی‌تا]، ص ۱۰۰).

#### نقد و بررسی

«فرهنگ» کلمه‌ای فارسی است و در عربی به معنای «الثقافة» آمده است که بیش از ۲۵۰ تعریف برای آن ذکر کرده‌اند. (کتاب نقد و نظر، سال دوم، ش (۳-۴)، مقاله ی «ویژگیهای فرهنگ جامعه دینی»، از غلام عباس توسلی؛ وثوقی و نیک خلق، مبانی جامعه شناسی، واژه ی فرهنگ، ص ۱۱۷. هرسکوتیس، ۲۵۰ تعریف برای فرهنگ ذکر کرده





است.) به عبارت دیگر می‌توان گفت: فرهنگ عبارت است از مجموعه آداب و رسوم، علوم و معارف و هنرهای یک قوم؛ همچنین، کتابی که شامل لغات یک یا چند زبان و شرح آنها باشد و نیز علم و دانش و ادب، و تعلیم و تربیت را نیز فرهنگ می‌نامند. (معین، ۱۳۷۵، ذیل واژه فرهنگ)

درست است که قرآن با واژگان عربی نازل شده و برخی آن را نشانه تأثیرپذیری از فرهنگ زمانه می‌دانند، ولی این الفاظ، با بلاغت، فصاحت و معنای بلند خود، دارای اعجاز ذاتی بوده (سیوطی (ب)، [بی‌تا]، ص ۳۲۷) و نمی‌توان آن را با کلام محاوره‌ای بشر مقایسه کرد؛ (ر.ک: معرفت، [بی‌تا]) به همین سبب، تاکنون کسی نتوانسته است سوره‌ای هم‌سان قرآن بیاورد.

پیش از هر چیز باید، فرهنگ و آداب اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، خانوادگی و... اعراب را، از ابزار تخاطب (زبان، تشبیهات، تمثیلات، کنایه و...) تفکیک کرد؛ ضروری است که خداوند، برای رساندن مفاهیم بلند خود، نخست، رسولی را از میان همان قوم و با زبان آنان برگزیند و دوم، قوانین و احکام خود را در قالب الفاظی که در فرهنگ آنان کاربرد دارد، نازل کند؛ از این رو، خداوند، پیامبر اسلام ﷺ را از میان مردم عرب برگزید (ابراهیم: ۴) و قرآن، کتاب مقدس خود را با واژگان عربی نازل کرد، (شعرا: ۱۹۵) تا بتواند مطالب وحیانی و الهی خود را به واسطه ابزار تخاطب (زبان، تشبیه و...) به مردم، تفهیم کند.

عربی بودن قرآن، دلیلی بر پذیرش فرهنگ‌های خرافی و باطل اعراب نیست؛ چراکه قرآن خود می‌گوید: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلُ مَنْ حَكِيمٌ حَمِيدٌ﴾ (فصلت: ۴۲) «هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید؛ زیرا از سوی خداوند حکیم و شایسته نازل شده است».

با مطالعه‌ای اندک در فرهنگ و آداب اعراب می‌توان دریافت که آنان فرهنگ خرافاتی زیادی داشته‌اند؛ مانند شیطان‌پرستی (یس: ۶)، دخترکشی (نحل: ۵۹)، طواف بدون لباس به گرد خانه خدا (اعراف: ۲۸)، بت‌پرستی (بقره: ۱۶۵)، چند همسری بدون محدودیت (نساء: ۳)، ازدواج دسته‌جمعی (ر.ک: نوری، ۱۳۷۵) و... که قرآن هیچ‌یک از فرهنگ‌های باطل را نپذیرفت؛ زیرا خود زمینه‌ساز فرهنگ و تمدن عظیم اسلامی بود.



بعضی از آداب و رسوم در بین اعراب، رویکردی مثبت داشت؛ مانند حج (بقره: ۱۵۸)، اعتقاد به خالق یکتا (عنکبوت: ۶۱)، ماه‌های حرام (توبه: ۳۶) و... البته بیشتر فرهنگ‌های اعراب، در ادیان الهی گذشته ریشه داشت. ادیانی که از دیرباز در جزیره العرب رواج داشت، عبارت‌اند از: دین حنیف ابراهیمی، یهودیت، مسیحیت، آیین مزدک و مانی، دین زرتشت، آیین صابئین و... (مبلغی آبادانی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۸۰) در این میان، تمام ادیان الهی از یک چشمه و حیانی می‌جوشیدند، هرچند که با گذشت زمانی طولانی، این ادیان دچار تحریف شده بودند.

قرآن احکام و فرهنگ‌های پسندیده‌ای را که در بین اعراب به‌جا مانده بود، پذیرفت تأیید کرد. بعضی از مؤلفه‌های پسندیده و مثبت فرهنگ اعراب، مانند غیرت، جوانمردی، شجاعت و... نیز، ریشه در فطرت انسانی داشت؛ زیرا هر انسانی به‌طور فطری به انجام کارهای نیک تمایل دارد. قرآن نیز همواره با فطرت انسان‌ها سخن گفته (انعام: ۷۸) و بخش‌های مثبت فرهنگ آنها را یادآور شده است؛ درحالی‌که این، نشانه تأثیرپذیری نیست، بلکه نشانه تأکید و یادآوری است؛ همچنین قرآن، به مقتضای طبیعت و سرشت مردان و زنان، سخن گفته است؛ این نیز نشانه حکمت خداوند بود، چرا که مسئولیتی بر عهده مردان قرار داد که بیشتر زن‌ها نمی‌توانند آن را به دوش بکشند؛ همچنان‌که، برخی مسئولیت‌ها را نیز به زنان سپرد.

بعضی از فرهنگ‌ها ریشه در عرف و ضرورت‌های زندگی اجتماعی دارند؛ مانند آداب و رسوم مربوط به بیع، معامله و...؛ چنانچه قرآن سخنی درباره بیع و میزان گفته، نباید این‌گونه تلقی شود که متأثر از فرهنگ مردم بوده است؛ چراکه این امور از جمله نیازهای زندگی اجتماعی به شمار می‌روند که قرآن با جهت‌دهی و وضع احکام جدید، آنها را اصلاح نمود؛ مانند حرام کردن ربا در معامله، آداب سخن گفتن و... .

در نتیجه، قرآن با بهره‌جستن از زبان اعراب که واسطه‌ای برای انتقال مطالب و حیانی بود، آن‌بخش از فرهنگ و آداب آنها را که جنبه خرافاتی و منفی داشت، رد کرد.

همچنین، قرآن سلسله قوانین و احکامی را به تحریر کرد که نیاز معنوی و هدایتی بشر را تا ابد برآورده می‌کند. کسانی که کاربرد قرآن را تنها محدود به زمانی خاص می‌دانند، هیچ دلیلی برای اثبات ادعای خود بیان نکرده‌اند. آنها فقط یک‌روی سکه را می‌بینند، آن‌هم بُعد مادی و علوم تجربی را؛ درحالی‌که قرآن، برای بیان علوم تجربی و صنعت، از راه تجربه به‌دست می‌آید، نازل نشده است، (ر.ک: رضایی اصفهانی، ۱۳۷۵) بلکه با محتوای احکام،



عقاید و اخلاق نیاز بشر را در زمینه معنویت و اخلاق تأمین می‌کند این مؤلفه‌ها همواره در تمام زمان‌ها ثابت هستند.

بهترین دلیل برای دایمی بودن قرآن، فطرت است؛ فطرت، فرهنگ عمومی و مشترک همه انسان‌ها در همه ادوار تاریخ بشری است. زبان قرآن نیز، فطری است و انسان دیرروز و امروز به لحاظ فطرت، با یکدیگر یکسان‌اند؛ به همین دلیل، قرآن، مخاطبان آشنایی در سراسر جهان دارد. فطرت انسان، تعدد زبان‌ها، اقلیم‌ها، عادت‌ها، آداب و رسوم، روحیات و عوامل گوناگون بیرونی را مقهور ویژگی‌های مشترک درونی قرار داد. (حیدری، کاشانی، [بی‌تا]، ص ۴۳) سلسله نیازهای بشری به صورت تقاضایی در باطن انسان‌ها وجود دارد که باید در سایه تعلیم و تربیت مذهبی، پرورش یابد. (مطهری، [بی‌تا]، ص ۳۷)

دلیل دیگر بر دایمی بودن قرآن، اخلاق است؛ اخلاق، مقوله ثابتی است که هیچ‌گاه و در هیچ زمانی تغییر نمی‌کند. (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۸۲) روح انسان، همواره نیازمند تغذیه معنوی است و این امر جز از راه احکام قرآن، امکان‌پذیر نیست؛ از این رو نباید عبادت و برقراری رابطه معنوی با پروردگار را تنها ویژه مردمان ابتدایی دانست؛ چراکه انسان‌ها در اوج رشد صنعت و تکنولوژی هم به معنویت و اخلاق بیشتری نیاز دارند. عقل انسان در مقام علم و عمل هیچ‌گاه مصون از خطا نیست و همواره در عمل تحت تأثیر وهم و خیال، و شهوت و غضب قرار می‌گیرد و با گذشت زمان نیز این نقص همواره وجود دارد؛ از این رو، نیاز به قرآن، امری ضروری به شمار می‌آید؛ (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۸۰ - ۳۱۴) این گونه است که انسان به طور همیشگی نیازمند یادآوری و بیان آموزه‌های اخلاقی، معنوی و تربیتی و تذکر است: ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾ (مدثر: ۳۱).

#### ۴. شناخته‌نشدن محکم و متشابه

با بررسی ادله کسانی که ادعای وجود تناقض و ناسازگاری در قرآن را دارند، می‌توان دریافت که آنان آگاهی کاملی درباره آیات محکم و متشابه ندارند و در تفسیر آن دو، دچار اشتباه شده، در نتیجه، به خطا چنین می‌پندارند که قرآن تناقض است. برای رفع این شبهه قبل از هر چیز باید به بررسی بیشتر محکم و متشابه، و فلسفه وجودی آنها پرداخت.

«محکم» در مقابل متشابه، به معنای استوار و خلل‌ناپذیر، است؛ این واژه از ریشه «حَكَمَ» به مفهوم بازداشتن و جلوگیری از هرگونه اخلا لگری و تباهی است؛ بنابراین، به هر گفتاری که

رسا و شبهه‌ناپذیر باشد و مورد کج‌فهمی قرار نگیرد، محکم می‌گویند. (معرفت، ۱۳۷۸، ص ۲۷۱) آیات محکّمات در قرآن «ام‌الکتاب» نامیده شده‌اند؛ ام‌الکتاب یعنی ریشه، مرجع و مفسر آیات متشابه. (مکارم‌شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۳۲)

متشابه از ریشه «شُبّه» (اسم مصدر) به معنای مثل و همانند یا «شَبّه» (مصدر) به معنای همانندبودن است؛ به گونه‌ای که این همانندی باعث شبهه شود؛ زیرا حقیقت، پنهان شده و حق و باطل به هم آمیخته، سبب اشتباه می‌شود؛ از این رو، گفتار یا کرداری حق‌گونه، به صورت باطل جلوه‌گر شده است یا به عکس؛ پس، بخشی از قرآن کریم چنانچه نمودی جز حق داشته و به باطل شبیه باشد، آن را متشابه گویند. (معرفت، ۱۳۷۸، ص ۲۷۳)

برابر آیه قرآن: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...﴾ (آل عمران: ۷)، بخشی از آیات قرآن، محکم و بخشی دیگر متشابه هستند و باید محکم را مرجع و توضیح‌دهنده آیات متشابه قرار داد؛ بدین ترتیب، باید گفت که بی‌تردید آیات متشابه در قرآن وجود دارند.

با توجه به روشن‌شدن معنای محکم و متشابه و تصریح قرآن کریم به وجود آیات متشابه، به بررسی گونه‌های «تشابه» در قرآن می‌پردازیم:

تشابه در آیات قرآن، دو گونه است: اصلی و عرضی. تشابه اصلی به سبب نارسایی لفظ و بلندی معنا به وجود می‌آید. از یک سو واژگان زبان عربی، بیشتر برای بیان معانی کوتاه و سطحی وضع شده و گنجایش و کشش معانی گسترده و عمیق را نداشتند و از سوی دیگر، قرآن ملزم بود تا از واژه‌ها و شیوه‌های کلامی اعراب‌ها استفاده کند: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (زخرف: ۳)؛ از این رو، برای معانی والا به ناچار راه کنایه، مجاز و استعاره را پیمود و این خود، برای اعراب امر غریبی می‌نمود.

تشابه عرضی در آیاتی است که در آغاز اسلام متشابه نبوده و مسلمانان با سلامت طبع و خلوص نیت با آن برخورد می‌کردند؛ بدین لحاظ معنا و مراد آن را به خوبی درک نموده، هیچ‌گاه در این آیه شبهه‌ای ایجاد نمی‌کردند؛ ولی پس از به وجود آمدن مسائل کلامی، و رایج‌شدن برخی دیدگاه‌های فلسفی که به گونه‌ای نارسا از یونان به سرزمین‌های اسلامی راه یافت، بسته‌وگریخته بر چهره بسیاری از آیات، هاله‌ای از غبار ابهام نمودار شد؛ از این رو، آیاتی که تا دیروز از محکّمات به شمار می‌رفتند، امروز در زمره متشابهات قرار گرفتند. (معرفت، ۱۳۷۸، ص ۲۸۵ - ۲۸۶)

## فلسفه وجود آیات متشابه در قرآن کریم

درباره وجود آیات متشابه و چگونگی پیدایش آن، دیدگاه‌های گوناگونی از سوی صاحب‌نظران ارائه شده است. از برآیند مطالعات صورت گرفته می‌توان موارد زیر را دلیل وجود آیات متشابه دانست:

۱. واژگان و عبارت‌هایی که در گفت‌وگوهای افراد به کار می‌روند، تنها برای نیازمندی‌های روزمره پدید آمده است؛ به همین دلیل، به محض اینکه از دایره زندگی محدود مادی بشر خارج شده و سخن درباره ماوراءطبیعت به میان آید، به روشنی می‌توان مشاهده کرد که الفاظ مزبور، قالب مناسبی برای آن معانی نبوده، به ناچار باید کلماتی را به کار برد که از جهات مختلفی نارسا هستند؛ همین نارسایی‌ها، سرچشمه بسیاری از متشابهات قرآن است. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ص ۳۲۳)

۲. بسیاری از حقایق، مربوط به جهان دیگر یا جهان ماوراءطبیعت است که از افق افکار ما دور است و ما به حکم محدودبودن در زندان زمان و مکان، نمی‌توانیم عمق آنها را درک کنیم. این نارسایی افکار ما و بلندبودن افق آن معانی، سبب دیگری برای تشابه در بخشی از آیات است؛ مانند بعضی از آیات مربوط به قیامت و... (همان)

علامه طباطبایی رحمته الله می‌فرماید: «سراسر قرآن محکم است؛ ولی چون در نزول به نشئه فکر بشر غیر معصوم می‌رسد، تشابه صورت می‌گیرد. همان گونه که باران پیش از فرود آمدن بر زمین، کف ندارد؛ ولی پس از فرود و حرکت بر زمین، کف در آن ایجاد می‌شود، از آسمان معرفت نیز کف تشابه نازل نشده است». (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۴۱۶)

۳. خردمندان و دانشوران اندیشه‌های خود را به کار گرفته و با تلاش، دقت و استدلال به مقصود حقیقی خداوند پی‌برند و بدین وسیله، مراتب فضل و برتری آنان بر افراد دیگر روشن شده، به مراتب عالی دست یابند. (طوسی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۹؛ نهانندی، [بی‌تا] ج ۱، ص ۲۰)

۴. دلیل دیگری که اخبار اهل بیت علیهم السلام نیز آن را تأیید کرده‌اند، این است که وجود این گونه آیات در قرآن، نیاز شدید مردم به پیشوایان الهی (راسخان در علم)، پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای او را روشن ساخته، سبب می‌شود مردم به علت نیاز علمی و با هدف رفع ابهامات به آنان مراجعه کنند، رهبری ایشان را به رسمیت بشناسند و از دانش‌های دیگر و راهنمایی‌های گوناگون آنان نیز بهره‌مند شوند. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۳۲۴؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۴۱۸)

شناخت محکم و متشابه و روش تفسیر تشابه قرآنی، موجب می‌شود خوانندگان از دچار شدن به تناقض مصون بمانند.

### ۵. عدم شناخت و جداسازی ناسخ و منسوخ

افرادی که ادعای تناقض دارند، به آیات ناسخ و منسوخ قرآن استناد نموده، به سبب ضعف دانش تفسیری، به انگاره تناقض معتقد می‌شوند. در ادامه برای آشنایی و بررسی ناسخ و منسوخ و نیز رفع تناقض ظاهری، به این موضوع می‌پردازیم.

شناخت ناسخ و منسوخ آیات قرآن، از جمله مقدمات فهم قرآن و استنباط احکام آن و نیز دریافت معارف اسلامی به‌شمار می‌رود. امام علی (علیه السلام) به قاضی ابو یحیی فرمود: «آیا درحالی که در مقام تفسیر کتاب خدا هستی ناسخ و منسوخ را می‌شناسی؟» گفت: «خدا بهتر می‌داند»؛ امام (علیه السلام) فرمودند: «هم، خود را هلاک کردی و هم، دیگران را». (سمرقندی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۳)

همچنین امام صادق (علیه السلام) به یکی از فقیهان کوفه فرمود: «با چه معیاری بر کرسی افتا و اظهار نظر در امر دین نشسته‌ای و به چه چیز فتوا می‌دهی؟ آیا نسبت به کتاب خدا شناخت کامل داری و آیا ناسخ و منسوخ را می‌شناسی؟» سپس، امام (علیه السلام) فرمود: «علمی را ادعا کردی که خداوند آن را جز نزد اهلش قرار نداده است!». (فیض کاشانی، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۲۲)

البته منظور از شناخت ناسخ و منسوخ در این روایات، معنای گسترده آن است؛ زیرا امکان وجود «نسخ» بسیار اندک است؛ لذا در این روایات ناسخ و منسوخ، شامل عام و خاص هم می‌شود که نشانختن آن نیز، موجب هلاکت است. در قرآن نیز به مسئله نسخ اشاره شده است: ﴿مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِغْلَهَا﴾؛ (بقره: ۱۰۶)؛ «هر حکمی را که نسخ کنیم یا آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم».

نسخ، در لغت به معنای نوشتن چیزی از روی نوشته دیگر، نقل و تغییر، ازاله و از بین بردن به کار رفته است (خویی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۷۰) و در اصطلاح عبارت است از: رفع حکم پیشینی که به حسب ظاهر، اقتضای دوام داشته، به وسیله تشریع حکم بعدی، به گونه‌ای که جایگزین آن شده و امکان جمع بین هردو نباشد. (معرفت، ۱۳۷۸، ۲۵۲)

درباره تعداد موارد نسخ در قرآن در بین قرآن‌پژوهان اختلاف نظر وجود دارد؛ آنچه مهم است، شناخت ناسخ و منسوخ و روش صحیح تفسیر آن می‌باشد؛ حتی کسانی که نسخ را قبول ندارند، از روشی خاص در تفسیر آن پیروی می‌کنند. (همان)





در پایان لازم است به رویکرد کسانی اشاره شود که به روش صحیح تفسیر قرآن آگاهی نداشته و به صرف ملاحظه آیه‌ای، نتیجه‌گیری و ادعای تناقض می‌کنند؛ درحالی‌که بعضی آیات، برخی آیات دیگر را تفسیر می‌کنند. شناخت تاریخ، شأن و اسباب نزول، به ما در فهم آیات، یاری می‌رساند و شناخت عام و خاص، مطلق و مقید و... به ما، در رسیدن به هدف نهایی قرآن کمک می‌کند. از همه مهم‌تر، اینکه عقلای جهان در هر رشته‌ای با تربیت افراد اهل فن و متخصص، از دیدگاه‌ها و راهنمایی‌های آنان پیروی می‌کنند؛ حال چگونه ما در زمینه فهم متون دینی تابع دیدگاه‌های اهل فن نیستیم؟

### بررسی برخی ادعاهای تناقض در قرآن

#### ۱. آفرینش زمین و آسمان در شش یا هشت روز

مدعیان وجود تناقض در آیات قرآن برای اثبات ادعای خود به سوره فصلت، آیات ۹-۱۲ استناد می‌کنند و این آیه را دارای تناقض و دچار ناسازگاری محتوایی می‌دانند. در پاسخ آنان باید گفت: خداوند در آیات این سوره به مسأله زمان آفرینش زمین و آسمان می‌پردازد. از ظاهر آیه، می‌توان این‌گونه دریافت که زمین و آسمان، در مدت هشت روز آفریده شده است: ﴿قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾؛ بگو آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید، کافر هستید... و برکات مواد غذایی را در چهار روز خلق نمود... و هفت آسمان را در دو روز ایجاد کرد؟».

از ظاهر آیه می‌توان دریافت که زمین و آسمان و مواد غذایی موجود در آن، در هشت روز خلق شده‌اند. آیات دیگر مانند: اعراف: ۵۴، یونس: ۳، هود: ۷، فرقان: ۵۹، سجده: ۴، ق: ۳۸، حدید: ۴، درمجموع آفرینش زمین و آسمان را در شش دوره بیان می‌کند. از ظاهر ساختار آیات شاید این‌گونه تصور شود که با هم تعارض دارند، ولی با اندک دقتی، در می‌یابیم که هیچ‌گونه تعارضی در آنها دیده نمی‌شود.

چنان‌که از نگاه مفسران در آیه ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾؛ «و مواد غذایی زمین را در چهار روز مقدر فرمود». منظور از چهار روز، تتمه چهار روز است؛ به این ترتیب، در دو روز نخست از این چهار روز، زمین آفریده شد و در دو روز بعد، ویژگی‌های دیگر زمین به همراه آفرینش آسمان‌ها در دو روز خلق شده است که درمجموع شش روز (شش دوره) می‌شود.



نظیر این تعبیر در زبان عربی و تعبیرات فارسی نیز وجود دارد؛ برای مثال، گفته می‌شود از اینجا تا مکه دهر روز طول می‌کشد و تا مدینه پانزده روز، یعنی پنج‌روز فاصله مکه و مدینه است و دهر روز فاصله از اینجا تا مکه.

با توجه به تفسیر پیش گفته، آیات قرآن، هیچ‌گونه تعارض و تناقضی با هم ندارند، بلکه مفسر و توضیح‌دهنده یکدیگر به‌شمار می‌روند. (مکارم‌شیرازی، ۱۳۶۸، ذیل آیه ۹ سوره فصلت؛ و نیز ر.ک: طباطبائی، ۱۳۶۳، ذیل همان آیه)

اما درباره این ادعا که قرآن با حقایق علمی، تناقضاتی دارد، باید گفت: آیات قرآن، وحی الهی و از طرف خدای عالم قادر حکیم نازل شده است؛ بی‌گمان خداوند عالم قادر حکیم، کاری را انجام نمی‌دهد که با کارها یا سخنان دیگرش متناقض باشد. چنانچه آیه‌ای از قرآن با حقایق علمی روز همخوانی نداشت، لازم است به قطعی بودن نتیجه علمی شک شود؛ به‌خاطر اینکه صدور آیه قطعی است، اما به‌سبب تجربی بودن علم، احتمال خطا در نتیجه آن وجود دارد؛ از این‌رو، دانشی با قرآن همخوانی دارد که قطعی باشد، نه ظنی. (رضایی‌اصفهانی، ۱۳۷۶، ص ۳۰)

در هنگام تعارض، دو احتمال وجود دارد: ۱. مقدمات دلیل عقلی اشتباه باشد؛ ۲. خطا در فهم دین صورت گیرد (ظاهر دین مراد نیست). آیت‌الله مشکینی رحمته‌الله در این باره می‌فرماید: «در قرآن هرگز چیزی که مخالف عقل، منطق و قطعیت علمی - از راه مشاهده و تجربه - باشد، وجود ندارد و اگر موضوعی علمی به‌طور قطع، به اثبات رسید، مسلماً قرآن موافق آن است، نه متضاد و مغایر آن» (مشکینی، [بی‌تا]، ص ۲۵)

همچنین، استاد جعفر سبحانی نیز معتقد است که از نظر متکلمان اسلامی هرگز تعارض علم و دین ممکن نیست، اگر چنین تعارضی اتفاق افتاد، به‌طور حتم یکی از دو طرف قضیه سست و بی‌پایه است، یا آنچه دین نامیدیم، دین نیست، یا اینکه علم، حالت قطعی ندارد. (مجله کلام، ۱۳۷۱، ص ۷)

## ۲. آگاهی از جنس جنین

در برخی آیات آمده است که فقط خداوند از جنس جنین موجود در رحم مادران آگاهی دارد،<sup>[۶]</sup> یعنی دیگران نمی‌توانند از آن اطلاعی داشته باشند؛<sup>[۷]</sup> در حالی که امروزه از طریق سونوگرافی (صورت‌نگاری) و غیر آن می‌توان به ماهیت جنین پی برد؛



به همین علت، برخی، از آیات قرآن<sup>[۸]</sup> تناقض برداشت کرده‌اند. در پاسخ باید گفت: دانش خداوند علمی ذاتی است و بر همه چیز، در همه حال، احاطه دارد. انسان که اشرف آفریدگان است، با ادراک، شعور و روح الهی از دیگر موجودات متمایز است. انسان با قوه تعقل و تفکر، می‌تواند از اسرار و رموز آفرینش آگاهی یابد و این آگاهی به اذن خداوند است که در بعضی از آیات بدان اشاره شده است.

ظاهر بعضی از آیات، بیانگر آن است که آگاهی از جنس جنین مخصوص خداوند است و انسان نمی‌تواند از آن اطلاع یابد: ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى﴾: [تنها] خدا می‌داند آنچه را هر ماده‌ای (در رحم) می‌گیرد. ﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾: [و خدا] آنچه در رحم‌هاست را می‌داند. در عصر حاضر، آگاهی از جنس جنین امری عادی و طبیعی است و دانشمندان با خارج کردن مقداری از مایع آمنیوتیک (مایع درون جفت که جنین را احاطه کرده است) و آزمایش آن در همان آغاز شکل‌گیری جنین، به جنسیت آن پی می‌برند. (دیاب و قرقوز، ۱۴۰۷ق، ص ۵۲)

دانشمندان حتی امروزه امکان انتخاب نوع نوزاد را به والدین نوید می‌دهند؛ چراکه در این زمینه، گام‌های مؤثری برداشته شده است. آنها درباره خرگوش، به موفقیت‌هایی رسیده و بر آن‌اند که این ترکیبات، یک عمل شیمیایی‌ای بیش نیست و تعیین نوع جنس، دیگر به دلخواه و توافق پدر و مادر خواهد بود. (پاک‌نژاد، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۵۵)

از یک سو قرآن آگاهی از رحم را به خداوند نسبت می‌دهد و از سوی دیگر، بشر توانسته است به ماهیت جنین، حتی قبل از شکل‌گیری و در هنگام لقاح، دست یابد.

در حل این شبهه می‌توان گفت: نخست، بعضی از علوم، مختص به خداوند هستند و هیچ‌کس از آن اطلاعی ندارد؛<sup>[۹]</sup> مانند قیامت، بهشت، جهنم و... ولی بعضی دیگر از علوم، اگرچه در اختیار خداوند است و کسی آن را نمی‌داند، اما گاهی خداوند، آن را در اختیار دیگران نیز قرار می‌دهد؛ مانند مسئله شفاعت، توسل، شفای مریض‌ها از سوی ائمه علیهم‌السلام با افراد عادی. و بعضی از علوم نیز در انحصار خداوند نیست، خداوند از این علوم آگاه است، نه به این معنا که کسی دیگر نمی‌تواند از آن اطلاع داشته باشد، مانند علم به جنین، آگاهی از زمان باریدن باران و ... دوم، آگاهی خداوند از آنچه در رحم است محدود به جنسیت نمی‌شود، بلکه جنین ویژگی‌های دیگری دارد که انسان نمی‌تواند به آن دست‌یابد، مانند



سعادت یا شقاوت طفل، استعدادها، ذوقها، مدت عمر، آگاهی خداوند پیش از نطفه، صفات اخلاقی و روحی و...؛ هرچند بعضی از صفات، مانند شکل ظاهری و طول جسم را می‌توانند کشف کرد، علم به صفات دیگر روحی و غیرروحی، منحصر به خداوند است.

خداوند می‌فرماید: «من از آنچه در رحم است (با تمام خصوصیات) آگاهم» و اطلاع بشر از جنسیت جنین، هیچ ضرری به انحصار علم جنین به خدا (با تمام خصوصیات) نمی‌زند؛ زیرا حرف «ما» در آیه مزبور موصوله است که نشان از فراگیربودن دارد و علم به تمام ویژگی‌ها و سرنوشت نهایی انسان، تنها از آن خداوند است و آگاهی انسان به بعضی از ویژگی‌ها، ضرری به انحصاری‌بودن آن نمی‌زند.

با توجه به مطالب گفته‌شده، هر انسانی می‌تواند با دقت و کاوش در واکنش شیمیایی کروموزوم‌ها و سلول‌های جنین و تأثیرات غذا و دارو به جنس جنین پی ببرد. (طباطبائی، ۱۳۶۱، ص ۵۲ - ۵۵؛ نجفی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۲ - ۱۰۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱۰، ص ۱۳۳ و ج ۱۷، ص ۹۹؛ همو، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۸۸؛ طبرسی، ص ۳۲۴؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۱۸ - ۵۲۳) در نتیجه، می‌توان گفت با در نظر گرفتن تمامی احتمالات، تفسیرها و آیه‌های مطرح‌شده، هیچ‌گونه تناقضی با یافته‌های جنین‌شناسی ندارند.

بنابراین، با بررسی مبانی مدعیان و ادله برون‌متنی و درون‌متنی آنان، می‌توان دریافت که از مبانی استوار و منطقی و دلایل محکم و قوی برخوردار نیستند؛ از این رو با بررسی آنها سست‌بودن مدعای آنان اثبات گردید.

### نتیجه‌گیری

حاصل سخن اینکه، فقدان شناخت کافی از کلام وحی و مقایسه متون بشری با سخن خالق هستی که پیامد آن دچار شدن به برخی از احتمالات و گمان‌هاست نتایج نادرستی را به همراه خواهد داشت که از آن جمله، می‌توان به توهّم تناقض در قرآن اشاره نمود. عدم فهم و شناخت قواعد تفسیر و پیش‌فرض نادرست، ثمره تناقض در قرآن دارد.

به‌طور حتم کسانی که ادعای تناقض دارند، کلام وحی و کلام انسان را همسان تلقی کردند. این بدان معناست که در معرفت‌شناسی خود نسبت به خداوند و کتاب او، دچار مشکل هستند. از این رو با بررسی مبانی مدعیان تناقض و ادله برون‌متنی و درون‌متنی آنان، می‌توان دریافت که از مبانی استوار و منطقی و دلایل محکم و قوی برخوردار نیستند؛ از

این‌رو با بررسی آنها سست بودن مدعای آنان اثبات گردید. مبانی و پیش فرض های آنها به قرآن الهی نبودن و اقتباس شده از کتاب های پیشین، متأثر از فرهنگ محیط و عدم شناخت محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و ... قطعاً کسانی که دارای چنین افکاری باشند قرآن را مملو از تناقض و تضاد می دانند. در حالی که قرآن وحی الهی نه مکتوب بشری و دارای اعجاز لفظی و متنی و تا به حال کسی نتوانسته در برابر قرآن هم آوردی نماید.



## پی‌نوشت‌ها

[۱] این حدیث از جامع‌ترین احادیثی است که ده‌ها شبهه و حل تفصیلی‌اش را در خود جای داده و طبرسی آن را در ۲۷ صفحه از کتاب احتجاج گزارش کرده است (طبرسی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۵۸-۳۸۴؛ مجلسی، ۱۳۸۵، ج ۹۰، ص ۹۸-۱۲۷).

[۲] (دین‌پژوهی، ص ۳۰۸) افرادی چون، «نصر حامد ابو زید» بر این باورند که از سوی خداوند بر قلب پیامبر ﷺ وحی صادر شده است؛ ولی این وحی دارای الفاظ نبوده و ایشان آن علایم درونی را با زبان عرب و فرهنگ آنان بیان کرده است (حامد ابوزید، ۱۳۸۱، ص ۷۹).

[۳] ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

[۴] مانند یوسف دره الحداد. وی چند جلد کتاب نوشت و با دلیل‌های سست و بی‌پایه ادعا کرد که قرآن برگرفته از کتاب‌های گذشتگان است. (ر.ک: القرآن دعوة النصرانية، ج ۲).

[۵] سایت سکولاریسم در ایران، تاریخ ۱۳۸۴/۹/۱۲.

[۶] «علم غیب مخصوص خداوند است» (انعام: ۵۹)

[۷] «برخدا نیست که شما را از غیب آگاه کند؛ ولی خدا از میان فرستادگانش هر که را بخواهد بر می‌گزیند» (آل عمران: ۷۹)

[۸] البته عدم انحصار علم به ارحام به خداوند، در صورتی است که جمله ﴿يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ معترضه باشد؛ چنان که برخی گفته‌اند (ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، ۱۳۶۸ ج ۱۷، ص ۹۸؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۲۲ - ۵۲۳).

[۹] ﴿يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ لقمان: ۳۴؛ آنچه را که در رحم‌هاست می‌داند.



## کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، شهاب‌الدین، سید محمود، روح المعانی، چاپ اول: دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۴م.
۳. بوکایی، موریس، مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ترجمه مهندس ذبیح‌الله دبیر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ش
۴. پاک‌نژاد، سیدرضا، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۶، چاپ اول، پاک‌نژاد، یزد، ۱۳۶۳ ش.
۵. پترسون، مایکل و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، ج ۳، طرح نو، تهران، ۱۳۷۹ ش.
۶. توسلی، غلام‌عباس، «ویژگی‌های فرهنگ جامعه مدنی»، در: کتاب نقد و نظر، سال دوم، شماره ۳ - ۴،
۷. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۷۹، ج دوم.
۸. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۶ ش.
۹. جوادی آملی، عبدالله، قرآن در قرآن، چاپ اول: اسراء، قم، ۱۳۷۸ ش.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، قرآن در قرآن، اسراء، قم، ۱۳۸۱ ش.
۱۱. حامد ابوزید، نصر، معنای متن، ترجمه: مرتضی کریمی‌نیا، چاپ دوم: طرح نو، ۱۳۸۱ ش.
۱۲. حلیم‌اف، رضایی، «مبانی تناقضات مستشرقان»، در: مجله قرآن و خاورشناسان، شماره ۶،
۱۳. خسروپناه، عبدالحسین، کلام جدید، چاپ دوم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های حوزه، [بی‌جا] ۱۳۸۱ ش.
۱۴. خسروی شاهزاده، علی‌رضا میرزا، تفسیر خسروی، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ ش.
۱۵. خویی، ابوالقاسم، البیان، چاپ هشتم: انوارالمهدی، قم، ۱۴۰۱ ق.
۱۶. خویی، ابوالقاسم، بیان، مترجمان: محمدصادق نجمی، هاشم‌زاده هریسی، چاپ پنجم:





- دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی، خوی، ۱۳۷۵ ش.
۱۷. درة الحداد، یوسف، *القرآن دعوة النصرانية*، چاپ دوم، المكتبة البولسية، بیروت، ۱۹۸۶ م.
۱۸. دیاب، عبدالحمید و قرقوز، احمد، *مع الطب فی القرآن الکریم*، چاپ هفتم: قم، الرضی، قم، ۱۴۰۴ ق.
۱۹. راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ قرآن*، چاپ اول: دارالقلم، دمشق، ۱۹۹۲ م.
۲۰. ربّانی گلیایگانی، علی، *تحلیل و تقد پلورالیسم*، چاپ اول، دانش‌واندیشه، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۲۱. رشید رضا، محمد، *تفسیر المنار*، چاپ سوم دارالمعرفة، بیروت، [بی تا].
۲۲. رضایی اصفهانی، محمدعلی، *پژوهشی در اعجاز علمی قرآن*، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۸۵ ش.
۲۳. رضایی اصفهانی، محمدعلی، *درآمدی بر تفسیر علمی قرآن*، چاپ اول: اسوه، قم، ۱۳۷۶ ش.
۲۴. رضوان، عمر بن ابراهیم، *آراء المستشرقین حول القرآن*، دارالطیبة، [بی جا]، [بی تا].
۲۵. روحی، ابوالفضل، *منطق مقدماتی*، انتشارات مرکز علوم جهانی، قم، ۱۳۸۶ ش.
۲۶. زرقانی، محمد عبدالعظیم، *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، داراحیاء، [بی جا]، [بی تا].
۲۷. زمانی، محمدحسن، *مستشرقان و قرآن*، چاپ اول: بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵ ش.
۲۸. سبحانی جعفر، *الهیات و معارف اسلامی*، موسسه امام صادق (علیه السلام)، قم، ۱۳۷۴ ش.
۲۹. سعیدی روشن، محمدباقر، *تحلیل وحی*، چاپ اول، فرهنگ اندیشه، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۳۰. سمرقندی، *تفسیر عیاشی*، چاپ اول: الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۱ ق.
۳۱. سیوطی، جلال‌الدین (الف)، *الاتقان فی علوم القرآن*، رضی، قم، [بی تا].
۳۲. سیوطی، جلال‌الدین (ب)، *معتزک الاقران فی اعجاز القرآن*، چاپ اول، دارالکتب المکتبیه، بیروت، [بی تا].
۳۳. شبستری، در: *مجله چشم‌انداز ایران*، ش ۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۹،
۳۴. صداقت، سیدعلی‌اکبر، قرآن و دیگران، مقدمه‌ای از دکتر احمد بهشتی، روح، قم، [بی تا].
۳۵. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، *التوحید*، چاپ سوم: جامعه



- مدرسین حوزه علمیه، قم، ۱۴۱۳ق.
۳۶. طباطبائی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه: موسوی همدانی، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۳ش.
۳۷. طباطبائی، محمدحسین، قرآن در اسلام، بنیاد اسلامی، [بی جا]، ۱۳۶۱ش.
۳۸. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، دارالطباعه، تهران، [بی جا].
۳۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۴۰. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق: سیداحمد حسینی، چاپ سوم: مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵ش.
۴۱. غروی، محسن، آموزش منطق، دارالعلم، قم، [بی تا].
۴۲. فضل الله، سید محمدحسین، الحوار فی القرآن، چاپ ششم، صدر، قم، ۱۴۱۸ق.
۴۳. فیض کاشانی، تفسیر صافی، چاپ اول: الاعلمی، بیروت، ۱۳۹۹ق.
۴۴. قائمی نیا، علیرضا، وحی و افعال گفتاری، چاپ اول، [بی نا]، قم، ۱۳۸۱ش.
۴۵. قرائتی، محسن، تفسیر نور، چاپ ششم: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، [بی تا].
۴۶. قرشی، سید علی اکبر، احسن الحدیث، چاپ اول: واحد تحقیقاتی اسلامی، قم، ۱۳۶۶ش.
۴۷. لیس معلوف، المنجد، چاپ دوم، دارالمشرق، بیروت، ۲۰۰۱م.
۴۸. مبلغی آبادانی، تاریخ ادیان مذاهب، چاپ اول: حر، [بی نا]، [بی تا].
۴۹. مجلسی، محمدتقی، بحار الانوار، المكتبة الاسلامیة، تهران، ۱۳۸۵ق.
۵۰. محمدباقر، حکیم، المستشرقون وشبهاتهم حول القرآن، الاعلمی، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۵۱. مشکینی اردبیلی، علی، تکامل در قرآن، ترجمه: حسینی نژاد، فرهنگ اسلامی، تهران، [بی تا].
۵۲. مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، چاپ چهاردهم، صدا، تهران، ۱۳۷۷ش.
۵۳. مطهری، مرتضی، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، صدا، قم، بی تا.
۵۴. مظفر، محمد رضا، المنطق، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۲ق / ۱۹۸۲م.
۵۵. معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، چاپ اول، التمهید، قم، ۱۳۷۸ش.
۵۶. معین، محمد، فرهنگ فارسی، چاپ اول، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵ش.

۵۷. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، چاپ پنجم: دارالکتب، قم، ۱۳۶۸ ش.
۵۸. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، چاپ پنجم، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۷۷ ش.
۵۹. نجفی، گودرز، مطالب شگفت‌انگیز قرآن، سبحان، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۶۰. نوری، یحیی، اسلام و جاهلیت، چاپ هشتم، مجمع معارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۶۱. هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر، تفسیر راهنما، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، [بی‌تا]
۶۲. هرشفلد، پژوهش‌های نوین در باب تألیف و تفسیر قرآن، هارتویگ، ۱۹۰۲ م.
۶۳. هیک، جان، فلسفه دین، ترجمه: بهرام راد، چاپ سوم: الهدی، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۶۴. مجله معرفت، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله، «زبان قرآن».
۶۵. حیدری کاشانی، فصلنامه بینات، موسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، شماره ۲۲ - ۲۳.
۶۶. مجله کلام، موسسه تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، قم شماره ۱، قم، بهار ۱۳۷۱.





## نگاهی تطبیقی به جایگاه زن در ادیان

همایون سراقی\*

دانشجوی دکتری قرآن و روان شناسی

### چکیده

همهٔ ادیان آسمانی در اصول، با یکدیگر مشترک بوده و اختلاف آن‌ها تنها از نظر کمال و نقص است؛ با این وجود اختلافاتی فراتر از اصول و حتی مطالب اشتباه را می‌توان در بعضی از ادیان مشاهده نمود که حاکی از وجود تحریف در آنها بوده و با توجه به تاریخ مصرف هر یک از آنها امری طبیعی تلقی می‌شود از جمله موضوعاتی که به رغم اهمیت و کثرت مصداق، مورد تحریف واقع شده موضوع زنان است، نگاه درجه دومی به زن، موجود پست‌تر قلمداد شدن، نداشتن استقلال و وابستگی به مرد و در خدمت او بودن، درک پایین، برخوردار نبودن از استعداد کمال‌یابی حداقل به اندازه مرد، از جمله اموری هستند که در ادیان مختلف - جز دین خاتم که اراده خداوند بر مصون ماندن متن مقدس آن یعنی قرآن از تحریف تعلق گرفته است - به روشنی و فراوانی به چشم می‌خورد.

کلید واژگان: زن، ادیان، زرتشت، یهود، مسیحیت، اسلام.

---

\*. H.soraghi@yahoo.com

## مقدمه

از منظر اسلام روح دین در هر عصر و زمان چیزی جز تسلیم در برابر اراده حق نبوده و اصول ادیان آسمانی نیز یکی است؛ هر چند با تکامل جامعه بشری، خداوند، ادیان کامل‌تری را برای مردم فرستاده تا به مرحله نهایی تکامل (دین خاتم پیامبران) رسیده است؛<sup>[۱]</sup> از این رو اختلاف موجود در شریعت‌های گوناگون، از نظر کمال و نقص بوده و اختلاف ذاتی تضاد و تنافی اساسی بین آن‌ها نیست؛<sup>[۲]</sup> اما به رغم این در گذر زمان، ادیان دارای تاریخ مصرف دستخوش تحریفاتی قرار گرفته‌اند که به بروز اختلافات اساسی در موضوعات گوناگون بین آن‌ها انجامیده است.

مسائل مربوط زنان که نیمی از جمعیت بشری را تشکیل می‌دهند از جمله موضوعاتی است که از تحریف مصون نمانده؛ این تحریفات را می‌توان هم در عرصه نظری که نگاهی فرودستانه و درجه دومی را نسبت به زنان در پی داشته و هم در حوزه عینی جامعه که شخصیت زن را تا حد بازیچه‌ای تنزل داده مورد بررسی قرار داد. این نوشتار در پی آن است که با رویکردی تطبیقی، نگاه ادیان مختلف را نسبت به «زن» بر اساس متون مقدس هر یک از ادیان ارائه دهد؛ البته رویکرد این پژوهش بیشتر تکیه بر نکات اختلافی و تحریفی موجود در ادیان الهی است.

## دین زرتشت<sup>[۳]</sup>

زرتشتیان ایرانی معاصر، دارای آیین‌نامه‌ای در رابطه با حقوق زنان که در آن از زوایای مختلف به حقوق آنان نگریسته و خود را ملزم به عمل به آن می‌دانند. بر اساس این آیین‌نامه، زن در زمینه‌های ازدواج و طلاق حق رأی و اظهارنظر دارد. حق سرپرستی خانواده، حق درخواست طلاق در صورت عنین بودن مرد، قانون تک‌همسری و حق مالکیت، در مواردی در این آیین‌نامه برای زنان رعایت شده است؛<sup>[۴]</sup> اما به رغم این در منابع و متون قدیمی زرتشتیان، زن از جایگاه حقوقی مناسبی برخوردار نیست که به برخی از آن‌ها پرداخته می‌شود:





## ۱. اختیار در ازدواج

در فتوای بیستم از مجموعه فتاوی موبد آذرفرنبغ فرخزدان، وی در پاسخ به این پرسش که اگر دختر یا خواهر مردی به ازدواج با او رضایت و موافقت نداشته باشند، آیا مرد می تواند به زور آنان را به همسری خود در آورد؟ می گوید که مرد را نمی توان وادار به ازدواج کرد؛ ولی زن را می توان به زور به این کار وادار نمود. به خصوص اگر خواهر یا دختر باشد که هم می توان آنان را به زور به زنی گرفت و هم ثواب ازدواج با محارم را دارد.<sup>[۵]</sup>

در فقه زرتشتی چنانچه پدر نخواهد با دختر خود ازدواج کند، دختر می باید منحصرأ با مردی ازدواج کند که پدرش برای او معین کرده است؛ همچنین در صورتی که درباره انتخاب شوهر اختلافی بین پدر و دختر وجود داشته باشد، نظر پدر ملاک عمل قرار گرفته و دختر حق اعتراض ندارد؛ مگر آنکه سن او کمتر از نه سال باشد که در این صورت پس از رسیدن به نه سالگی می تواند شوهر فعلی خود را با رضایت او تغییر دهد.<sup>[۶]</sup>

## ۲. مالکیت یا مملوکیت زن

زن در دین زرتشتی عصر ساسانی، فاقد شخصیت حقوقی بوده و چنین حقی در متون دینی و حقوقی زرتشتی از او سلب شده بود؛ به عبارت دیگر، زن، یک انسان دارای حق شناخته نمی شد؛ بلکه همچون دیگر کالاهای برده ها و دارایی های مرد، یکی از اموال و اجناس او به شمار می رفت؛ زن «شیئی» به شمار می رفت که همواره می بایست به کسی «تعلق» داشته باشد و شایستگی آن را نداشت تا شخصاً سرپرستی خود را عهده دار شده و صاحب اموالی باشد؛ او از هر لحاظ، تحت سرپرستی و قیمومیت پدر یا شوهر بود و چنانچه شوهر و پدرش را از دست می داد، همچون اطفال صغیر برای او قیمی معین می کردند.

به موجب متون حقوقی زرتشتی - و از جمله «مادیان هزار دادستان» - تمامی دسترنج زن که حاصل کار و فعالیت او باشد، متعلق به شوهر و یکی از دارایی اوست و مرد می تواند به دلخواه خود در آن تصرف کند و آن را به مصرف برساند؛ همچنین هرگونه هدیه ای که زن دریافت می کرد، متعلق به شوهر دانسته می شد؛ از آنجا که زن دارای شخصیت و هویت حقوقی به عنوان یک انسان نبود، همچون بردگان نمی توانست از حق مالکیت چیزی و حتی شخص خود برخوردار باشد.<sup>[۷]</sup>



### ۳. پسرزایی و حیات اخروی

نشانه‌های به دست آمده از آثار زرتشتیان قدیم نشان می‌دهد که در اعصار گذشته، تولد پسر دل‌پسندتر از زادن دختر بوده است؛ از این رو خانواده زرتشتی از فروهر اشوان<sup>[۸]</sup> برای تعیین جنسیت جنین و داشتن فرزند نرینه یاری جسته و حیات اخروی نیکان را وابسته به وجود فرزندان ذکور در خاندان می‌پنداشتند.<sup>[۹]</sup>

### ۴. احکام زن حائض

در این آیین، عادت ماهیانه زنان چنان پلید و ناپاک شمرده می‌شود که همگان باید از چنین زنی دوری می‌گزیدند. زنی که خون حیض بیند باید در دشتی بی‌آب و علف و به دور از مقدسات به سر برده و فردی از فاصله‌ی دور برای او خوراک بریزد؛ ظرف خوراک او نیز باید از پست‌ترین فلز آهنی یا سربی بوده و خوراک و آب او باید بسیار اندک باشد.<sup>[۱۰]</sup> چگونگی پاک شدن زن حائض نیز خود قابل توجه است؛ باید سه گودال بکنند و او را در دو گودال با ادرار گاو شست‌وشو داده و در گودال سوم، با آب او را بشویند.<sup>[۱۱]</sup> پنهان کردن حیض، یکی از گناهان بزرگ شمرده شده است؛ زنی که حیض خود را پنهان کند باید دویست تازیانه اسبرانی و دویست تازیانه چرمین بخورد.<sup>[۱۲]</sup> همچنین، از آنجا که مخفی کردن عادت ماهانه، موجب یقین مرد به آسیب به تن یا روان خویش می‌باشد، می‌تواند به همین دلیل زن را طلاق دهد.<sup>[۱۳]</sup>

### ۵. تکلیف زنی که کودکی مرده بزاید

در بخش «وندیداد» از کتاب اوستا در این باره چنین آمده است: «ای آفریننده جهان جسمانی! و ای مقدس! بگو بدانم، نخستین خوراک و غذای این زن چه خواهد بود؟» اهورامزدا پاسخ داد و گفت: «این زن باید یک مقدار خاکستر آمیخته با ادرار گاو به اندازه سه لقمه، شش لقمه یا نه لقمه میل کند».<sup>[۱۴]</sup>

زندانی کردن زنان به هنگام مرده زایی نیز رایج بود. در این هنگام مزدپرستان زرتشتی می‌بایست در جایی بی‌آب و علف، اتاقکی ساخته و زن را به آنجا می‌بردند. زن موظف بود در آن اتاقک چند جام از آمیخته پیشاب گاو نر با خاکستر را بنوشد در حالی که تا سه روز حق نوشیدن آب را نداشته است.<sup>[۱۵]</sup>

## دین یهود

زن در نگاه تحریف شده یهود دارای آفرینش تبعی، اغواشده و اغواگر و همراه با ناپاکی است؛ این نگاه نه تنها در جامعه یهود، بلکه در متون مقدس نیز یافت می شود.

### ۱. آفرینش حوا

بنا بر آموزه های دین یهود، خداوند، آدم علیه السلام را از خاک زمین به وجود آورد و در بینی اش روح زندگی دمید و آدم جان دار شد.<sup>[۱۶]</sup> سپس خداوند گفت: «تنها بودن آدم خوب نیست؛ [باید] کمکی در مقابلش ایجاد کنم»؛ آن گاه پروردگار خوابی سنگین بر آدم مستولی ساخت تا به خواب رفت، یکی از دنده هایش را برداشت و به جای آن گوشت پر کرد. خداوند، آن دنده ای را که از آدم برداشته بود زنی ساخت و او را نزد آدم آورد.<sup>[۱۷]</sup>

### ۲. فریب خوردن زن و فریب دادن شوهر

سفر پیدایش از تورات آمده است: پس از خلقت آدم علیه السلام و زنش، مار که از همه حیوانات صحرا مکارتر بود به زن گفت: «آیا خداوند گفته است که از هیچ درختی از این باغ نخورید؟» زن به مار گفت: «از میوه درخت این باغ خواهیم خورد؛ اما خداوند گفته است که از میوه آن درختی که در میان این باغ است نخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید»؛ مار به زن گفت: «حتماً نخواهید مرد، چون که خداوند می داند روزی که از آن بخورید چشمان - تان باز می شود و مانند خداوند، تشخیص دهنده نیک و بد خواهید شد»؛ زن دید که آن درخت برای خوراک نیکو و برای چشم ها هوس انگیز بوده و برای معرفت دار شدن پسندیده است؛ از میوه آن چید و خورد، به شوهرش هم که در کنارش بود داد و نیز خورد؛ چشمان هر دو گشوده شد؛ دانستند که عریانند و برگ های انجیر را به هم دوخته، وسیله ستر عورت برای خویش ساختند.<sup>[۱۸]</sup>

در ادامه، پس از ذکر بازخواست خدا از آدم و حوا و مار می خوانیم: «خداوند به زن گفت: رنج و درد بارداری تو را زیاد خواهم کرد، فرزندان را با رنج بزایی و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو مسلط خواهد بود»؛ و به آدم علیه السلام گفت: چون به حرف زنت گوش دادی و از آن درختی که گفتم نخوری، خوردی، زمین به خاطر تو ملعون است، تمام عمرت با رنج از محصول آن خواهی خورد».<sup>[۱۹]</sup>



### ۳. جبران فریب همسر

سفر خروج از کتاب تورات در این باره می‌گوید: روشن کردن شمع‌های شب‌ات (روز شنبه) به عهده زنان است؛ علت این امر آن است که حوا، آدم را وادار کرد از میوه ممنوع بخورد و او را واداشت تا از امر خدا سرپیچی کند.<sup>[۲۰]</sup>

همچنین گفته شده است که زن، با این گناه، چراغ زندگی بشر را خاموش کرد. جان انسان‌ها چون چراغی است؛ از این‌رو زن، با روشن کردن چراغ شب‌ات تا حدودی این خطا را جبران می‌نماید؛ زیرا اجرای دستورات شب‌ات و روشن کردن شمع‌ها ایمان را روشن می‌سازد و بدین وسیله گناه زن تخفیف می‌یابد.<sup>[۲۱]</sup>

### ۴. استیلای مرد بر زن

در سفر پیدایش از تورات می‌خوانیم: در باغ عدن بود که حوا، حضرت آدم را به خوردن از میوه ممنوعه اغوا کرد<sup>[۲۲]</sup> و به جزای این گناه، شوهرش تا ابد بر وی مستولی شد.<sup>[۲۳]</sup>

### ۵. ازدواج یا معامله

در تورات، پدر در برابر دریافت حق پدری، که بهای دختر باکره نامیده می‌شد،<sup>[۲۴]</sup> دختر خود را به شوهر می‌فروخت و هنگامی که این معامله انجام می‌گرفت و دختر نامزد می‌شد، آن‌گاه مورد تملک همسرش قرار می‌گرفت.<sup>[۲۵]</sup>

### ۶. جایگاه زن‌رها شده از سوی مرد

در تورات، زنی که از سوی مردی رها شده است با زن فاحشه هم‌پایه است و دین‌داران یهودی از ازدواج با چنین زنانی برحذر داشته شده‌اند.<sup>[۲۶]</sup>

### ۷. تهمت به زن

بر پایه فرامین تورات، چنانچه مردی با زنی ازدواج کرده، به او تهمت زند که تو پیش از زناشویی و در خانه پدر با مرد دیگری هم‌خواه شده‌ای، پدر زن موظف است جامه خونین شب زفاف را که بیان‌گر باکره بودن دختر اوست به دادگاه ارائه کند؛ چرا که در غیر این صورت زن، محکوم به سنگسار خواهد شد.<sup>[۲۸]</sup>

#### ۸. بدگمانی به همسر

در آئین یهود چنان که در کتاب تورات آمده است، مردی که زن خود را مورد گمان قرار می‌دهد، باید به کاهن نیاز بپردازد؛ کاهن نیز باید با تشریفات خاص، زن را مورد لعنت و نفرین قرار داده و آب مخصوص تکفیر را به او بخوراند تا چنانچه مرتکب گناهی شده که کسی شاهد آن نبوده است، آب لعنت، وارد احشای او شده، ران او شاقط و شکمش منتفخ گردد.<sup>[۲۹]</sup>

#### ۹. وضعیت زن در صورت راضی نبودن همسر

چنان که در سفر «تثنیه» از تورات آمده است، هرگاه مردی زن بگیرد و با او ازدواج کند، چنانچه چیز ناپسندی در او مشاهده کرده و زن در نظرش پسندیده نیاید، طلاق‌نامه‌ای نوشته به دستش می‌دهد و از خانه بیرونش کند.<sup>[۳۰]</sup>

#### ۱۰. تفاوت دخترزایی و پسرزایی

در سفر «لاویان» از تورات آمده است که هرگاه زنی فرزند پسر به دنیا آورد، تا هفت روز ناپاک خواهد بود و باید سی و سه روز در دوره پاک‌ی صبر کرده و تا کامل شدن روزهای پاک‌ی‌اش هیچ چیز مقدسی را لمس نکند و به خانه مقدس (معبد) وارد نشود؛ و چنانچه دختر بزاید، مانند دوره قاعدگی‌اش دو هفته و در دوره پاک‌ی‌اش، باید تا شصت و شش روز از نزدیک شدن به خانه مقدس خودداری کند.<sup>[۳۱]</sup>

همچنین هرگاه زنی در هنگام زایمان جان سپرده و فرزندی که به دنیا آورده پسر باشد، باید از مرگ خود شادمان باشد؛ زیرا که پسر زاییده است.<sup>[۳۲]</sup>

#### ۱۱. نابرابری نذر سلامتی پسر و دختر

برابر آیین یهود، کسی که صریحاً نذری می‌کند و نذرش مربوط به سلامتی انسانی باشد، بر حسب ارزیابی مقرر (ذیل) نذرش از آن «ادونای» خواهد بود. ارزیابی برای مذکر این است: از بیست ساله تا شصت ساله ارزشش پنجاه شقل نقره بر اساس شقل مقدس؛ و اگر مؤنث باشد ارزشش سی شقل باشد.<sup>[۳۳]</sup>





## ۱۲. ناپاکی لمس کننده زن حائض

در سفر «لاوان» از تورات آمده است، زنی که خون حیض از او جاری می‌شود، باید تا مدت هفت روز در وضعیت قاعدگی خود باقی بماند و هرکس در این مدت او را لمس کند تا شامگاه ناپاک خواهد بود.

همچنین زن حائض در هنگام قاعدگی اش روی هر چیزی بخوابد، ناپاک خواهد بود و هرکس که روی آن بنشیند ناپاک می‌شود؛ همچنین هرکس بستر وی را لمس کند لباس‌های خود را باید بشوید و در آب غسل کند؛ زنی که جریان خونس روزهای زیادی غیر از زمان قاعدگی اش روان باشد تمام روزهای جریان ناپاکی اش مانند روزهای قاعدگی وی بوده و ناپاک است.<sup>[۳۴]</sup>

## ۱۳. کنیزی زنان عبری

تورات درباره کنیزی زنان یهودی می‌گوید که هرگاه زن عبری، فروخته شود، باید تا شش سال برای صاحب خود خدمت کرده در سال هفتم می‌تواند او را آزاد کند؛ اما اگر بگوید از پیش تو نخواهم رفت، چون از بودن نزد تو خشنود هستم، در این صورت با یک درفش گوش او و نیز در اطاق را با هم سوراخ می‌کنند تا کنیزی او ابدی شود.<sup>[۳۵]</sup>

## ۱۴. مالکیت زن

برابر با آیین یهود زن نمی‌تواند چیزی از خود داشته باشد؛ چرا که او خود از آن شوهرش است؛ هر چیزی در شوهر است، برای شوهر است و هر چه با اوست (همسر) نیز برای شوهر است...؛ درآمد و هر چه در خیابان‌ها به دست می‌آورد، به شوهر تعلق دارد؛ متاع در خانه، حتی خرده‌نان‌های روی میز هم مال شوهر... چنانچه زن مهمانی را به خانه دعوت کرده و به او غذا دهد از شوهر خویش دزدی نموده است.<sup>[۳۶]</sup>

## مسیحیت

آیین مسیحیت درباره حقوق و جایگاه فردی و اجتماعی زن، دیدگاه ثابت و تغییرناپذیری ارائه نکرده است. نسخه‌های گوناگون شناخته شده به نام «انجیل» و رساله‌های به‌جا مانده از شخصیت‌های برجسته و نامدار مسیحی، کشیش‌ها، فرقه‌های مختلف و کاتولیک‌ها، هریک به سهم خویش درباره حقوق زن، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند؛<sup>[۳۷]</sup> برخی از منفی‌نگری‌های مسیحیت نسبت به زن در متون مقدس و آراء اندیشمندان مسیحی به شرح زیر است:



## ۱. آفرینش تبعی زن

برابر آیین مسیحیت مرد برای زن آفریده نشد؛ بلکه خداوند زن را برای مرد آفریده است.<sup>[۳۸]</sup>

پولس رسول در رسالهٔ اول، قرن‌تیان را مخاطب قرار داده و در این باره می‌گوید: «زیرا که مرد از زن نیست؛ بلکه زن از مرد است».<sup>[۳۹]</sup> همچنان که می‌گوید: «مرد به جهت زن آفریده نشد؛ بلکه زن برای مرد [آفریده شد]».<sup>[۴۰]</sup>

## ۲. برتری مرد بر زن

از منظر مسیحیت مرد بر زن برتری دارد چون سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد، و سر مسیح، خدا...؛ زیرا که مرد نباید سر خود را بپوشد، چون که او صورت و جلال خداست؛ اما زن جلال مرد است؛ زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است<sup>[۴۱]</sup> همچنین شوهر، سر زن است؛ چنان که مسیح نیز سر کلیسا.<sup>[۴۲]</sup>

## ۳. لزوم اطاعت از شوهر

برابر آیین مسیحیت همچنان که کلیسا مطیع مسیح است، زنان نیز باید در هر امری از شوهران خود اطاعت کنند؛<sup>[۴۳]</sup> نیز در رساله‌ی اول پولس رسول به افسیسان نیز آمده است: «ای زنان! شوهران خود را اطاعت کنید، چنان که خدا را؛ زیرا که شوهر سر زن است؛ چنان که مسیح نیز سر کلیسا و او نجات دهنده‌ی بشر است».<sup>[۴۴]</sup>

## ۴. طلاق

در انجیل متی پیرامون طلاق زن چنین آمده است: هرکس زن خویش را بدون اینکه خیانتی از او دیده باشد طلاق دهد و آن زن دوباره شوهر کند، آن مرد مقصر خواهد بود؛ زیرا باعث شده زنش مرتکب زنا شود؛ هر مردی هم که با این زن ازدواج کرده زناکار است.<sup>[۴۵]</sup> همچنین مطابق آیین مسیحیت، زن، پس از ده بار طلاق ناپاک می‌شود.<sup>[۴۶]</sup>

## ۵. فریب خوردن زن

در رسالهٔ اول پولس رسول به تیموتائوس آمده است: خدا اول آدم را آفرید و بعد حوا را؛ آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب شیطان را خورد و در تقصیر گرفتار شد...<sup>[۴۷]</sup>



شهید مطهری: با توجه به تحریفات صورت گرفته در مسیحیت به ویژه نگاه منفی به زن و فریبکاری زنان می‌گوید:

یک فکر بسیار غلط را مسیحیان در تاریخ مذهبی جهان وارد کردند که واقعاً خیانت بود. در مسئله زن نداشتن عیسی و ترک ازدواج و مجرد زیستن کشیش‌ها و کاردینال‌ها، کم‌کم این فکر پیدا شد که اساساً زن عنصر گناه و فریب است؛ یعنی شیطان کوچک است؛ مرد به خودی خود گناه نمی‌کند و این زن است، شیطان کوچک است که همیشه وسوسه می‌کند و مرد را به گناه وامی‌دارد. گفتند اساساً قصه آدم و شیطان و حوا این طور شروع شد که شیطان نمی‌توانست در آدم نفوذ کند؛ لذا آمد حوا را فریب داد و حوا آدم را فریب داد و در تمام تاریخ همیشه به این شکل است که شیطان بزرگ، زن را و زن، مرد را وسوسه می‌کند. اصلاً داستان آدم و حوا و شیطان در میان مسیحیان به این شکل درآمد.<sup>[۴۸]</sup>

#### ۶. دخترزایی خسارت است

از منظر مسیحیت دختران از جایگاه نازلی در آفرینش برخوردار هستند؛ از این رو چنان‌که در انجیل آمده است زایش دختر یک خسارت به شمار می‌رود.<sup>[۴۹]</sup>

#### ۷. کنیزی زنان

از جمله احکامی که در عهد عتیق آمده، احکام فروختن دختر به عنوان کنیز است؛ چنان‌که برای آن قوانینی نیز در مسیحیت وضع شده و مسیحیان، این احکام را از جانب خداوند می‌دانند.<sup>[۵۰]</sup>

#### اسلام

به رغم وجود پاره‌ای از دیدگاه‌های که در جوامع اسلامی همچون دیگر جوامع، نسبت به زن وجود دارد و همچنین به رغم برخی روایات جعلی و ظواهر برخی دیگر از روایات که سوء برداشتهایی را در این باره در پی داشته است، متن مقدس و اصلی اسلام، قرآن کریم، عاری از هرگونه تحریفی است. به باور ما سایر منابع اسلامی، از جمله روایات، تا زمانی معتبر خواهند بود که محتوای آن‌ها بر خلاف قرآن کریم نباشند؛ از این رو در نوشتار حاضر سعی بر آن است که آنچه به عنوان دیدگاه اسلام مطرح می‌شود مستند به قرآن کریم باشد.

در ادامه، نگاه اسلام به جایگاه زنان از منظر قرآن و نیز با تاکید بر مطالب انحرافی موجود که در سایر ادیان، ارائه می‌شود.

### تساوی زن با مرد در مبدأ، فرایند و مراحل آفرینش

از نظر قرآن، آفرینش انسان دارای مراحل است که نخستین مرحله آن، مبدأ آفرینش و حالات گوناگون آن است؛ این مبدأ از نظر قرآن «خاک» است که شکل‌های گوناگونی همچون گل، گل چسبنده، گل تیره رنگ، چکیده، گل، گل خشکیده مانند سفال و... داشته است؛ مرحله دوم از آفرینش او، «تصویر» و «صورت‌بندی انسان» بر روی هیكل گلی آن است که قرآن از آن، گاه با واژه «تصویر» و گاه با لفظ «تسویه» که در لغت عرب به معنای متساوی کردن و پرداختن است نام می‌برد؛ پس از مرحله صورت‌بندی، مرحله دمیدن روح است که قرآن، این مرحله از آفرینش انسان را چنین بیان می‌کند: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾<sup>[۵۱]</sup> «آنگاه که او را پرداختم [اعضای بدن آن را متساوی و متناسب قرار دادم] و در آن از روح خود [روحی بزرگ و شایسته] دمیدم، همگی برای او سجده کنید». آیه ۷۲ از سوره «ص» نیز مطابق با همین مضمون است.

با توجه به این مرحله، قرآن انسان را آمیزه‌ای ترکیب یافته از ماده و روح می‌داند؛ اگر جنبه مادی آن را در نظر بگیریم و به تحلیل آن بپردازیم، به خاک و گل تیره رنگ و بدبویی خواهد بود که لجنی بیش نیست؛ و اگر به جنبه معنوی آن توجه کنیم، دارای روحی است که از نظر عظمت و شایستگی به مرحله‌ای رسیده است که خداوند آن را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «در آن روحی از خود دمیدم».<sup>[۵۲]</sup>

قرآن پس از بیان آفرینش انسان، نخست، بقای نسل او را از راه لقاح و آمیزش انسان نر و ماده می‌داند: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾<sup>[۵۳]</sup> «آفرینش انسان را از گل آغاز کرد، آن گاه آفرینش نسل و بقای انسان را در آب بی‌ارزش قرار داد».

قرآن گاهی، از مایه نسل، به «ماء» و گاه به لفظ «نطفه» یاد می‌کند،<sup>[۵۴]</sup> قرآن چگونگی تکامل نطفه را در رحم، در آیات مختلفی آورده که جامع آن را در سوره‌ی مؤمنون مطرح کرده است: ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَرْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>[۵۵]</sup> «آن گاه





نطفه را علقه و علقه را گوشت پاره و گوشت پاره را استخوان، سپس بر استخوان گوشت پوشانیدیم، آن گاه [با دمیدن روح] به او آفرینشی دیگر بخشیدیم، آفرین بر قدرت خدا که بهترین آفرینندگان است.<sup>[۵۶]</sup>

بنابراین انسان موجودی دو بُعدی است که یک جنبه او مادی و جنبه دیگرش غیرمادی است؛ بُعد مادی انسان منشا طبیعت و تمایلات حیوانی بوده و بُعد الهی او منشأ فطرت و تمایلات فوق حیوانی به شمار می‌رود؛ همین بُعد است که به انسان مقامی می‌دهد که فرشتگان به خاطر آن مقام، مأمور به سجده بر انسان می‌شوند.<sup>[۵۷]</sup>

چنان که بیان شد، در اندیشه اسلامی، در تمام مراحل خلقت، هیچ عبارت یا اشاره‌ای که بر تفاوت آفرینش آدم و حوا دلالت کند به چشم نمی‌خورد؛ بلکه در این باره که آیا همسر انسان از نوع خود انسان است در قرآن کریم آمده است: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبُّهَا لَنْ آتِيَنَّا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾؛<sup>[۵۸]</sup> همچنان که در آیه‌ای دیگر نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾؛<sup>[۵۹]</sup> علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید:

مراد از «نفس واحده»، آدم، و مراد از «زوجها»، همسر اوست و ظاهر جمله «وخلق منها زوجها» این است که می‌خواهد بگوید زوج این فرد هم مثل خودش از همین نوع است.<sup>[۶۰]</sup> در روایات نیز این موضوع مورد تأیید قرار گرفته است؛ چنان که ابو مقدم می‌گوید: از امام (علیه السلام) پرسیدم: «خدا از چه حوا را بیافرید؟» فرمود: «دیگران چه می‌گویند؟» گفتم: «آنان معتقدند خدا حوا را از دنده مرد خلق کرد»؛ فرمود: «دروغ می‌گویند؛ آیا خداوند ناتوان بود که حوا را خلق کند؟» گفتم: «پس حوا چگونه خلق شد؟» فرمود: «خدا مشتی از خاک زمین را برداشت و از آن آدم را بیافرید و از بقیه آن حوا را خلق کرد».<sup>[۶۱]</sup>

#### تساوی در انسانیت

از آنجا که بحث از تفاوت‌های جنسیتی، فرع بر اعتبار جنسیت است، در صورتی که جنسیت، ویژگی ذات انسان به شمار آید، دارای اعتباری مطلق بوده و در همه حوزه‌های حیات انسانی نقش مؤثری خواهد داشت؛ اما چنانچه جنسیت، عنصر تعیین کننده‌ای در ذات



انسان نباشد، بحث از تفاوت‌های جنسیتی، دست‌کم در قلمروهای معطوف به حقیقت انسانی، نابه‌جا خواهد بود.<sup>[۶۲]</sup>

قرآن کریم دربارهٔ آفرینش، از دو واژه «خلق» و «امر» بهره جسته است؛ عموم مفسران، تفاوت خلق و امر را پذیرفته‌اند. واو عطف در آیه «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»<sup>[۶۳]</sup> نیز نشان می‌دهد که میان آفرینش امری و آفرینش خلقی (معطوف و معطوف علیه) تفاوت وجود دارد: تمام آیاتی که ناظر به آفرینش جسم انسانند از واژه «خلق» استفاده کرده‌اند؛<sup>[۶۴]</sup> در حالی که آیات معطوف به آفرینش روح، از مفاهیم امر، انشاء و نفخ بهره گرفته‌اند.<sup>[۶۵]</sup> نکتهٔ جالب این است که تمامی آیات مربوط به آفرینش انسان که جنسیت را مورد تصریح قرار داده‌اند نیز، تنها از واژه «خلق» استفاده نموده‌اند.<sup>[۶۶]</sup>

مقایسهٔ این سه دسته از آیات، بیان‌گر ربط جنسیت به جسم است؛ در این پیوند آیه «الْمَ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَّنِيٍّ يُمْنِي ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ فَبَجَلْ مِنْهُ الرُّوحَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ»<sup>[۶۷]</sup> پیدایش جنسیت را به فرایندهای آفرینش جسمانی مربوط می‌سازد. انتساب جسم به خاک، گل خشکیده، آب گندیده، نطفهٔ جهنده و غیره با واسطهٔ «مِنْ»، همراه با نسبت دادن روح به خدا با واسطهٔ همان واژهٔ «مِنْ»، تفاوت اساسی جسم و روح را از جهت مبدأ نشان می‌دهد. از سوی دیگر، آیاتی از قرآن که زوال، گم شدن و خاک شدن جسم را در انتهای زندگی دنیوی تأیید نموده، ولی بر جاودانگی و حیات پس از مرگ انسان یا روح انسانی تأکید دارد،<sup>[۶۸]</sup> بیان‌گر تفاوت اساسی جسم و روح از جهت مقصد است. همچنین، فهرست ویژگی‌های جسمانی، مانند مکان‌مندی، محسوس و مادی بودن، تغییر، فناپذیری و...، ارتباطی به روح ندارد؛ بنابراین، مغایرت اساسی روح با جسم از مبدأ، مقصد و ویژگی‌ها، سبب می‌شود که روح، جنسیت را برنتابد؛ بلکه نوع واحد انسانی، وحدت خود را مرهون یگانگی حقیقت روح باشد. وحدت نوعی انسان‌ها، حاصل وحدت حقیقت روحانی آن‌هاست و وحدت حقیقت روحانی، مانع از پذیرش اعتبار هرگونه تفاوتی از جمله تفاوت‌های جنسیتی خواهد بود؛ زیرا کثرت صورت، محکوم وحدت سیرت بوده و تعدد زبان، نژاد، اقلیم، عادات و آداب و دیگر عوامل گوناگون بیرونی، مقهور اتحاد فطرت درونی است.<sup>[۶۹]</sup>

به طور خلاصه، اعتباری بودن تفاوت‌های جنسیتی و طرد جنسیت از ذات و کمالات ذاتی آدمی، چنان‌که بیان می‌شود، مستند به برخی دلایل قرآنی است:



۱. آیات نخست سوره «رحمن» نشان می‌دهد که دریافت هدایت‌های قرآنی و بیانی که صرف نظر از واسطه‌های تربیتی، نظیر جامعه علمی و نظام آموزشی و...، توسط «رحمن» صورت می‌گیرد، مشروط به جنسیت نیست؛ مخاطب این هدایت‌ها و دانش‌ها، حقیقت واحد انسانی است.<sup>[۷۰]</sup>

۲. در قرآن، هنجارهای ارزشی به قلب منحصر می‌شوند و در قلب، جنسیت لحاظ نمی‌شود؛<sup>[۷۱]</sup> از این رو، کسب هنجارهای اخلاقی نیز به جنسیت مشروط نمی‌شود؛ چنان که در قرآن، مؤمن، کافر، عالم، متقی، رذیل، صادق، کاذب، صبور، عجول، سخی، بخیل و غیره، انسان‌هایی هستند که صرف نظر از جنسیت آنان، به خاطر داشتن ایمان، کفر، دانش، نادانی، تقوا، آلودگی، صداقت، دروغ‌گویی، صبر، شتاب‌زدگی، سخاوت و خست به این صفات متصف شده‌اند. این صفات نیز، جنسیت را بر نمی‌تابد. «اگر صبر، ذکورت و انوشت نداشت، صابر نیز مذکر و مؤنث نیست»؛ زیرا وطن صفات اخلاقی، جسم نیست، بلکه روح است و روح، از جنسیت منزّه است.

۳. غایت آفرینش نیز که عبارت است از بازگشت به خداوند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، در قرآن، به نفس مطمئنه تعلق گرفته، ولی نفس مطمئنه، با وجود اینکه علامت تأیید دارد، منزّه از جنسیت می‌باشد؛ زیرا جنسیت مستلزم مادیت است؛ درحالی که مبدأ و مرجع نفس مطمئنه، خداوند است که غیرمادی است. اگر بازگشت کننده (راجع) مادی باشد، لازم است محل بازگشت (مرجع) نیز مادی باشد؛ چون رجوع مادی، به مادی است؛ بنابراین، آیاتی که ناظر به رجوع یا عروج انسان به سوی خداوند هستند،<sup>[۷۲]</sup> حقیقت غیرمادی انسان را در نظر دارند؛ درحالی که «بدن، عین ذات، جزو ذات و لازمه ذات نیست؛ بلکه ابزار ذات است»؛<sup>[۷۳]</sup> از این رو، تفاوت‌های جنسی و در حقیقت غیرمادی انسان، در تعالی او و نیل به هدف آفرینش نقشی ندارند.

۴. آیه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنفِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>[۷۴]</sup> بر دخالت نداشتن جنسیت در رسیدن به سعادت، که همان حیات طیبه است تصریح می‌کند، این آیه، ناظر به تساوی جنسی برای توفیق به حیات پاکیزه یا نیکی و نیکوکاری نیست؛ بلکه بی‌ارتباطی نیک عمل کردن و عامل نیکو بودن و در نتیجه، کسب سعادت جاودانه را از جنسیت مورد تأکید قرار می‌دهد و در واقع، اعلام به



دخالت نداشتن بدن است نه اعلام به تفاوت نداشتن.<sup>[۷۵]</sup> بدین ترتیب در پذیرش مسئولیت اعمال، پاداش و کیفر و کسب فضایل انسانی، جنسیت دخالتی ندارد<sup>[۷۶]</sup> «وَأَنَّ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>[۷۷]</sup>.

۵. در قرآن، معیار کرامت - اگر ناظر به تلاش انسانی باشد - تقوا خواهد بود: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>[۷۸]</sup> و چنانچه ناظر به آفرینش الهی باشد، تعلیم اسماء است. کاربرد مفهوم کرامت در عبارت‌هایی مانند «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ»، «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» و «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» نیز حاکی است که قرآن و وحی، تفصیل تعلیم اسماء هستند که نهایت آن تقواست؛ بدین ترتیب نه در مبدأ و نه در مقصد، برتری و کرامت، جنسیت، نژاد، زیبایی، قدرت و... تعیین نمی‌شود؛ بلکه فضیلت در مبدأ، به تعلیم اسماء حق و در مقصد، به تقواست.<sup>[۷۹]</sup>

هنگامی قرآن کریم از زبان پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»<sup>[۸۰]</sup> «من و هر که از من پیروی کرد، به سوی خدا دعوت می‌کنیم»؛ این دعوت، شامل همه انسان‌هاست، و اگر پیامبری دعوتنامه برای یک مرد به عنوان زمامدار یک کشور می‌نویسد، پیامبر دیگری هم دعوتنامه برای یک زن به عنوان زمامدار یک کشور می‌نویسد. اگر رسول خدا (ص) زمامداران مرد را به اسلام دعوت می‌کند، حضرت سلیمان علیهِ السلام نیز زنی فرمانروا را به اسلام فرا می‌خواند، هم دعوت‌ها عام‌اند و هم مدعوها و هیچ‌گونه اختصاصی در میان نیست.<sup>[۸۱]</sup>

در آیات گوناگونی از قرآن کریم بر یکسانی زن و مرد در دستیابی به مقامات معنوی تأکید شده است؛ برابر آیه ۳۵ سورة احزاب<sup>[۸۲]</sup> که حاوی ده ویژگی مشترک در زمینه قرب الهی برای مردان و زنان است، میان زن و مرد در عرصه معنوی و تعالی روح و نفس انسان، تفاوتی وجود ندارد؛ در این باره باید آیه مزبور را سبب شکسته شدن بت مردگرایی - که حتی توسط زنان پرستیده می‌شد - دانست.<sup>[۸۳]</sup>

قرآن موضوع زن و مرد را نفی می‌کند تا جایی برای بیان تساوی یا تفاوت میان این دو باقی نماند؛ از این رو چنانچه در سراسر قرآن کریم و سخنان عترت طاهره جست‌وجو شود، موضوعی را نمی‌توان یافت که در آن کمالی از کمالات معنوی، مشروط به مرد بودن یا ممنوع به زن بودن به شمار رفته باشد؛ در تمام سفرهای چهارگانه، هم زن سالک این راه



است و هم مرد و اگر تفاوتی هم هست در امور اجرایی است و کارهای اجرایی یک وظیفه است نه یک کمال؛ چنان که در بحث‌های فقهی که عهده‌دار تقسیم کار بوده و مسائل اجرایی را شرح می‌دهند، این گونه است؛ اما در بحث‌های تفسیری، کلامی، فلسفی و عرفانی بحثی از مرد بودن و یا زن بودن در میان نیست؛ بلکه تنها به انسانیت انسان توجه شده است.<sup>[۸۴]</sup>

اینکه تفاوت‌های تشریعی ریشه در اختلاف جنسیت و تفاوت‌های تکوینی دارد، هرگز دلیلی بر تفاوت این دو به لحاظ کسب کمالات انسانی نخواهد بود. قرآن، این دیدگاه را که زن نمی‌تواند به مقام قرب الهی، آن گونه که مردان می‌رسند، نایل شود، مردود دانسته و در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نبوده، بلکه به ایمان عملی بستگی دارد.

#### تساوی در استعدادهای انسانی

قرآن کریم درباره استعدادها و امکانات مربوط به زن و مرد نیز نگرشی یکسان دارد؛ چنانکه که برخورداری از استعدادهای درونی همچون برخورداری از روح الهی،<sup>[۸۵]</sup> تسویه و تعدیل در آفرینش،<sup>[۸۶]</sup> برخورداری از ابزار ادراکی،<sup>[۸۷]</sup> داشتن فطرت الهی،<sup>[۸۸]</sup> وجدان اخلاقی<sup>[۸۹]</sup> و حمل امانت<sup>[۹۰]</sup> را برای هر دو می‌داند؛ چنانکه در امکانات بیرونی نیز، مانند آفرینش طبیعت،<sup>[۹۱]</sup> دانش،<sup>[۹۲]</sup> فرستادن رسولان<sup>[۹۳]</sup> و تنزیل کتاب<sup>[۹۴]</sup>، به زن و مرد یکسان نگریسته است.

#### تساوی در دشمن واحد

قرآن، شیطان را دشمن مشترک انسان دانسته، تأثیرگذاری او را در زن و مرد یکسان می‌شمارد،<sup>[۹۵]</sup> در آغاز آفرینش نیز، شیطان هر دو را وسوسه کرد و هر دو را فریب داد.<sup>[۹۶]</sup> برخلاف آنچه دیگر ادیان درباره بین زن و مرد و شیطان، بیان می‌کنند که ابلیس، زن را وسوسه و بعد زن مرد را فریفته است، قرآن تعبیر متفاوتی دارد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ \* فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ \* وَقَاسَمَهُمَا

إِنِّي لَكُمْ لِمَنِ النَّاصِحِينَ \* فَذَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفَقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. [٩٧]

شهید مطهری ذیل این آیات و درباره چگونگی اعتقاد مسیحیت به موضوع فریفتن شیطان این گونه بیان می کند:

قرآن وقتی داستان آدم و شیطان را ذکر می کند برای آدم اصالت و برای حوا تبعیت قائل نمی شود؛ اول که می فرماید: ما به این دو نفر گفتیم که ساکن بهشت شوید (نه فقط به آدم)، ﴿لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾؛ به این درخت نزدیک نشوید؛ بعد می فرماید: ﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ﴾؛ (۷) شیطان این دو را وسوسه کرد؛ نمی گوید که یکی را وسوسه کرد و او دیگری را وسوسه کرد؛ ﴿فَدَلِيَهُمَا﴾؛ باز ضمیر تشبیه است؛ و ﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لِمَنِ النَّاصِحِينَ﴾؛ «آنجا که خواست فریب بدهد، جلوی هر دوی آن ها قسم دروغ خورد».

آدم همان مقدار لغزش کرد که حوا و حوا همان مقدار لغزش کرد که آدم. اسلام این فکر را، این دروغی را که مسیحیت به تاریخ مذهب ها بسته بودند زدود و بیان داشت که جریان عصیان انسان چنین نیست که شیطان زن را وسوسه می کند و زن مرد را و بنابراین زن یعنی عنصر گناه؛ و شاید برای همین است که قرآن، گویی عنایت دارد که در کنار قدیسین از قدیسات بزرگ یاد کند که تمامشان در مواردی بر آن قدیسین علو و برتری داشته اند. [٩٨]

#### مالکیت زن

برخلاف ادیانی که نه تنها به زن استقلال اقتصادی نمی دهند، بلکه خود او هم جزء مایملک به شمار می رود، اسلام برای زن استقلال اقتصادی و حق مالکیت قائل است: ﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾؛ [٩٨] «مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک ترشان باقی گذاشته اند سهمی دارند و زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک ترشان باقی گذاشته اند سهمی دارند؛ چه آن مال کم باشد یا زیاد، که این سهمی مقرر است».

عبارت ﴿وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾ حاکی است که زنان مالک تلاش خویش بوده و مالکیت آنان بر دارایی ها، سرمایه ها و تلاش هایشان پذیرفته و نافذ است. با آنکه می توانست بفرماید: «هرکس مالک کسب خویش است»؛ ولی با دو جمله جدا و مستقل بر مالکیت زن نسبت به کسبش - همانند مرد - تأکید کرد.



## حق وصیت

اسلام با اعطای استقلال اقتصادی به زنان و به رسمیت شناختن مالکیت آنان، اجازه وصیت کردن در اموال را به آنان بخشید؛ زن حق دارد همچون مرد، در اموال خویش به مقدار ثلث وصیت کند تا به گونه‌ای شایسته پس از مرگش از آنها استفاده شود؛ آیاتی که بر این مطلب دلالت دارند، دو دسته‌اند:

۱. آیاتی که اجازه وصیت را به همه مردم داده‌اند، که شامل مرد و زن می‌شود، مانند آیه ۱۰۶ از سوره مائده و آیه ۱۸۰ از سوره بقره؛ خداوند در آیه اخیر می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَلَدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾؛ [۹۹] «بر شما نوشته شده، هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی [مالی] از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند. این حقی است بر پرهیزگاران»؛ در این آیه، به وصیت در حق پدر و مادر و خویشاوندان سفارش شده است؛ اگرچه با نزول آیات ارث، وجوب وصیت برداشته شد، ولی استحباب آن و محبوبیت وصیت همچنان باقی است؛ در استحباب وصیت کردن برای والدین و خویشان، زن و مرد هر دو مساوی هستند، و زن، همچون مرد از چنین حقی برخوردار است.

آیه ۱۰۶ سوره مائده نیز از گواه بر وصیت به هنگام مرگ سخن می‌گوید؛ در آیه یاد شده آمده است که مؤمنان به هنگام مرگ برای حفظ حقوق ورثه و بازماندگان و ایتام و صغار، وصیت کنند و دو تن عادل را برای این وصیت گواه بگیرند. آن حکم نیز شامل زن و مرد می‌باشد.

۲. در برخی از آیات به طور خاص، سخن از وصیت زن به میان آمده و این حق را برای او محفوظ داشته است؛ همان‌گونه که برای مردان نیز چنین حقی را قرار داده شد. در آیات ارث، هنگامی که سخن از سهام هریک از زن و مرد است، به برخورداری آنان از حق وصیت تصریح شده است: ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دِينَ﴾؛ [۱۰۰] «و برای شما، نصف میراث زنان است اگر آنان فرزندی نداشته باشند و چنانچه دارای فرزند باشند، یک چهارم از آن شماست؛ پس از ادای وصیتی که کرده‌اند و ادای دین آنان».

در این آیه، عبارت ﴿مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيْنَ بِهَا﴾ بر حق وصیت زنان دلالت دارد که در واقع این حق وصیت، از حق مالکیت زنان و استقلال اقتصادی آنان ناشی می‌شود.



در ادامه آیه، از حق وصیت مردان سخن گفته و آمده است: ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ تُرْصِينَ بِهَآ﴾؛ که در واقع حاکی است زن و مرد هردو به طور یکسان از حق وصیت برخوردارند و هردو صنف می‌توانند درباره اموال خویش وصیت کنند.<sup>[۱۰۱]</sup>

### جمع‌بندی

به باور ما نگاه ادیان به زن، نمی‌تواند جز در احکام غیرمرتبط با ماهیت زن، آن‌هم به دور از هرگونه ظلم و تبعیض، تفاوتی داشته باشد؛ اما آنچه در متون تحریف شده به اصطلاح مقدس، از ادیان پیش از اسلام در این باره می‌توان یافت، نگاهی غیرمنطقی، نامعقول و ظالمانه، نسبت به زنان است؛ چنانکه زنان موجوداتی درجه‌دومی و غیرمستقل، بلکه تبعی و در خدمت مردان به شمار آمده‌اند.

برخورد اسلام با این موضوع، به گونه‌ای بوده است که فضای بحث را از اساس تغییر داد؛ اسلام در عین لحاظ واقعیات دو جنس که در بعضی از موارد، احکام متفاوتی را می‌طلبد، با از بین بردن مجال بحث درباره برتری یکی بر دیگری، حقیقت انسان را نه به جسمی که جنسیت عارض بر آن است مربوط دانسته، بلکه از آن روح راکب بر جسم می‌داند.



## پی‌نوشت‌ها

[۱] تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۹ آل عمران: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾

[۲] تفسیر المیزان، ذیل آیه ۱۹ آل عمران: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾

[۳] آسمانی بودن دین زرتشت محل اختلاف است. در این پژوهش بنابر دین بودن آن، به موضوع پرداخته شده است.

[۴] موسوی مبلغ، سید محمدحسین، «بررسی تطبیقی زن در نگاه جاهلیت ادیان، اسلام و فمینیسم»، دانشنامه موضوعی قرآن، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی.

[۵] روایت آذرفرنبغ فرخزادان، ترجمه حسن رضایی باغبیدی، ص ۱۶، انتشارات دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۴. به نقل از پژوهش‌های ایرانی:

[www.ghiasabadi.com/human-sufferings-230.html](http://www.ghiasabadi.com/human-sufferings-230.html)

[۶] رضی، هاشم، دانشنامه ایران باستان، جلد یکم، انتشارات بهجت، تهران، ۱۳۸۱، ص ۳۸۲. به نقل از پژوهش‌های ایرانی:

[www.ghiasabadi.com/human-sufferings-230.html](http://www.ghiasabadi.com/human-sufferings-230.html)

[۷] بارتولومه، کریستیان، زن در حقوق ساسانی، ترجمه ناصرالدین صاحب الزمانی، ص ۴۰، تهران، ۱۳۳۷. به نقل از پژوهش‌های ایرانی:

[www.ghiasabadi.com/human-sufferings-230.html](http://www.ghiasabadi.com/human-sufferings-230.html)

[۸] روح پاک و بی‌آلایش.

[۹] وکیلی، الهه، «بررسی حقوق انسانی و اجتماعی زن در قرآن»، فصلنامه بینات، ش ۵۹، ص ۱۳۷، ۱۳۸۷.





[۱۰] وندیداد، ۳ / ۱۵۱۷ / ۱۶ / ۱ - ۱۱.

[۱۱] وندیداد، ۳ / ۱۵۱۷ / ۱۶ / ۱۲.

[۱۲] وندیداد، ۳ / ۱۵۱۷ / ۱۶ / ۱۳.

[۱۳] میرفخرایی، مهشید، روایت پهلوی، ص ۲۸۹، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۰.

[۱۴] جیمس دارمستر، مجموعه قوانین زردشت یا وندیداد اوستا، ترجمه دکتر موسی جوان، دنیای کتاب، ص ۱۲۸.

[۱۵] وندیداد، در مجموعه اوستا، گزارش استاد جلیل دوستخواه، جلد دوم، ص ۷۱۳ تا ۷۱۶ به نقل از مرادی غیاث آبادی، رضا، حقوق زنان در دین زرتشتی، مرداد ۱۳۸۵.  
[www.ghiasabadi.com/zanesasani.html](http://www.ghiasabadi.com/zanesasani.html)

[۱۶] سفر پیدایش، باب دوم، ۷.

[۱۷] همان، باب دوم، ۲۳.

[۱۸] تورات، باب سوم، آیات ۱ الی ۷.

[۱۹] همان، آیات ۱۶ الی ۱۷.

[۲۰] سفر خروج، ۱۶، ۲۳-۲۶.

[۲۱] کتاب فرهنگ و تعلیمات دینی یهود به نقل از سید محمدحسین، موسوی مبلخ، بررسی تطبیقی زن در نگاه جاهلیت ادیان؛ اسلام و فمینیسم، دانشنامه موضوعی قرآن، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی.

[www.quran-p.com/index.php/page,articleView/articleID,261](http://www.quran-p.com/index.php/page,articleView/articleID,261)

[۲۲] سفر پیدایش، ۳، ۷.

[۲۳] سفر پیدایش، ۳، ۱۷.

[۲۴] سفر خروج، ۲۲، ۱۵.

[۲۵] دئوترونومی ربه ۱۱، ۲.

[۲۶] سفر تثئیه ۲۲، ۲۸.

[۲۷] همان، ۲۲، ۱۳.



[۲۸] اعداد ۵:۱۱-۳۰.

[۲۹] سفر تثئیه، فصل ۳- آیه ۱.

[۳۰] سفر لاویان، باب دوازدهم، آیات ۲ الی ۵.

[۳۱] سفر پیدایش، باب ۳۵، آیه ۱۷.

[۳۲] سفر لاویان، باب ۲۷، آیات ۲ الی ۴.

[۳۳] سفر لاویان، آیات ۱۹ تا ۲۱.

[۳۴] سفر تثئیه، باب ۵، آیات ۱۲ الی ۱۷.

[۳۵] تلمود، گیت ۶۲.

[۳۶] موسوی مبلغ، همان. سید محمدحسین، بررسی تطبیقی زن در نگاه جاهلیت ادیان؛

اسلام و فمینیسم، دانشنامه موضوعی قرآن، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی

[www.quran-p.com/index.php/page,articleView/articleID,261](http://www.quran-p.com/index.php/page,articleView/articleID,261)

[۳۷] قرنتیان، ۱۱، ۹.

[۳۸] قرنتیان، ۱۱، ۸.

[۳۹] قرنتیان، ۹، ۱۱.

[۴۰] همان، ۱۱، ۸-۳.

[۴۱] افسسیان، ۵، ۲۳.

[۴۲] همان، ۵، ۲۴.

[۴۳] رساله اول پولس رسول به افسسیان، باب ۵، آیات ۲۲ و ۲۳.

[۴۴] انجیل متی، ۳۲/۵.

[۴۵] سفر تثئیه، ۴، ۲۴.

[۴۶] رساله اول پولس به تیموتائوس، باب دوم، آیات ۴ و ۵.

[۴۷] مطهری، مرتضی، «دیدگاه مذهبی مسیحیت نسبت به زن»، مجموعه آثار، ج ۱۷،

ص ۴۰۱.

[www.hawzah.net/Per/E/ZaNDefa.asp?URL=Start/ZanStart.htm](http://www.hawzah.net/Per/E/ZaNDefa.asp?URL=Start/ZanStart.htm)

[۴۸] انجیل کاتولیک، باب ۳، آیه ۲۲.

[۴۹] سفر خروج، ۷، ۲۱.

[۵۰] حجر، ۲۹.

[۵۱] سبحانی تبریزی، جعفر، «انسان در جهان‌بینی اسلامی، مراحل آفرینش انسان نخستین، فلسفه، کلام و عرفان»، درس‌هایی از مکتب اسلام، تیر ۱۳۶۲، سال ۲۳، ش ۴، ص ۱۴ تا ۱۷.

[۵۲] سجده، ۸ و ۷.

[۵۳] فرقان، ۵۴؛ سجده، ۸؛ مرسلات، ۲۰؛ طارق، ۶؛ (در این سوره‌ها لفظ «ماء» آمده است) و نیز به سوره‌های نحل، ۴؛ کهف، ۷۳؛ حج، ۵؛ مؤمنون، ۱۳ و ۱۴؛ فاطر، ۱۱؛ یس، ۷۷؛ غافر، ۶۷؛ نجم، ۴۶؛ قیامت، ۳۷؛ انسان، ۲؛ عبس، ۱۹.

[۵۴] مؤمنون، ۱۲.

[۵۵] سبحانی تبریزی، جعفر، همان، ص ۱۴-۱۷.

[۵۶] شجاعی، محمد، «کمالات وجودی انسان»، قبسات، پاییز ۱۳۷۸، ش ۱۳، ص ۱۲۶-۱۳۹.

[۵۷] اعراف، ۱۸۹.

[۵۸] نساء، ۱.

[۵۹] طباطبائی، سید محمدحسین، تفسیرالمیزان، مترجم: موسوی همدانی، ج ۴، ص ۱۳۵.

[۶۰] صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۷۹.

[۶۱] علم الهدی، جمیل، «جنسیت در تربیت اسلامی»، فصلنامه تربیت اسلامی، پاییز ۱۳۸۳، ش ۸، ص ۵۹-۹۲.

[۶۲] اعراف، ۵۴.

[۶۳] نظیر آیات فرقان، ۵۴؛ نحل، ۴؛ قیامت، ۳۸؛ علق، ۲؛ حجر، ۳۳ و ۲۶؛ ص، ۷۶؛ روم، ۲۰؛ فاطر، ۱۱.

[۶۴] ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ اسراء، ۸۵؛ ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ ص، ۷۲؛ ﴿وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ﴾ سجده، ۹؛ ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ مومنون، ۱۴؛ قیامت، ۳۸؛ علق، ۲؛ حجر، ۳۳ و ۲۶؛ ص، ۷۶؛ روم، ۲۰؛ فاطر، ۱۱.





- [۶۵] نظیر آیات نجم، ۴۵؛ قیامت، ۳۹؛ لیل، ۳؛ حجرات، ۱۳؛ نساء، ۱؛ یس، ۳۶؛ زخرف، ۱۲؛ شوری، ۴۹.
- [۶۶] قیامت، ۳۷-۳۹.
- [۶۷] ر.ک: آل عمران، ۱۶۹؛ بقره، ۱۵۴؛ سجده، ۱۰-۱۱.
- [۶۸] جوادی آملی، تسنیم، قم، ج ۱، اسراء، ۱۳۸۰، ص ۳۴.
- [۶۹] همو، زن در آینه جلال و جمال، قم، اسراء، ۱۳۷۷. ر.ک: احزاب، ۳۲؛ حج، ۴۶؛ بقره، ۲۸۳؛ تغابن، ۲۱.
- [۷۰] ر.ک: احزاب، ۳۲؛ حج، ۴۶؛ بقره، ۲۸۳؛ تغابن، ۲۱.
- [۷۱] نظیر: (بقره، ۱۸۶)، (صافات، ۸۴)، (شعرا، ۸۹).
- [۷۲] ر.ک: جوادی آملی، همان، ص ۲۴۷.
- [۷۳] نحل، ۹۷.
- [۷۴] ر.ک: جوادی آملی، همان، ص ۹۰.
- [۷۵] ر.ک: (نحل، ۹۷)، (آل عمران، ۱۹۵)، (آل عمران، ۱۷)، (احزاب، ۳۵)، (یوسف، ۱۰۸)، (طرد، ۲۱).
- [۷۶] نجم، ۳۹.
- [۷۷] حجرات، ۱۳.
- [۷۸] علم الهدی، جمیله، «جنسیت در تربیت اسلامی»، فصلنامه تربیت اسلامی، پاییز ۱۳۸۳، شماره ۸، ص ۵۹-۹۲.
- [۷۹] یوسف، ۱۰۸.
- [۸۰] همان، جوادی آملی، ص ۷۷.
- [۸۱] ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنَاتِ وَالْقَنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّانِعِينَ وَالصَّانِعَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (احزاب، ۳۵).



- [۸۲] خامنه‌ای، سیدعلی، زن و بازیابی هویت حقیقی، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۹۱، ص ۶۰.
- [۸۳] جوادی آملی، همان، ص ۸۷.
- [۸۴] حجر، ۲۹ - ۲۸؛ ص، ۷۲ - ۷۱؛ سجده، ۹ - ۷.
- [۸۵] انفطار، ۶۷.
- [۸۶] نمل، ۷۸؛ مؤمن، ۳۰.
- [۸۷] روم، ۳۰.
- [۸۸] شمس، ۸ - ۷.
- [۸۹] احزاب، ۷۲.
- [۹۰] حج، ۶۵ و ۲؛ ابراهیم، ۳۳ - ۳۲؛ جائیه، ۱۳؛ نحل، ۱۴؛ بقره، ۲۹.
- [۹۱] بقره، ۲۳۹؛ انعام، آیه ۹۱؛ رحمن، ۳ - ۱؛ علق، ۵ - ۴.
- [۹۲] مائده، ۳۰؛ جمعه، ۱.
- [۹۳] بقره، ۱۸۵؛ ابراهیم، ۱.
- [۹۴] یوسف، ۵؛ یس، ۶۰.
- [۹۵] بقره، ۳۵ - ۳۴؛ اعراف، ۱۹ - ۲۲؛ طه، ۱۲۱ - ۱۱۷.
- [۹۶] اعراف، ۱۹-۲۲؛ ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید! و از هرجا خواستید، بخورید! اما به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود، پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه از عورت‌هایشان برایشان پوشیده مانده بود، برای آنان نمایان گرداند و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم؛ پس با فریب، آنها را سقوط داد و چون از آن درخت خوردند عورت‌هایشان در نظرشان نمودار شد و از برگ‌های بهشتی به بدنشان چسبانیدند و پروردگارشان ندا داد: مگر من شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست.
- [۹۷] مطهری، مرتضی، «دیدگاه مذهبی مسیحیت نسبت به زن»، مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۴۰۱. [www.hawzah.net/Per/E/ZaNDefa.asp?URL=Start/ZanStart.htm](http://www.hawzah.net/Per/E/ZaNDefa.asp?URL=Start/ZanStart.htm)

[۹۸] نساء، ۷.

[۹۹] بقره، ۱۸۰.

[۱۰۰] نساء، ۱۲.

[۱۰۱] داوودی، سعید، «تساوی حقوق زن و مرد در قرآن کریم»، دانشنامه موضوعی

قرآن، مرکز فرهنگ و معارف قرآن:

[www.maarefquran.org/index.php/page,viewArticle/LinkID,4128](http://www.maarefquran.org/index.php/page,viewArticle/LinkID,4128)



## کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم
۲. بارتولومه، کریستیان، زن در حقوق ساسانی، ترجمه ناصرالدین صاحب الزمانی، تهران، نشر عطایی، ۱۳۳۷.
۳. جوادی آملی، تسنیم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۰.
۴. جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، قم، اسراء، ۱۳۷۷.
۵. جیمس دارمستتر، مجموعه قوانین زردشت یا ونیداد/اوستا، ترجمه دکتر موسی جوان، دنیای کتاب، تهران، نشر دنیای کتاب، ۱۳۸۶.
۶. خامنه‌ای، سیدعلی، زن و بازیابی هویت حقیقی، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱.
۷. داوودی، سعید، تساوی حقوق زن و مرد در قرآن کریم، دانشنامه موضوعی قرآن، مرکز فرهنگ و معارف قرآن؛
۸. دوستخواه، جلیل، اوستا: کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی، ج ۲، نشر مروارید، ۱۳۸۴.
۹. رضی، هاشم، دانشنامه ایران باستان، انتشارات بهجت، تهران، ۱۳۸۱.
۱۰. روایت آذرفرنبغ فرخزادان، ترجمه حسن رضایی باغبیدی، انتشارات دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۴.
۱۱. سبحانی تبریزی، جعفر، «انسان در جهان‌بینی اسلامی، مراحل آفرینش انسان نخستین، فلسفه، کلام و عرفان»، درس‌هایی از مکتب اسلام، تیر ۱۳۶۲، سال ۲۳، ش ۴، ص ۱۴ تا ۱۷.
۱۲. شجاعی، محمد، «کمالات وجودی انسان»، قبسات، پاییز ۱۳۷۸، ش ۱۳، ص ۱۲۶-۱۳۹.
۱۳. شیخ صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۱۴. طباطبائی، سید محمدحسین، تفسیرالمیزان، مترجم: موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.
۱۵. علم الهدی، جمیل، «جنسیت در تربیت اسلامی»، فصلنامه تربیت اسلامی، پاییز ۱۳۸۳.





ش ۸، ص ۵۹-۹۲.

۱۶. مطهری، مرتضی، «دیدگاه مذهبی مسیحیت نسبت به زن»، مجموعه آثار، ج ۱۷؛  
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، نشر دارالکتب الاسلامیه،  
۱۳۸۰.

۱۸. موسوی مبلغ، سید محمدحسین، «بررسی تطبیقی زن در نگاه جاهلیت/ادیان/اسلام و  
فمینیسم»، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، پاییز و زمستان ۱۳۸۰ - شماره ۲۷، ۲۸ و  
۳۰ ص ۱۹۴ - ۲۲۳.

۱۹. میرفخرایی، مهشید، روایت پهلوی: آوانویسی، برگردان فارسی، یادداشت‌ها و واژه  
نامه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۱.

۲۰. وکیلی، الهه، «بررسی حقوق انسانی و اجتماعی زن در قرآن»، فصلنامه بینات، ش ۵۹،  
ص ۱۳۷، ۱۳۸۷.

21. [www.hawzah.net/Per/E/ZaNDefa.asp?URL=Start/ZanStart.htm](http://www.hawzah.net/Per/E/ZaNDefa.asp?URL=Start/ZanStart.htm)

22. [www.maarefquran.org/index.php/page,viewArticle/LinkID,4128](http://www.maarefquran.org/index.php/page,viewArticle/LinkID,4128)